

امپریالیزم

به مثابه بالاترین مرحله ی سرمایه داری



و. ای. لنین

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

فهرست

پیشگفتار لنین

پیشگفتار لنین به ترجمه ی فرانسه و آلمانی

- ۱- تمرکز تولید و انحصارها
- ۲- بانک ها و نقش نوین آن ها
- ۳- سرمایه ی مالی و الیگارشسی مالی
- ۴- صدور سرمایه
- ۵- تقسیم جهان بین اتحادیه های سرمایه داران
- ۶- تقسیم جهان بین دول معظم
- ۷- امپریالیزم به مثابه مرحله ی خاصی از سرمایه داری
- ۸- طفیلیگری و گنبدیگی سرمایه داری
- ۹- انتقاد از امپریالیزم
- ۱۰- مقام تاریخی امپریالیزم

منبع: منتخب آثار تک جلدی لنین صفحه ی ۳۹۲

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵

امپریالیزم به مثابه بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری (رساله‌ی عامه فهم)^۱

پیشگفتار لنین

رساله‌ای که از نظر خواننده می‌گذرد در بهار سال ۱۹۱۶ در زوریخ به توسط نگارنده به رشته‌ی تحریر در آمد. طبیعی است که در شرایط کار آن جا، من تا اندازه‌ای از لحاظ مطبوعات و کتاب‌های فرانسه و انگلیسی و به میزان فوق العاده‌ای از لحاظ مطبوعات و کتاب‌های روسی در مضیقه بودم. ولی با این وصف از کتاب ج. آ. هوبسن، مهم‌ترین اثر انگلیسی درباره‌ی امپریالیزم با دقتی، که به اعتقاد من این اثر شایسته آن است، استفاده نمودم.

۱- لنین در ۱۹ ژوئن سال ۱۹۱۶ نگارش کتاب را به پایان رساند و دستنویس آن را برای چاپ به بنگاه نشریات «پاروس» فرستاد. اعضای جناح منشویک سوسیال دموکراسی که در این دفتر انتشاراتی کار می‌کردند انتقاد شدیدی را که از تئوری‌های اپورتونیستی کائوتسکی و منشویک‌های روس (مزارف و دیگران) شده بود از کتاب حذف کردند و کلمه‌ی «رشد و انتقال» را (رشد سرمایه‌داری و انتقال آن به امپریالیزم سرمایه‌داری) با کلمه «تبدیل» و عبارت «جنبه ارتجاعی» را «جنبه ارتجاعی تئوری» «اولترا امپریالیزم» با عبارت «جنبه عقب مانده» و غیره تعویض نمودند. این کتاب در آغاز سال ۱۹۱۷ به توسط بنگاه نشریات «پاروس» تحت عنوان «امپریالیزم به مثابه مرحله نوین سرمایه‌داری» در پتربورگ از چاپ خارج شد.

لنین پس از ورود به روسیه پیشگفتاری برای این کتاب نوشت در اواسط سال ۱۹۱۷ کتاب منتشر گردید.

این رساله با در نظر گرفتن سانسور تزاری نوشته شده است. بدین جهت نه تنها مجبور بودم جدا به تجزیه و تحلیل صرفاً تئوریک - و به ویژه اقتصادی- اکتفا ورزم، بلکه در بیان تذکرات سیاسی معدودی نیز که ذکر آن ها ضروری به نظر می رسید ناگزیر بودم نهایت احتیاط را مراعات نموده و این کار را با ایما و اشاره و به کمک آن زبان لعنتی ازوپ انجام دهم که تزاریزم همه ی انقلابیونی را که برای نگارش یک اثر «علنی» قلم بدست می گرفتند و ادار می ساخت بدان توسل جویند.

اکنون که روزهای آزادی فرا رسیده، خواندن مجدد آن قسمت های رساله که در نتیجه ی اندیشه از سانسور تزاری تحریف گردیده و در منگنه ی آهنینی فشرده و متراکم شده بسی شاق و دشوار است. در این باره که امپریالیزم آستان انقلاب سوسیالیستی است و در این باره که سوسیال شونیزم (سوسیالیزم در گفتار و شونیزم در کردار) خیانت کامل به سوسیالیزم و گرویدن کامل به جبهه ی بورژوازی است، و نیز در این باره که این انشعاب در جنبش کارگری، با شرایط عینی امپریالیزم و غیره مربوط می باشد - ناچار بودم با زبانی «برده وار» سخن گویم و مجبور بودم دقت خواننده ای را که به این مسأله علاقمند بود به سلسله مقالاتی که از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷ در خارجه نوشته ام و به زودی تجدید چاپ خواهد شد- معطوف دارم. بخصوص لازم است درباره ی قسمتی که در صفحات ۱۱۹ و ۱۲۰* این رساله ی مسطور است تذکری داده شود. برای این که با مراعات سانسور به خواننده توضیح داده باشم چگونه سرمایه داران و سوسیال شونیست هائی که به جبهه ی آن ها گرویده اند (همان سوسیال شونیست هائی که کائوتسکی چنین

*- رجوع شود به بخش ۷- امپریالیزم به مثابه مرحله ی خاصی از سرمایه داری (در همین جزوه).

ناپیگیرانه با آن ها مبارزه می کند) در مورد مسأله مربوط به انضمام طلبی
بیشرمانه دروغ می گویند و چگونه انضمام طلبی سرمایه داران خودی را
پرده پوشی می نمایند مجبور بودم به عنوان مثال... ژاپن را در نظر گیرم!
خواننده ی دقیق به سهولت می تواند به جای ژاپن - روسیه و به جای کره-
فنلاند، لهستان، کورلند، اوکراین، خیوه، بخارا، استونی و مناطق را قرار دهد
که ساکنین آن ها ولیکاروس نیستند.

می خواهم اظهار امید کنم رساله ی من به درک یک مسأله اساسی اقتصادی
یعنی ماهیت اقتصادی امپریالیزم که بدون بررسی آن فهم چگونگی جنگ
کنونی و سیاست کنونی بهیچوجه میسر نیست- کمک خواهد کرد.

مؤلف

پتروگراد، ۲۶ آوریل سال ۱۹۱۷

پیشگفتار لنین به ترجمه ی فرانسه و آلمانی^۲

۱

این رساله چنان چه در پیشگفتار چاپ روسی مذکور است در سال ۱۹۱۶ با در نظر گرفتن سانسور تزاری نوشته شده است. اکنون برایم میسر نیست تمام متن این کتاب را تغییر دهم، وانگهی این عمل شاید مقرون به صلاح هم نباشد، زیرا وظیفه ی اصلی کتاب این بود و کماکان هم این است که: از روی مدارک جامع مندرجه در آمارهای غیرقابل انکار بورژوازی و اعترافات دانشمندان بورژوازی کلیه ی کشورها نشان داده شود منظره ی نهائی اقتصاد جهانی سرمایه داری از لحاظ مناسبات متقابل بین المللی آن در آغاز سده ی بیستم و در آستان نخستین جنگ جهانی امپریالیستی چگونه بوده است.

تا اندازه ای حتی برای عده ی زیادی از کمونیست های کشورهای پیشرو سرمایه داری نیز بی فایده نخواهد بود از روی نمونه ی این رساله که از نقطه نظر سانسور تزاری مجاز محسوب می شد، به امکان - و ضرورت - این موضوع معتقد شوند که حتی از آن بقایای ناچیز آزادی های علنی نیز که هنوز مثلاً در آمریکای کنونی یا در فرانسه پس از بازداشت اخیر تقریباً همگانی کمونیست ها برای آنان موجود است - می توان برای توضیح کذب کامل نظریات سوسیال پاسیفیستی و کاذبانه بودن امید به «دموکراسی جهانی» -

^۲ - این پیشگفتار برای نخستین بار تحت عنوان «امپریالیزم و سرمایه داری» در «انترناسیونال کمونیستی»، شماره ۱۸، اکتبر ۱۹۲۱ منتشر گردید.

استفاده کرد. ضمناً می‌کوشم تا در این پیشگفتار نکاتی را ذکر نمایم که برای تکمیل این رساله از سانسور گذشته نهایت درجه ضرورت دارد.

۲

در این رساله ثابت شده است جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ از هر دو طرف جنگی امپریالیستی (یعنی غاصبانه، غارتگرانه، راهزنانه) یا جنگی بود که به خاطر تقسیم جهان، تقسیم و تجدید تقسیم مستعمرات و «مناطق نفوذ» سرمایه‌ی مالی و غیره برپا شد.

زیرا بدیهی است اثبات چگونگی جنبه‌ی حقیقی اجتماعی یا به عبارت صحیح تر جنبه‌ی حقیقی طبقاتی جنگ را باید در تجزیه و تحلیل موقعیت عینی طبقات فرمانروای کلیه‌ی کشورهای محارب جستجو نمود نه در تاریخ دیپلماسی جنگ. برای مجسم ساختن این موقعیت عینی نباید مثال‌ها و اطلاعات جداگانه را در نظر گرفت (با این پیچیدگی فوق‌العاده پدیده‌های زندگی اجتماعی همیشه می‌توان امثله و اطلاعات گوناگونی به میزان فراوان برای تأیید هر نوع حکمی پیدا کرد) بلکه حتماً باید مجموعه‌ای از مدارک مربوط به مبانی زندگی اقتصادی کلیه‌ی کشورهای محارب و کلیه‌ی جهان را مورد بررسی قرار داد.

من در جدول مربوط به تقسیم جهان در جریان سال‌های ۱۸۷۶-۱۹۱۴ (فصل ۶) و جدول مربوط به تقسیم راه‌های آهن تمام جهان در جریان سال‌های ۱۸۹۰-۱۹۱۳ (فصل ۷) درست از همین اطلاعات جمع‌بندی شده و غیرقابل تکذیب استفاده کرده‌ام. راه‌های آهن نتیجه کار مهم‌ترین رشته‌های صنایع سرمایه‌داری یعنی صنایع ذغال سنگ و فولادسازی و نیز نتیجه و

بارزترین نمودار تکامل بازرگانی جهانی و تمدن بورژوا-دموکراتیک است. این موضوع که چگونه راه های آهن با تولید بزرگ با انحصارات، سندیکاها، کارتل ها، تراست ها، بانک ها و الیگارشسی مالی وابسته اند در فصول پیشین کتاب نشان داده شده است. تقسیم بندی شبکه راه آهن، ناموزونی این تقسیم بندی، ناموزونی تکامل این شبکه - این ها همه نتایج سرمایه داری انحصاری کنونی است که دامنه ی آن در سراسر جهان بسط یافته است. و این نتایج نشان می دهد جنگ های امپریالیستی مادامی که یک چنین بنیاد اقتصادی استوار است یعنی مادامی که مالکیت خصوصی بر وسائل تولید وجود دارد- مطلقاً ناگزیر است.

ساختمان راه آهن اقدامی ساده، طبیعی، دموکراتیک، فرهنگی و متمدنانه به نظر می رسد: این موضوع در نظر پرفسورهای بورژوا که در قبال تزئین بردگی سرمایه داری اجرت می گیرند و نیز در نظر کوتاه نظران خرده بورژوا-چنین جلوه گر است. ولی در حقیقت امر آن رشته زنجیرهای سرمایه داری که به طور کلی این بنگاه ها را به وسیله ی هزاران شبکه به مالکیت خصوصی بر وسائل تولید مربوط می سازد، این ساختمان را به وسیله ای برای ستمگری بر یک میلیارد نفر (از اهالی مستعمرات و کشورهای نیمه مستعمره) یعنی بر بیش از نیمی از اهالی جهان در کشورهای وابسته و بر غلامان اجیر سرمایه در کشورهای «متمدن» مبدل نموده است.

مالکیت خصوصی مبتنی بر کار صاحبکار کوچک، رقابت آزاد و دموکراسی - تمام این شعارهایی که به وسیله ی آن سرمایه داران و مطبوعات آن ها کارگران و دهقانان را فریب می دهند- مسافت زیادی در عقب سر مانده است. سرمایه داری در جریان رشد خود به سیستم جهانی ستمگری مستعمراتی

مشتی کشورهای «پیشرو» بر اکثریت عظیمی از سکنه روی زمین و اختناق مالی آنان مبدل گردیده است. و تقسیم این «غنیمت» بین ۲-۳ درنده ای انجام می پذیرد (آمریکا، انگلستان، ژاپن) که در جهان از همه نیرومندتر بوده و سراپا غرق در سلاح اند و به خاطر تقسیم غنیمت خویش جهانی را به عرصه جنگ خود می کشانند.

۳

صلح برست لیتوفسک که از طرف آلمان سلطنتی تحمیل شد و سپس صلح به مراتب وحشیانه تر و رذیلاته تر و رسای که از طرف جمهوری های «دموکراتیک» آمریکا و فرانسه و نیز انگلستان «آزاد» تحمیل گردیده سودمندترین کمک ها را به بشریت نمود، بدین معنی که هم میرزابنویس های مزدور امپریالیزم را رسوا ساخت و هم خرده بورژواهای مرتجع یا به اصطلاح خودشان پاسیفیست و سوسیالیست را که «ویلسونیزم» را ستوده و امکان صلح و اصلاحات را در شرایط امپریالیزم ثابت می نمودند افشاء کرد.

ده ها میلیون کشته و نوانی که جنگ بر جای گذاشته، همان جنگی که سبب برپا شدنش آن بود که آیا گروه انگلیسی راهزنان مالی باید سهم بیش تری از غنیمت به چنگ آرند یا گروه آلمانی و سپس این دو «پیمان صلح»، موجب شده است چشم و گوش میلیون ها و ده ها میلیون افرادی که بدست بورژوازی منکوب و سرکوب شده و تحمیق و اغواء گردیده اند با سرعتی که نظیر آن قبلاً دیده نشده بود، باز شود. بدین طریق در زمینه ی ویرانی جهانی حاصله از جنگ یک بحران انقلابی جهانی نشو و نما می یابد که اعم از آن که دچار

هرگونه تبدلات طولانی و دشواری هم بشود، جز انقلاب پرولتاری و پیروزی آن پایان دیگری نمی تواند داشته باشد.

بیانیه ی انترناسیونال دوم صادره در شهر بال، که در سال ۱۹۱۲ درست آن جنگی را که در سال ۱۹۱۴ فرا رسید ارزیابی کرده نه آن که به طور کلی جنگ را (جنگ ها با یکدیگر متفاوتند، جنگ های انقلابی هم وجود دارد) - به عنوان یادگاری که پرده از روی تمام ورشکستگی ننگین و ارتداد قهرمانان انترناسیونال دوم بر می دارد- بر جای خواهد ماند.

بدین جهت من این بیانیه را ضمیمه ی چاپ حاضر می نمایم و توجه خوانندگان را باز و باز هم بدین نکته معطوف می دارم که قهرمانان انترناسیونال دوم از آن قسمت های بیانیه که به طور دقیق و واضح و صریح از ارتباط این جنگ با انقلاب پرولتاریا صحبت می کند- با همان دقتی می گریزند که دزد از دزدیگاه خود می گریزد.

۴

در این رساله به انتقاد از «کانوتسکیزم» یعنی آن جریان مسلکی بین المللی که در تمام جهان در وجود «برجسته ترین تنورسین ها» و پیشوایان انترناسیونال دوم (در اتریش-اتوبائوئر و شرکاء، در انگلستان- رامزی مکدونالد و غیره، در فرانسه- آبر توما و غیره و غیره) و گروه انبوهی از سوسیالیست ها، رفورمیست ها، پاسیفیست ها، دموکرات های بورژوا و کشیشان نمایندگانی دارد توجه خاصی معطوف گردیده است.

این جریان مسلکی از یکسو محصول از همپاشیدگی و گنبدگی انترناسیونال دوم و از سوی دیگر ثمره ی ناگزیر ایدئولوژی خرده بورژواهایی است که

شرایط زندگی، آن‌ها را در بند خرافات بورژوازی و دموکراتیک مقید ساخته است.

اظهار این قبیل نظریات از طرف کائوتسکی و امثال وی به منزله ی دست کشیدن کامل از آن اصول انقلابی مارکسیزم است که این نویسنده طی ده‌ها سال تمام و آن‌هم بخصوص در مبارزه علیه اپورتونیزم سوسیالیستی (برنشتین، میلران، هایدمان، گومپرس و غیره) از آن دفاع می‌کرد. از این رو تصادفی نیست که اکنون در تمام جهان «کائوتسکیست‌ها» از لحاظ عملی و سیاسی با اپورتونیزم‌های افراطی (از طریق انترناسیونال دوم یا انترناسیونال زرد) و با حکومت‌های بورژوازی (از طریق حکومت‌های مؤتلفه بورژوازی که سوسیالیست‌ها در آن‌ها شرکت دارند) متحد شده‌اند.

جنبش انقلابی پرولتاری به طور کلی و جنبش کمونیستی در سراسر جهان در حال رشد است به طور اخص - نمی‌تواند از تجزیه و تحلیل و افشای اشتباهات تنوریک «کائوتسکیزم» خودداری ورزد. این موضوع بخصوص از این جهت ضروری است که پاسیفیزم و به طور کلی «دموکراتیزم» که بهیچوجه دعوی مارکسیزم نداشته ولی کاملاً همانند کائوتسکی و شرکاء عمق تضادهای امپریالیزم و ناگزیری بحران انقلابی را که زانیده امپریالیزم است پرده‌پوشی می‌نمایند،- جریان‌هایی هستند که هنوز با نیروی فوق‌العاده‌ای در سراسر جهان شایع‌اند. مبارزه با این جریان‌ها از وظایف حتمی حزب پرولتاریا است که باید صاحبکاران کوچکی را که به توسط بورژوازی تحمیق شده‌اند و نیز میلیون‌ها رنجبری را که دارای شرایط زندگی کم و بیش خرده بورژوائی هستند از چنگ بورژوازی بیرون بکشد.

۵

لازم است چند کلمه ای هم درباره ی فصل هشتم این کتاب: «طفیلیگری و گنبدیگی سرمایه داری» صحبت شود. چنان چه در متن کتاب ذکر شده است هیلفردینک، «مارکسیست» سابق که اکنون از هم‌زمان کائوتسکی و یکی از کارگردانان عمده ی سیاست بورژوا- رفورمیستی در «حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان»^۳ است، در مورد این مسأله نسبت به هوبسون انگلیسی یعنی پاسیفیست و رفورمیست آشکار گامی به پس نهاده است. انشعاب بین المللی در سراسر جنبش کارگری اکنون دیگر کاملاً آشکار شده است (انترناسیونال دوم و سوم). واقعیت مبارزه ی مسلحانه و جنگ داخلی بین این دو جریان نیز آشکار گردیده است: پشتیبانی منشویک ها و «سوسیال رولوسیونرها» از کلچاک و دنیکین در روسیه علیه بلشویک ها و پشتیبانی شیدمانی ها و نوسکه و شرکاء از بورژوازی در آلمان علیه اسپارتاکیست ها^۴ و نظائر آن در

^۳ - «حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان» یا حزب مرکز یون در آوریل سال ۱۹۱۷ تأسیس شده بود. قسمت عمده ی این حزب از سازمان کائوتسکیستی «اتفاق کار» تشکیل می شد «اعضاء حزب مستقل» «وحدت» سوسیال شوینیست های آشکار را موعظه می نمودند و آن ها را تیره کرده مورد دفاع قرار می دادند و طلب می کردند از مبارزه ی طبقاتی امتناع گردد.

در اکتبر سال ۱۹۲۰ در جریان کنگره ی حزب مستقل سوسیال دموکرات در شهر هال در این حزب انشعاب روی داد. قسمت مهمی از این حزب در دسامبر سال ۱۹۲۰ به حزب کمونیست آلمان پیوست. عناصر دست راست، حزب جداگانه ای تشکیل دادند و نام قدیمی حزب مستقل سوسیال دموکرات را به روی خود نهادند. این حزب تا سال ۱۹۲۲ وجود داشت.

^۴ - اسپارتاکیست ها- اعضای سازمان «اسپارتاکوس»، که در دوران نخستین جنگ جهانی تشکیل شده بود. در آغاز جنگ از سوسیال دموکرات های چپ آلمان گروهی به نام «انترناسیونال» تحت رهبری ک. لیبکنخت، ر. لوکزامبورگ، ف. مرینگ، ک. زتکین و دیگران تشکیل شد. نام این گروه همان سازمان «اسپارتاکوس» باقی ماند. اسپارتاکیست ها در بین توده ها بر ضد جنگ امپریالیستی به تبلیغات انقلابی می پرداختند و سیاست غارتگرانه ی امپریالیزم آلمان و خیانت رهبران سوسیال دموکرات را فاش می نمودند. ولی اسپارتاکیست ها یا عناصر دست چپ آلمان در مهم ترین مسائل تئوری و سیاسی از اشتباهات نیمه منشویکی مبری نبودند؛ آن ها تئوری نیمه منشویکی امپریالیزم را بسط و توسعه می دادند. اصل حق ملل

فنلاند و لهستان و مجارستان و غیره. آیا این پدیده تاریخی-جهانی بر روی چه پایه اقتصادی متکی است؟

این پدیده همانا بر طفیلیگری و گنبدگی سرمایه داری متکی است که از خواص ذاتی بالاترین مرحله ی تاریخی آن یعنی امپریالیزم است. همان گونه که در این رساله ثابت شده است سرمایه داری اکنون مشتی از کشورهای فوق العاده ثروتمند و نیرومند را (که جمعیت آن ها کم تر از یکدهم و در صورت منتهای «سختی» و زیاده روی در حساب کم تر از یک پنجم سکنه روی زمین است) متمایز ساخته که تمام جهان را- با عمل ساده «کوپن چینی»- غارت می نمایند. صدور سرمایه، از روی نرخ قبل از جنگ و آمارهای بورژوازی مربوط به دوران قبل از جنگ، هر سال در حدود ۸-۱۰ میلیارد فرانک سود می دهد. و اکنون البته مقدار آن بسی بیش تر شده است. بدیهی است با یک چنین مافوق سود هنگفتی (زیرا این سود مافوق آن سودی است که سرمایه داران از طریق بهره کشی از کارگران کشور «خود» به چنگ می آورند) می توان رهبران کارگران و قشر فوقانی کارگران را که قشر اشراف کارگری باشند خرید. این قشر را همان سرمایه داران کشورهای «پیشرو» می خردند و این عمل را هم به هزاران وسائل مستقیم و غیرمستقیم، آشکارا و پنهانی انجام می دهند.

در تعیین سرنوشت خویش به مفهوم مارکسیستی آن را (یعنی حق جدا شدن و تشکیل دولت مستقل) رد می کردند؛ امکان جنگ های ملی از ادبیخس را در عصر امپریالیزم نفی می نمودند؛ به نقش حزب انقلابی کم بهاء می دادند و در برابر جنبش خود به خودی سر فرود می آوردند. لنین در آثار خود موسوم به «در باره ی رساله ی بیونی ئوس» و «در باره ی کاریکاتور مارکسیزم و «اکنونیزم امپریالیستی» و غیره. اسپارتاکیست ها در سال ۱۹۱۷ به حزب مستقل مرکز یون آلمان داخل شدند ولی استقلال تشکیلاتی خود را حفظ نمودند. پس از انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ آلمان اسپارتاکیست ها با «اعضای حزب مستقل» قطع رابطه کردند و در دسامبر همین سال حزب کمونیست آلمان را تأسیس نمودند.

این قشر کارگران بورژوا شده یا «قشر اشراف کارگری» که از لحاظ شیوه زندگی و میزان دستمزد و به طور کلی جهان بینی خود کاملاً خرده بورژوا هستند- تکیه گاه عمده انترناسیونال دوم و در این ایام ما تکیه گاه عمده اجتماعی (نه جنگی) بورژوازی را تشکیل می دهند. زیرا این ها عاملین واقعی بورژوازی در جنبش کارگری و مباشرین کارگری طبقه ی سرمایه داران و مجریان حقیقی رفورمیزم و شوینیزم هستند. در جنگ داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی بسیاری از اینان به طرفداری از بورژوازی، به طرفداری «ورسائی ها» علیه «کمونارها» بر می خیزند.

بدون پی بردن به ریشه های اقتصادی این پدیده، بدون ارزیابی اهمیت سیاسی و اجتماعی آن نمی توان در زمینه ی حل مسائل عملی جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی آینده حتی گامی به جلو برداشت.

امپریالیزم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریا است. این حقیقت از سال ۱۹۱۷ در مقیاس جهانی تأیید شده است.

ن. لنین ۶ ژوئیه سال ۱۹۲۰

در جریان ۱۵-۲۰ سال اخیر و بخصوص پس از جنگ بین اسپانیا و آمریکا (۱۸۹۸) و جنگ بین انگلستان و بونرها، (۱۸۹۹-۱۹۰۲)، مطبوعات اقتصادی و هم چنین مطبوعات سیاسی اروپا و آمریکا برای توصیف عصری که ما در آن به سر می بریم بیش از پیش در روی مفهوم «امپریالیزم» مکتب می نمایند. در سال ۱۹۰۲ کتابی به نام «امپریالیزم» اثر ج. آ. هوبسن، اقتصاددان انگلیسی در لندن و نیویورک منتشر شد. نویسنده ی این کتاب که پیرو نظریه سوسیال رفورمیزم بورژوازی و پاسیفیزم یعنی پیرو نظریه ای است که در ماهیت امر با خط مشی کنونی کارل کائوتسکی مارکسیست سابق

همانند است. خصوصیات اساسی اقتصادی و سیاسی امپریالیزم را به طرزى بس نیکو و به تفصیل توصیف نموده است. در سال ۱۹۱۰ کتاب دیگری به قلم رودلف هیلفردینگ مارکسیست اطریشی تحت عنوان «سرمایه مالی» (ترجمه ی روسی این کتاب در سال ۱۹۱۲ در مسکو منتشر شد) در وین از چاپ خارج گردید. با وجود اشتباه این نویسنده در موضوع تئوری پول و با وجود تمایلی که وی تا حدودی در مورد آشتی دادن مارکسیزم با اپورتونیزم نشان می دهد، باز این کتاب حاوی تجزیه و تحلیل تئوریک بی نهایت پُرازشی درباره ی «فاز نوین تکامل سرمایه داری» است. عبارت اخیر عنوان فرعی کتاب هیلفردینگ است. در حقیقت امر از آن چه که در سال های اخیر درباره ی امپریالیزم گفته شده- بخصوص از آن چه که به صورت تعداد کثیری مقالات در مجلات و روزنامه ها درباره ی این موضوع منتشر گردیده و نیز مثلاً در قطعنامه های کنگره های همنیتس و بال منعقد در پانیز سال ۱۹۱۲ ذکر شده- مشکل بتوان مطلبی یافت که از حدود آن ایده هائی که در آثار دو نویسنده ی نامبرده تشریح یا به عبارت صحیح تر نتیجه گیری شده- خارج باشد...

در سطور آینده خواهیم کوشید به اختصار و حتی المقدور با زبانی عامه فهم تر بستگی و ارتباط متقابل خصوصیات اقتصادی اساسی امپریالیزم را تشریح نمائیم. ما نمی توانیم روی جنبه ی غیراقتصادی مسأله هراندازه هم که شایان ذکر باشد- مکث کنیم. استناد به مطبوعات و نیز تبصره های دیگری را که ممکن است مورد توجه همه ی خوانندگان نباشد به آخر این رساله منتقل می نمائیم^۵

^۵- در این کتاب تمام این تبصره ها در ذیل صفحات چاپ شده است.

۱- تمرکز تولید و انحصارها

رشد عظیم صنایع و پروسه ی فوق العاده سریع تمرکز تولید در بنگاه های بزرگی که دائماً در حال توسعه است یکی از شاخص ترین خصوصیات سرمایه داری است. کامل ترین و دقیق ترین اطلاعات را درباره ی این پروسه، آمار کنونی صنایع بدست می دهد.

مثلاً در آلمان از هر هزار بنگاه صنعتی در سال ۱۸۸۲ سه بنگاه و در سال ۱۸۹۵ شش بنگاه و در سال ۱۹۰۷ نه بنگاه صنعتی بزرگ یعنی بنگاه هایی که دارای بیش از ۵۰ کارگر مزدور بودند وجود داشت. از هر ۱۰۰ کارگر به ترتیب ۲۲ و ۳۰ و ۳۷ کارگر سهم این بنگاه ها بود. ولی تمرکز تولید بسی شدید تر از تمرکز کارگران است. زیرا بازده کار در بنگاه های بزرگ بسی بیش تر است. آمارها و اطلاعات مربوط به ماشین بخار و موتورهای الکتریکی بر این واقعیت گواهی می دهد. اگر آن چه را که در آلمان صنایع به معنای وسیع آن می نامند در نظر گیریم که بازرگانی و طرق مواصلاتی و غیره نیز شامل آن می شود، آنگاه پیکره های زیرین بدست می آید. از مجموع ۳/۲۶۵/۶۲۳ بنگاه ۳۰/۵۸۸ بنگاه یعنی جمعاً ۰/۹ درصد، بنگاه های بزرگ است. از مجموع ۱۴/۴ میلیون کارگر ۵/۷ میلیون یعنی ۳۹/۴ درصد در این بنگاه ها کار می کنند. از ۸۰۸ میلیون قوه اسب بخار ۶/۶ میلیون قوه اسب بخار یعنی ۷۵/۳ درصد و از ۱/۵ میلیون کیلو وات نیروی برق ۱/۲ میلیون کیلو وات یعنی ۷۷/۲ درصد متعلق به این بنگاه هاست.

کم تر از یک صدم مجموع بنگاه ها بیش از سه چهارم کل نیروی بخار و برق را در اختیار دارند! ۲/۹۷ میلیون بنگاه کوچک (دارای تا ۵ کارگر مزدور) که ۹۱ درصد تعداد کل بنگاه ها را تشکیل می دهند فقط ۷ درصد

نیروی بخار و الکتریک را در اختیار دارند. یک چند ده هزار بنگاه کلان همه چیز و میلیون ها بنگاه کوچک- هیچ چیز.

در آلمان در سال ۱۹۰۷ تعداد بنگاه هائی که ۱۰۰۰ و بیش تر کارگر داشتند به ۵۸۶ بالغ بود. تقریباً یک دهم (۱/۳۸ میلیون) تمام کارگران و قریب یک سوم (۳۲ درصد) تمام نیروی بخار و برق متعلق به این بنگاه ها بود.* سرمایه ی مالی و بانک ها، چنان چه خواهیم دید، بیش از پیش به این تفوق مشت کوچکی از بنگاه های کلان جنبه ی مطلق می دهند و آن هم به تمام معنای این کلمه یعنی میلیون ها «صاحب کار» کوچک و متوسط و حتی قسمتی از کارفرمایان بزرگ عملاً تحت اسارت کامل چند صد فینانسیست میلیونر قرار می گیرند.

در کشور پیشرو دیگر سرمایه داری معاصر یعنی در ایالات متحده ی آمریکا، رشد تمرکز تولید از این هم شدیدتر است. در آمار این کشور صنایع به معنای محدود کلمه متمایز گردیده و بنگاه ها از روی ارزش محصول سالیانه گروه بندی شده است. در سال ۱۹۰۴ تعداد بنگاه های کلان که تولید هر یک برابر با یک میلیون دلار و بیش تر می شد ۱۹۰۰ (از مجموع ۲۱۶/۱۸۰؛ یعنی ۰/۹ درصد) بود. - تعداد کارگران آن ها ۱/۴ میلیون (از مجموع ۵/۵ میلیون؛- یعنی ۲۵/۶ درصد) و تولید آن ها برابر ۵/۶ میلیارد (از مجموع ۱۴/۸ میلیارد،- یعنی ۳۸ درصد) بود. پس از ۵ سال یعنی در سال ۱۹۰۹ به ترتیب پیکره های مربوط زیرین را مشاهده می نمایم: ۳۰۶۰ بنگاه (از مجموع ۲۶۸/۴۹۱؛ یعنی ۱/۱ درصد) دارای ۲ میلیون کارگر

*- مجموعه ارقام مندرجه در Zahn, ۱۹۱۱, Annalen des deutschen Reichs («سالنامه های دولت آلمان»، سال ۱۹۱۱، زان. - مترجم)

(از ۶/۶ میلیون؛- یعنی ۳۰/۵ درصد) و تولیدی برابر با ۹ میلیارد (از ۲۰/۷ میلیارد،- یعنی ۴۳/۸ درصد) هستند*.

تقریباً نیمی از کل تولید تمام بنگاه های کشور در دست یک صدم عده ی کل بنگاه هاست! و این سه هزار بنگاه عظیم ۲۵۸ رشته صنعت را دربر می گیرند. از این جا روشن می شود که تمرکز در مرحله ی معینی از تکامل، به خودی خود کار را به اصطلاح به انحصار می کشاند. زیرا حصول سازش بین یک چند ده بنگاه عظیم آسان است، و از طرف دیگر هماتا در نتیجه بزرگی بنگاه ها است که رقابت دشوار می گردد و تمایل انحصار پیدا می شود. این تبدیل رقابت به انحصار یکی از مهم ترین و- یا خود مهم ترین- پدیده ای است که در اقتصادیات سرمایه داری نوین مشاهده می شود و به این جهت ما باید مفصلاً روی آن مکث نماییم. ولی ابتدا باید یک سوءتفاهم محتمل را برطرف کنیم.

آمار آمریکائی حاکی است که ۳۰۰۰ بنگاه عظیم ۲۵۰ رشته صنعت را دربر می گیرند. از ظاهر امر چنین بر می آید که گویی به هر رشته صنعت جمعاً ۱۲ بنگاه کلان می رسد.

ولی مطلب چنین نیست. در هر رشته ای از صنایع، بنگاه های بزرگ وجود ندارد؛ و از طرف دیگر یکی از خصوصیات بی نهایت مهم سرمایه داری که به عالی ترین مرحله ی تکامل خود رسیده عبارت است از به اصطلاح ترکیب یعنی در یک بنگاه جمع شدن رشته های مختلفی از صنایع که یا شامل مراحل پیاپی عمل آوردن مواد خام هستند (مانند ذوب سنگ آهن برای بدست آوردن چدن و تبدیل چدن به فولاد و سپس شاید هم تهیه فلان یا به همان محصول

* - ۲:۲۰۲ p: ۱۹۱۲ Statistical Abstract of the United States («مجموعه آمار ایالات متحده در سال ۱۹۱۲»، ص- ۲۰۲. - مترجم)

حاضر از این فولاد) و یا این که یک رشته نسبت به رشته ی دیگر نقش کمکی بازی می نماید (مثلاً استفاده از فضولات و مواد فرعی؛ تولید اشیاء مخصوص بسته بندی کالا و غیره).

هیلفردینگ می نویسد: «اولاً عمل ترکیب- موجب تعادل وضع بازار می شود و برای بنگاه مرکب ثبات بیش تری را در نرخ سود تأمین می نماید. ثانیاً ترکیب به از بین رفتن بازرگانی منجر می شود. ثالثاً تکامل فنی و بالنتیجه تحصیل سود بیش تری را نسبت به بنگاه های «بسیط» (یعنی غیرمرکب) امکانپذیر می سازد. رابعاً موفقیت بنگاه مرکب را نسبت به بنگاه «بسیط» تحکیم می نماید- و آن را در مبارزه ی رقابت آمیز، هنگام انحطاط شدید بازار (وقفه در کارها، بحران) که در آن سرعت تنزل بهای مواد خام از سرعت تنزل بهای مصنوعات عقب می ماند- تقویت می کند.»*

هایمان اقتصاددان بورژوازی آلمانی که تألیف خاصی به توصیف بنگاه های «مختلط»، یعنی مرکب، در رشته ی صنایع فلزسازی آلمان اختصاص داده است می گوید: «بنگاه های بسیط تحت فشار بهای گزاف مواد و مصالح مورد لزوم و در عین حال بهای نازل محصولات حاضر خورد می شوند». نتیجه چنین می شود: «از یک طرف شرکت های بزرگ زغال سنگ باقی مانده اند که استخراج زغال آن ها به چندین میلیون تن می رسد و به طور استواری در سندیکای زغال سنگ خود متشکل شده اند و از طرف دیگر کارخانه های فولادریزی بزرگی با سندیکای فولاد خود وجود دارند که با آن شرکت ها دارای ارتباط نزدیکی هستند. این بنگاه های عظیم که سالانه ۴۰۰/۰۰۰ تن (تن = ۶۰ پوط) فولاد تولید می کنند، مقدار عظیمی سنگ آهن و زغال سنگ

* - «سرمایه مالی»، ترجمه ی روسی، ص- ۲۸۶، ۲۷۸.

استخراج می نمایند، مصنوعات حاضری از فولاد تهیه می کنند، دارای ۱۰/۰۰۰ کارگر هستند که در منزلگاه های کوی های کارگری زندگی می نمایند، گاهی از خود راه های آهن و بندرگاه دارند- این بنگاه ها نمایندگان نمونه وار فلزسازی آلمان هستند. ولی تمرکز باز و باز به پیش روی خود ادامه می دهد. بنگاه های جداگانه دم به دم بزرگ تر می شوند: تعداد روزافزونی از بنگاه های یک رشته واحد یا رشته های گوناگون صنایع به صورت بنگاه های عظیمی که یک چند بانک عمده ی برلن تکیه گاه و رهبر آنانند به هم می پیوندند. صحت آموزش کارل مارکس درباره ی تمرکز دقیقاً در مورد صنایع معدنی آلمان به ثبوت رسیده است؛ البته باید گفت این موضوع مربوط به کشوری است که در آن به وسیله حمایت گمرکی و برقراری نرخ های ثابت حمل و نقل از صنایع پشتیبانی می شود. «در صنایع معدنی آلمان موجبات برای سلب مالکیت فراهم گردیده است.»*

این نتیجه ای است که یک نفر اقتصاددان بورژوای استثنائاً با وجدان مجبور بوده است به آن برسد. باید متذکر شد که نام بُرده آلمان را از این لحاظ که صنایع اش به وسیله ی نرخ های گمرکی گزافی مورد حمایت قرار گرفته است به طرز خاصی متمایز می نماید. ولی این کیفیت فقط موجب تسریع سیر تمرکز و تشکیل اتحادیه های انحصاری کارفرمایان، کارتل ها و سندیکاها و غیره گردیده است. نکته ی فوق العاده مهم این است که در انگلستان یعنی کشور بازرگانی آزاد نیز، گر چه کمی دیرتر و شاید هم به شکل دیگری، ولی

* - Hans Gideon Heymann: „Die gemischten Werke im deutschen - (S.S. ۲۵۶, ۲۷۸). (هانس هیده نون هایمان: Grosseisengewerbe, Stuttgart., ۱۹۰۴. «بنگاه های مختلط در صنایع بزرگ فلزسازی آلمان». اشتوتگارت، ۱۹۰۴، ص- ۲۷۸، ۲۵۶. - مترجم)

به هر حال، سیر تمرکز به انحصار منجر شده است. این است آن چه پرفسور هرمان له وی ضمن تحقیقات مخصوص خود درباره ی «انحصارها، کارتل ها و تراست ها، از روی مدارک مربوط به تکامل اقتصادی بریتانیای کبیر می نویسد:

«در بریتانیای کبیر همانا بزرگی بنگاه ها و بالا بودن سطح تکنیک گرایش به انحصار را در خود نهفته دارند. از یک سو تمرکز منجر بدان گردیده که در بنگاه ها مبلغ هنگفتی سرمایه به کار انداخته شود و به همین جهت بنگاه های نوین از لحاظ میزان سرمایه لازم روز به روز احتیاج بیش تری پیدا می کنند و این خود موجب دشواری پیدایش این قبیل بنگاه ها می گردد. و از سوی دیگر (و این نکته را ما مهم تر می دانیم) هر بنگاه نوینی بخواهد با بنگاه های عظیمی که در نتیجه تمرکز به وجود آمده اند، همتراز شود، باید به مقداری بس عظیم و به طور اضافی محصول تولید کند، ولی فروش پُرسود این مقدار محصول تنها در صورتی ممکن است که تقاضا بیش از حد معمول افزایش پذیرد زیرا در غیر این صورت این مقدار اضافی محصول قیمت ها را به سطحی تنزل خواهد داد که نه برای کارخانه ی نوین صرفه دارد و نه برای اتحادیه های انحصاری». در انگلستان برخلاف کشورهای دیگری که در آن ها حمایت گمرکی پیدایش کارتل ها را آسان می نماید- اتحادیه های انحصاری کارفرمایان و کارتل ها و تراست ها اکثراً فقط هنگامی به وجود می آیند که تعداد بنگاه های عمده ی رقابت کننده، به «یکی دو دوجین» رسیده باشد.

«در این جا تأثیر تمرکز در پیدایش انحصار در صنایع بزرگ، با منتهای وضوح ظاهر می گردد.»*

نیم قرن پیش هنگامی که مارکس «کاپیتال» خود را می نوشت رقابت آزاد در نظر اکثریت اقتصادیان «قانون طبیعت» به شمار می رفت. علم فرمایشی می کوشید این اثر مارکس را که در آن به وسیله ی تجزیه و تحلیل تئوریک و تاریخی سرمایه داری ثابت شده بود که رقابت آزاد موجب تمرکز تولید می شود و این تمرکز در مرحله ی معینی از تکامل خود به انحصار منجر می شود- با توطئه سکوت محو و نابود سازد. اکنون دیگر وجود انحصار واقعیتی شده است. اقتصادیان پشته ها کتاب می نویسند و در آن ها به توصیف مظاهر گوناگون انحصار می پردازند و کماکان با آواز گروهی اعلام می دارند «مارکسیزم رد شده است». ولی بنابر یک ضرب المثل انگلیسی- واقعیات سرسختند و خواه ناخواه باید آن ها را به حساب آورد. واقعیات نشان می دهند که اختلاف بین برخی از کشورهای سرمایه داری مثلاً در مورد حمایت گمرکی یا در مورد بازرگانی آزاد فقط شامل اختلافات ناچیزی در شکل انحصارها یا زمان پیدایش آن هاست و حال آن که پیدایش انحصار که معلول تمرکز تولید است به طور کلی قانون عمومی و اساسی مرحله ی کنونی تکامل سرمایه داری است.

زمان تبدیل قطعی سرمایه داری سابق به سرمایه داری نوین را برای اروپا می توان به طرز نسبتاً دقیقی معین نمود: این زمان مقارن است با آغاز قرن

* - ۱۹۰۹ Jena, „Monopole, Kartelle und Trusts,“ (Hermann Levy: S.S. ۲۸۶, ۲۹۰, ۲۹۸) (هرمان لوی، «انحصارها، کارتل ها و تراست ها». ینا، سال ۱۹۰۹، ص-۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۸- مترجم)

بیستم. در این باره در یکی از جدیدترین مجموعه های مربوط به تاریخ «پیدایش انحصار»، ما چنین می خوانیم:

«از دوران مربوط به ما قبل سال ۱۸۶۰ می توان نمونه های جداگانه ای از انحصارهای سرمایه داری ذکر نمود؛ در آن ها می توان حالت جنینی آن شکل هائی را که اکنون این قدر عادی شده است کشف نمود، ولی تمام این ها بدون شک دوران ما قبل تاریخ کارتل ها محسوب می شود. سرآغاز واقعی انحصارهای کنونی حداکثر از سال های شصتم قرن گذشته است. نخستین دوره ی بزرگ تکامل انحصارها از هنگام فشار بین المللی بر صنایع در سال های هفتاد شروع شده و تا آغاز سال های نود ادامه می یابد.» «اگر این مسأله را در مقیاس اروپا در نظر گیریم، آنگاه نقطه ی نهائی تکامل رقابت آزاد با سال های شصت و هفتاد مقارن خواهد شد. در این هنگام انگلستان دیگر ساختمان سرمایه داری سبک قدیم خود را به پایان رسانده بود. در آلمان این سازمان با پیشه وری و صنعت خانگی به پیکاری قطعی برخاست و به ایجاد شکل هائی مخصوص وجود خود پرداخت.»

«از هنگام ورشکستگی سال ۱۸۷۳ یا به طور صحیح تر از هنگام انحطاطی که به دنبال این ورشکستگی فرا می رسد تحول بزرگی آغاز می گردد. این انحطاط ۲۲ سال از تاریخ اقتصادی اروپا را در بر می گیرد و تنها در آغاز سال های هشتاد وقفه ی تقریباً نامشهودی در آن حاصل می شود و در حدود سال ۱۸۸۹ اعتلاء فوق العاده پرتوان ولی کوتاه مدتی پدید می آید.» «در دوره ی اعتلاء کوتاه مدت سال های ۱۸۸۹-۱۸۹۰ از کارتل ها برای تسلط بر بازار استفاده ی فوق العاده ای شد. سیاست ناسنجیده ای قیمت ها را با سرعت و شدتی بیش از دوران فقدان کارتل ها،

ترقی می داد و تقریباً تمام این کارتل ها به طور مفتضحی «در گورستان ورشکستگی» مدفون گردیدند. پنج سال دیگر هم با انحطاط و قیمت های نازل گذشت ولی در صنایع دیگر آن روحیه سابق حکمفرما نبود. دیگر انحطاط را یک پدیده ی بدیهی نشمرده بلکه به منزله ی درنگی می دانستند که از پی آن می بایست بهبود نوینی در وضع بازار پدید آید.»

«بدین طریق جنبش کارتلی به دومین دوران خود گام نهاد. کارتل ها به جای یک پدیده ی گذرنده به یکی از ارکان تمام زندگی اقتصادی مبدل می شوند و یکی پس از دیگری رشته های صنایع و در مرحله ی اول رشته صنایع تبدیل مواد خام را مسخر خود می سازند. در آغاز سال های نود کارتل ها در سازمان سندیکای زغال کوک، که سندیکای زغال سنگ طبق نمونه ی آن ایجاد شده بود، آن چنان تکنیک کارتلی به وجود می آورند که دیگر جنبش نامبرده ماهیتاً از حدود آن پافراتر نهاد. در دوران اعتلای نیرومندی که در پایان قرن نوزدهم پدید آمد و نیز در بحران سال های ۱۹۰۰-۱۹۰۳- حدافل در صنایع معدنی و فلزسازی- کارتل ها برای نخستین بار از هر جهت حکمفرما هستند. و اگر در آن زمان این کیفیت هنوز پدیده ی نوینی به نظر می رسید، در عوض اکنون این موضوع برای افکار وسیع اجتماعی یک حقیقت بدیهی است که بخش های بزرگی از حیات اقتصادی به مثابه ی یک قاعده ی کلی از دایره ی رقابت آزاد خارج شده است.»*

* - (Th. Vogelstein: „Die finanzielle Organisation der kapitalistischen) die Industrie und „Grundriss der Sozialökonomik“ VI Abt. ۱۹۱۴ (Monopolbildungen) (ت. فوگلشتین: «سازمان مالی صنایع سرمایه داری و پیدایش انحصارها» مندرجه در نشریه ی موسوم به «ارکان اقتصاد اجتماعی»، فصل ششم، توپینگن، سال ۱۹۱۴- مترجم)، مراجعه شود به کتاب همین نویسنده. (Organisationsformen der Eisenindustrie und Textilindustrie in England und Amerika'. Bd. I. Lpz

بنابر این نتایج اساسی تاریخ انحصارها بدین قرار است: (۱) سال‌های شصت و هفتاد- بالاترین و آخرین مرحله‌ی تکامل رقابت آزاد است. انحصارها فقط در حالت جنینی تقریباً نامشهودی هستند. (۲) پس از بحران سال ۱۸۷۳ دامنه‌ی تکامل کارتل‌ها وسعت می‌گیرد ولی هنوز در حکم استثناء هستند و هنوز استوار نشده و پدیده‌ی گذرائی را تشکیل می‌دهند. (۳) اعتلای پایان قرن نوزده و بحران سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۳: کارتل‌ها به یکی از ارکان تمام زندگی اقتصادی مبدل می‌شوند. سرمایه‌داری به امپریالیزم تبدیل می‌گردد.

کارتل‌ها درباره‌ی شرایط فروش و موعد پرداخت و غیره با یکدیگر سازش کرده و مناطق فروش را بین خود تقسیم می‌نمایند، مقدار محصولی را که باید تولید شود و نیز قیمت‌ها را معین می‌کنند، سود حاصله را بین بنگاه‌های جداگانه تقسیم می‌نمایند و غیره و غیره.

شماره‌ی کارتل‌ها را در آلمان در سال ۱۸۹۶ تقریباً ۲۵۰ و در سال ۱۹۰۵ تا ۳۸۵ تخمین زده بودند که قریب ۱۲ هزار بنگاه در آن‌ها شرکت داشتند*. ولی همه برآنند که این ارقام کم‌تر از واقع است. از پیکره‌های آمار ۱۹۰۷ صنایع آلمان که فوقاً ذکر شد دیده می‌شود که در ۱۲/۰۰۰ بنگاه کلان

۱۹۱۰) («شکل‌های سازمانی صنایع فلزسازی و بافندگی در انگلستان و آمریکا»، جلد ۱، لایپزیگ، ۱۹۱۰- مترجم).

* - Dr. Riesser: „Die Deutschen Grossbanken und ihre Konzentration im Zusammenhang mit der Entwicklung der Gesamtwirtschaft in Deutschland“. ۴. Aufl. ۱۹۱۲, S. ۱۴۹. R. Liefmann: „Kartelle und Trusts und die Weiterbildung der volkswirtschaftlichen Organisation“. ۲. Aufl. S. ۲۵. (۱۹۱۰) (دکتر ریسر: «بانگ‌های بزرگ آلمان و تمرکز آن‌ها به مناسبت توسعه و ترقی عمومی اقتصادیات در آلمان»، چاپ چهارم، سال ۱۹۱۲، ص- ۱۴۹- ر. لیفمان. «کارتل‌ها و تراست‌ها و تکامل روزافزون سازمان اقتصاد توده‌ای»، چاپ دوم، سال ۱۹۱۰، ص- ۲۵- مترجم).

به احتمال قریب به یقین بیش از نیمی از کل نیروی بخار و برق تمرکز یافته است. در ایالات متحده آمریکا تعداد تراست ها در سال ۱۹۰۰-۱۸۵ و در سال ۱۹۰۷-۲۵۰ تخمین زده شده است. آمار آمریکا تمام بنگاه های صنعتی را به بنگاه های متعلق به افراد جداگانه و تجارتخانه ها و کورپوراسیون ها تقسیم می کند. آن چه که به کورپوراسیون ها تعلق داشت در سال ۱۹۰۴-۲۳/۶ درصد و در سال ۱۹۰۹-۲۵/۹ درصد بود که بیش از یک چهارم مجموع بنگاه ها را تشکیل می داد. تعداد کارگران در این بنگاه ها در سال ۱۹۰۴-۷۰/۶ و در سال ۱۹۰۹-۷۵/۶ درصد یعنی سه چهارم کل کارگران بود. میزان تولید به ترتیب عبارت بود از ۱۰/۹ و ۱۶/۳ میلیارد دلار یعنی ۷۳/۷ و ۷۹ درصد مبلغ کل.

۷ تا ۸ دهم تولید کل رشته معینی از صنعت اغلب در دست کارتل ها و تراست ها متمرکز می گردد. سندیکای زغال سنگ رن- وستفالی هنگام تأسیس خود در سال ۱۸۹۳-۸۶/۷ درصد مجموع تولید زغال را در ناحیه ی رن- وستفالی در دست خود متمرکز کرده بود و در سال ۱۹۱۰ این تمرکز به ۹۵/۴ درصد رسید.* انحصاری که بدین طریق به وجود می آید موجبات تحصیل درآمدهای هنگفتی را فراهم می سازد و به تشکیل واحدهای تکنیکی و تولیدی بی نهایت عظیمی منجر می گردد. تراست مشهور نفت در ایالات متحده آمریکا (Standard Oil Company) در سال ۱۹۰۰ تشکیل گردید. «سرمایه ی آن بالغ بر ۱۵۰ میلیون دلار بود. صد میلیون دلار سهام عادی و

* - (Dr.Fritz Kestner: „Der Organisationszwang. Eine Untersuchung über die Kämpfe zwischen Kartellen und Aussenseiten“. Brl. ۱۹۱۲. دکتر فریتس کستنر: «اجبار به متشکل شدن. تحقیقات درباره ی مبارزه ی بین کارتل ها و بانک های بیگانه». برلن، ص- ۱۱. مترجم).

۱۰۶ میلیون دلار سهام ممتاز نیز منتشر گردید. در سال های ۱۹۰۰-۱۹۰۷ در مقابل سهام ممتاز بهره ای به ترتیب زیرین پرداخت می شد: ۴۸، ۴۸، ۴۵، ۴۴، ۳۶، ۴۰، ۴۰ و ۴۰ درصد که جمعاً ۳۶۷ میلیون دلار می شد. از سال ۱۸۸۲ تا سال ۱۹۰۷ سود خالصی به مبلغ ۸۸۹ میلیون دلار بدست آمد که ۶۰۶ میلیون دلار آن به عنوان بهره پرداخت شد و بقیه به حساب سرمایه ی ذخیره گذاشته شد.»* «در تمام بنگاه های تراست فولاد (United States Steel Corporation) در سال ۱۹۰۷ دست کم ۲۱۰/۱۸۰ کارگر و کارمند وجود داشت. بزرگ ترین بنگاه صنایع معدنی آلمان به نام شرکت معادن گلزن کیرشن (Gelsenkirchener Bergwerksgesellschaft) در سال ۱۹۰۸ دارای ۴۶/۰۴۸ کارگر و کارمند بود.»** تراست فولاد در همان سال ۱۹۰۲ نه میلیون تن فولاد تولید می کرد***. تولید فولاد آن در سال ۱۹۰۱-۶۶/۳ درصد و در سال ۱۹۰۸-۵۶/۱ درصد مجموع تولید فولاد ایالات متحده را تشکیل می داد؛**** استخراج سنگ آهن در جریان همان سال ها ۴۳/۹ درصد و ۴۶/۳ درصد را تشکیل می داد.

گزارش کمیسیون دولتی آمریکا درباره ی تراست ها مشعر بر آن است که: «برتری آن ها بر رقبای خود مبتنی بر عظمت بنگاه ها و تکنیک عالی

*- R. Liefmann: „Beteiligungs – und Finanzierungsgesellschaften. Eine Studie über den modernen Kapitalismus und das Effektenwesen“. I. Aufl, (Jena. (ر. لیفمان: «انجمن های اشتراک کننده و اعتبار دهنده. تحقیق درباره ی سرمایه داری معاصر و نقش اوراق بهادار»، چاپ اول، ینا، سال ۱۹۰۹، ص- ۲۱۲. - مترجم).

** - همان جا، ص- ۲۱۸.

***- (Dr. S. Tschierschky: „Kartell und Trust“. Gött. ۱۹۰۳) (دکتر ز. چیرشکی: «کارتل و تراست»، گتینگن، ص- ۱۳- مترجم).

****- (Th. Vogelstein: „Organisationsformen“) (ت. فوگلشتین: «شکل های سازمانی»، ص- ۲۷۵- مترجم).

آن هاست. تراست دخانیات از همان اوان تأسیس، کلیه ی مساعی خود را صرف آن نمود که در همه جا کار ماشینی را به مقیاس وسیع جانشین کار دستی کند. تراست مزبور برای این منظور تمام امتیازات اختراعاتی را که به نحوی از انحاء با جریان تولید محصولات دخانیات ارتباط داشت خریداری می نمود و مبالغ هنگفتی در این راه صرف می کرد. عده ی زیادی از اختراعات در آغاز کار بی مصرف به نظر می رسید مهندسی که در خدمت تراست ها بودند مجبور می شدند آن ها را تغییر دهند. در پایان سال ۱۹۰۶ دو شرکت فرعی تأسیس گردید که کار آن ها منحصر به خرید اختراعات بود. تراست به همان منظور از خود کارخانه های ذوب فلز و ماشین سازی و تعمیرگاه هائی احداث نمود. در یکی از این بنگاه ها که در بروکلین واقع است به طور متوسط ۳۰۰ کارگر مشغول کارند. این جا اختراعات مربوط به تولید سیگار، سیگار برگی کوچک، توتون انفیه، لفافه های قلعی برای جعبه بندی و قوطی و غیره مورد آزمایش قرار می گیرد و همین جا نیز اختراعات تکمیل می شود.»* «تراست های دیگر نیز اشخاصی به نام (**developping engineers**) (مهندسين مأمور تکامل تکنیک) در خدمت خود دارند که وظیفه ی آن ها عبارت است از اختراع شیوه های جدید تولید و آزمایش اصلاحات فنی. تراست فولاد به مهندسين و کارگران خود به اِزاء اختراعاتی

Report of the Commissioner of Corporations on the Tobacco)- *
 ۲۲۶ p, ۱۹۰۹ Industry. Washington (گزارش یکی از اعضاء کمیسیون
 کورپوراسیون ها و صنایع دخانیات، واشنگتن. - مترجم) نقل از کتاب: (Dr. paul Tafel:
 "Die nordamerikanischen Trusts und ihre Wirkungen auf den Fortschritt
 der Technik". Stuttgart, ۱۹۱۳, p. ۴۸) (دکتر پل تافل. «تراست های آمریکای شمالی و
 تأثیر آن ها در تکامل تکنیکی»، اشتورتگارت. - مترجم)

که بتواند سطح تکنیک را ارتقاء داده یا از هزینه بکاهد جوایز هنگفتی می دهد.»*

در صنایع بزرگ آلمان مثلاً در صنایع شیمیائی آن که طی ده سال اخیر به طرز عجیبی ترقی کرده است، نیز کارهای مربوط به اصلاحات فنی به همین طریق منظم شده است. پروسه ی تمرکز تولید تا سال ۱۹۰۸ در این رشته صنعت دو «گروه» عمده به وجود آورده بود که آن ها نیز به شیوه ای مخصوص به خود به انحصار نزدیک می شدند. این دو گروه ابتدا «اتحادهای دوگانه ای» از دو جفت فابریک کلان بودند که سرمایه هر یک به ۲۰ - ۲۱ میلیون مارک می رسید: از یک طرف فابریک سابق مایستر واقع در هوخست و نیز فابریک کاسل واقع در فرانکفورت^۱ کنار ماین و از طرف دیگر فابریک آنیلین و سود در لودویگس هافن و فابریک سابق بایر در البرفلد. سپس در سال ۱۹۰۵ یک گروه و در سال ۱۹۰۸ گروه دیگر، هر یک باز هم با یک فابریک بزرگ وارد سازش شدند. در نتیجه دو «اتحاد سه گانه» به وجود آمد که سرمایه هر یک به ۴۰ - ۵۰ میلیون مارک بالغ می شد، سپس بین این دو «اتحاد» هم «نزدیکی» و عقد «قرارداد» درباره ی قیمت ها و غیره آغاز گردید.**

* - همان جا. ص- ۴۹.

^۱ - «روزنامه ی فرانکفورت» («» روزنامه ی بورژوازی آلمان است که از سال ۱۸۵۶ در فرانکفورت کنار ماین منتشر شد.

** - (Riesser) کتاب فوق الذکر، ص- ۵۴۷ و صفحات بعدی، چاپ سوم. روزنامه ها از یک تراست عظیم جدیدی خبر می دهند (ژوئن ۱۹۱۶) که صنعت شیمیائی آلمان را متحد می کند.

رقابت به انحصار مبدل می شود. پیش رفت عظیمی در رشته ی اجتماعی شدن تولید حاصل می گردد. منجمله پروسه ی اختراعات فنی و تکامل فنی نیز جنبه ی اجتماعی به خود می گیرد.

این دیگر بهیچوجه آن رقابت آزاد سابق کارفرمایان پراکنده و از یکدیگر بی خبری نیست که برای فروش در بازار نامعلومی کالا تولید می کردند. جریان تمرکز به جانی رسیده که می توان تمام منابع مواد خام (مثلاً اراضی دارای معادن آهن) را در یک کشور معین و حتی، چنان چه بعداً خواهیم دید، در یک سلسله از کشورها و در تمام جهان بطور تقریبی برآورد نمود. چنین برآوردی نه تنها انجام می گیرد، بلکه این منابع به توسط عده ای از اتحادیه های عظیم انحصاری در یک دست مجتمع شده است. خورند بازارها که این اتحادیه ها طبق قرارداد، آن ها را بین خود «تقسیم می کنند» به طور تقریب تخمین زده می شود. نیروی تعلیم یافته کارگری انحصار می شود، بهترین مهندسیین اجیر می شوند، راه ها و وسائل ارتباط راه های آهن در آمریکا و شرکت های کشتیرانی در اروپا و آمریکا. قبضه می شود. سرمایه داری در مرحله ی امپریالیستی خود به جامع ترین وضعی به تولید، کاملاً جنبه ی اجتماعی می دهد و سرمایه داران را علی رغم اراده و شعور آنان به یک نوع نظام اجتماعی نوینی می کشاند که عبارت است از مرحله ی انتقال از آزادی کامل رقابت به اجتماعی شدن کامل.

تولید جنبه ی اجتماعی به خود می گیرد ولی تملک کماکان جنبه ی خصوصی خود را حفظ می کند. وسائل اجتماعی تولید کماکان در مالکیت خصوصی عده ی قلیلی از افراد باقی می ماند. رقابت آزاد که به طور ظاهری مورد قبول است، در همان حدود عمومی خود باقی می ماند و ستمگری

معدودی صاحبان انحصارات بر باقی اهالی صد بار شاق تر و محسوس تر و توانفرساتر می گردد.

کستتر اقتصاددان آلمانی اثر مخصوصی را به «مبارزه بین کارتل ها و بیگانگان» یعنی کارفرمایی که در کارتل داخل نیستند تخصیص داده است. او این اثر را «اجبار به متشکل شدن» نامیده است و حال آن که اگر منظور آراستن سرمایه داری نبود البته می بایست از اجبار به تبعیت از اتحادیه های صاحبان انحصارات صحبت می شد. بسی آموزنده خواهد بود هرگاه نظر ساده ای حتی به فهرست آن وسائل بیفکنیم که امروزه اتحادیه های صاحبان انحصارات در مبارزه ی نوین و متمدانه خود به خاطر «تشکل» بدان متوسل می شوند. این وسائل عبارتند از: ۱) محروم ساختن از مواد خام (... «یکی از مهم ترین شیوه ها برای مجبور ساختن به ورود در کارتل»؛ ۲) محروم ساختن از بازوی کارگری به وسیله ی «آلیانس ها» (یعنی به وسیله ی قراردادهای سرمایه داران با اتحادیه های کارگری درباره ی آن که این اتحادیه ها فقط در بنگاه های کارتلی شده کار قبول نمایند)؛ ۳) محروم ساختن از وسائل حمل و نقل؛ ۴) محروم ساختن از بازار فروش؛ ۵) قرارداد با خریدار درباره ی این که خریدار فقط با کارتل ها روابط بازرگانی داشته باشد؛ ۶) تنزل از روی نقشه ی قیمت ها (برای ورشکست ساختن «بیگانگان»، یعنی بنگاه هایی که تابع صاحبان انحصارات نیستند؛ میلیون ها خرج آن می شود که طی مدت معینی کالا کم تر از قیمت رأس المال به فروش برسد؛ در صنایع بنزین مواردی پیش آمده است که قیمت از ۴۰ مارک تا ۲۲ مارک یعنی تقریباً به نصف تنزل داده شده است!)؛ ۷) محروم ساختن از اعتبار؛ ۸) اعلام تحریم.

آن چه که اکنون با آن رو به رو هستیم دیگر مبارزه ی رقابت آمیز بنگاه های کوچک و بزرگ یا از لحاظ تکنیکی عقب مانده و مترقی نیست، بلکه عبارت است از اختناق آن بنگاه هائی که تابع انحصار و فشار و فعال مایشائی انحصار نیستند به توسط صاحبان انحصارات. اینک چگونگی انعکاس این جریان در ذهن یک اقتصاددان بورژوا:

کستنر می نویسد: «حتی در حیطه ی فعالیت صرفاً اقتصادی نیز حرکتی از فعالیت بازرگانی به معنای پیشین آن به احتکار متشکل انجام می گیرد. حداکثر موفقیت را دیگر آن بازرگانی ندارد که بر اساس تجربه ی تکنیکی و بازرگانی خود بهتر از همه قادر است نیازمندی های خریداران را تعیین کند و تقاضائی را که پنهان مانده پیدا و یا به اصطلاح «کشف نماید»، بلکه آن نابغه محتکری (!؟) دارد که می تواند تکامل سازمانی و امکان برقراری روابط معینی بین کارفرمایان گوناگون و بانک ها را از پیش حدس بزند و یا لااقل آن را با شم خود دریابد»....

اگر این مطلب را با زبان بشری بیان نمائیم چنین می شود: تکامل سرمایه داری به حدی رسیده است که با آن که تولید کالائی کمافی السابق «حکمفرماست» و به مثابه ی پایه ی تمام اقتصاد به شمار می رود معهداً این تولید دیگر بالفعل شیرازه اش از هم پاشیده شده و سودهای عمده عاید کسانی می شود که در دوز و کلک های مالی «نابغه» هستند. مبنای این دوزوکلک ها و شیادی ها، اجتماعی شدن تولید است، ولی ترقیات عظیم بشری که با کوشش خود به این اجتماعی شدن رسیده به نفع... محتکرها تمام می شود. ذیلاً خواهیم دید چگونه کسانی که خرده بورژواآمانه به انتقاد ارتجاعی از امپریالیزم سرمایه داری مشغولند «بر روی این اساس» آرزوی رجعت به

عقب یعنی رجعت به سوی رقابت «آزاد»، «مسالمت آمیز» و «شرافتمندانه» را دارند.

کسترن می گوید: «ترقی ممتد قیمت ها که نتیجه ی تشکیل کارتل هاست، تا کنون فقط در مورد مهم ترین وسائل تولید، بخصوص زغال سنگ و آهن و پطاس مشاهده گردیده است و حال آن که در مورد محصولات حاضر این موضوع هیچ گاه سابقه نداشته است. ترقی درآمد نیز که با این قضیه ارتباط دارد، به همین طریق فقط به صنایعی منحصر بوده است که به تولید وسائل تولید مشغولند. به نکات مزبور باید این موضوع را نیز اضافه نمود که صنایع فرآورنده ی مواد خام (نه این که فرآورنده ی محصولات نیمه حاضر) در سایه تشکیل کارتل ها نه تنها به زیان صنایعی که به تکمیل بعدی محصولات نیمه حاضر مشغولند سودهای هنگفتی به چنگ می آورند، بلکه نسبت به صنایع اخیر تا درجه ی معینی موقعیت تسلط آمیزی بدست آورده اند که در دوران رقابت آزاد سابقه نداشت.»*

کلماتی که ما روی آن تکیه کرده ایم تمام ماهیت قضیه ای را که اقتصاديون بورژوا با اکراه و به ندرت بدان معترفند و مدافعین کنونی اپورتونیزم و بر رأس آنان کارل کائوتسکی با جدیت خاصی می کوشند گریبان خویش را از آن خلاص نموده و روی برتابند- نشان می دهد. موقعیت تسلط آمیز و زورگویی مربوط به آن- این است آن چه که برای «فاز نوین تکامل سرمایه داری» جنبه ی مشخصه دارد و این است آن چه که از تشکیل انحصارهای اقتصادی همه توان ناگزیر می بایستی ناشی شود و ناشی نیز شده است.

* - کسترن - کتاب نام بُرده، ص- ۲۵۴.

مثال دیگری هم درباره ی فعال مایشانی کارتل ها ذکر می کنیم. آن جا که می توان همه یا مهم ترین منابع موادخام را به چنگ آورد- پیدایش کارتل ها و تشکیل انحصارها بسی آسان است. ولی اشتباه بود هر آینه تصور می شد انحصارها در رشته های دیگر صنایع نیز که در آن ها به چنگ آوردن منابع مواد خام امکان پذیر نیست به وجود نمی آیند. مواد خام مورد احتیاج صنعت سیمان در همه جا یافت می شود. ولی این صنعت نیز در آلمان شدیداً کارتلیزه شده است. کارخانه ها در سندیکاها ی ناحیه ای متحد شده اند: از قبیل سندیکای جنوب آلمان، سندیکای رن- وستفالی و سندیکاها ی دیگر. قیمت هائی که تعیین شده انحصاری ست: قیمت هر واگن ۲۳۰- ۲۸۰ مارک است و حال آن که قیمت رأس آمال ۱۸۰ مارک است! این بنگاه ها ۱۲ تا ۱۶ درصد، بهره ی سهام می پردازند، ضمناً نباید فراموش کرد کسانی که در کار احتکار معاصر «نابغه» هستند می دانند چگونه مبالغ هنگفتی از سود را علاوه بر آن چه به عنوان بهره ی سهام تقسیم می شود، به جیب خود بزنند. صاحبان انحصار برای آن که رقابت را از حیطة ی یک چنین صنعت پُرسودی بیرون رانند حتی به نیرنگ نیز متوسل می شوند، مثلاً شایعات دروغی پخش می نمایند حاکی از این که وضع صنعت خراب است، آگهی های بدون امضائی در روزنامه ها منتشر می سازند متضمن این که: «سرمایه داران! از سرمایه گذاری در رشته سیمان بپرهیزند»؛ و بدین طریق سرانجام بنگاه «بیگانگان» را (یعنی کسانی را که در سندیکا شرکت ندارند) خریداری می نمایند و ۶۰- ۸۰- ۱۵۰ هزار مارک به آن ها «سرقفلی» می دهند*. انحصار همه جا و به انواع وسائل راه را برای خود هموار می کند.

* - («Die Bank» von L. Eschwege) (Zement «سیمان». ل. اشوگه: «بانک».)

از پرداخت «با نزاکت» سرفقلی گرفته تا «شیوه» آمریکایی به کار بردن دینامیت بر ضد رقیب.

بر طرف ساختن بحران ها از طریق کارتل ها افسانه پردازی اقتصاديون بورژوازی است که می خواهند به هر قیمتی شده سرمایه داری را زینت دهند. برعکس انحصاری که در برخی از رشته های صنعت به وجود می آید بر حدت و شدت هرج و مرجی که به طور کلی از خصوصیات تمام تولید سرمایه داری است می افزاید. عدم تطابق بین تکامل کشاورزی و تکامل صنعت که به طور کلی از صفات مشخصه ی سرمایه داری است بیش از پیش می شود. وضع ممتاز کارتلیزه ترین صنایع به اصطلاح سنگین و بخصوص صنایع زغال و آهن بنا به اعتراف ایدلس- نویسنده ی یکی از بهترین آثار درباره ی «مناسبات بانک های بزرگ آلمان با صنایع»- رشته های دیگر صنایع را دچار «بی نقشه گی بیش از پیش شدیدتری» می نماید.*

لیفمان که یکی از مدافعین بی شرم و حیای سرمایه داری است می نویسد: «هر چه اقتصاد ملی تکامل یافته تر باشد به همان نسبت به معاملات توأم با ریسک یا معاملات خارج از کشور که برای بسط آن مدتی طولانی وقت لازم است و بالاخره به معاملاتی که فقط اهمیت محلی دارد- بیش تر متوسل می شود.»** افزایش خطر در ماهیت امر با افزایش عظیم سرمایه ای که می توان گفت پیمانته ی آن لبریز شده و به خارج از کشور سرازیر می شود و

مترجم) سال ۱۹۰۹، شماره ۱، ص ۱۱۵ و صفحات بعدی.

* - (Jeidels: „Das Verhältnis der deutschen Grossbanken zur Industrie mit besonderer Berücksichtigung der Eisenindustrie“). Lpz. (ایدلس: «مناسبات بانک های بزرگ آلمان با صنایع و به ویژه با صنایع فلزسازی»، لپزیگ، سال ۱۹۰۵، ص ۲۷۱- مترجم).

** - (Liefmann: „Beteiligungs-etc. Ges.“), ص ۴۴.

قس علیهذا توأم است. در عین حال رشد بسیار سریع تکنیک به طور روزافزون عناصری را با خود می آورد که موجب عدم تطابق بین رشته های گوناگون اقتصاد ملی گردیده تولید هرج و مرج و بحران می نماید. همان لیفمان مجبور می شود اعتراف کند: «ظواهر امر چنین گواهی می دهد که بشر در آینده ی نزدیکی مجدداً با تحولات عظیمی در رشته ی فنی رو به رو خواهد شد که در سازمان اقتصاد ملی نیز تأثیر خود را خواهند بخشید»... برق، هوانوردی... «معمولاً و بنا بر یک قاعده ی عمومی در چنین مواقعی که تغییرات اقتصادی اساسی به وقوع می پیوندد احتکار شدیدی آغاز می گردد و دامنه ی آن وسعت می یابد»....*

ولی بحران ها (هر بحرانی و بحران های اقتصادی به ویژه، ولی نه تنها بحران های اقتصادی) نیز به نوبه ی خود به میزان بس عظیمی بر شدت تمایل به تمرکز و انحصار می افزایند. اینک استدلال فوق العاده آموزنده ی ایدلس درباره ی اهمیت بحران سال ۱۹۰۰ یعنی همان بحرانی که، چنان چه می دانیم، در تاریخ انحصارهای نوین نقش نقطه ی تحول را بازی کرده است:

«بحران سال ۱۹۰۰ در ردیف بنگاه های عظیم رشته های عمده ی صنعت، عده ی زیادی از بنگاه هائی را نیز که سازمان آن ها از نقطه نظر مفهوم امروزی کهنه بود یعنی بنگاه های «بسیط» (یا غیرمرکب) را که بر امواج اعتلای صنعتی سوار شده و خود را به اوج آن رسانده بودند- فرا گرفت. تنزل قیمت ها و کاهش تقاضا، این بنگاه های «بسیط» را دچار چنان وضع فلاکت باری نمود که بهیچوجه دامنگیر بنگاه های مرکب عظیم نشد و یا اگر هم شد

* - («Beteiligungs-etc. Ges.» (Liefmann): ص- ۴۶۵- ۴۶۶).

مدت آن بس کوتاه بود. در نتیجه ی این امر بحران سال ۱۹۰۰ به مراتب بیش از بحران سال ۱۸۷۳ موجب تمرکز صنایع گردید: بحران سال ۱۸۷۳ نیز عده ای از بهترین بنگاه ها به وجود آورده بود، ولی این عمل با وجود سطح آتروزی تکنیک نمی توانست به انحصار بنگاه هائی منجر شود که توانستند پیروزمندانه از بحران خارج شوند. بنگاه های عظیم صنایع کنونی فلزسازی و برق در پرتوی تکنیک بسیار بغرنج خود و سازمانی که دامنه ی وسیعی به خود گرفته است و نیز در پرتو قدرت سرمایه ی خویش همانا دارای یک چنین انحصارهای درازمدتی هستند که ضمناً در مدارجی عالی قرار دارند؛ بنگاه های صنایع ماشین سازی و رشته های معینی از صنایع فلزسازی و طرق موصلات و غیره نیز دارای یک چنین انحصارهایی هستند که در مدارج پائین تری قرار دارند.»*

انحصار- آخرین کلام «قانون تکامل سرمایه داری» است. ولی اگر ما نقش بانک ها را در نظر بگیریم، تصورات ما درباره ی نیروی واقعی و اهمیت انحصارهای معاصر بسی نارسا، ناقص و کم تر از واقع خواهد بود.

* - (Jeidels)، ص ۱۰۸.

۲- بانک ها و نقش نوین آن ها

عمل اساسی و اولیه بانک ها عبارت است از میانجیگری در پرداخت ها، بدین مناسبت بانک ها سرمایه ی پولی غیرفعال را به سرمایه ی فعال یعنی سودآور مبدل می کنند و انواع عوائد پولی را جمع آوری نموده آن را در اختیار طبقه ی سرمایه دار می گذارند.

به تدریج که معاملات بانکی توسعه می پذیرد و در دست عده ی قلیلی از مؤسسات تمرکز می یابد، بانک ها نیز نقش ساده ی میانجیگری را رها کرده به صاحبان انحصارات پُر قدرتی مبدل می شوند که تقریباً تمام سرمایه ی پولی جمیع سرمایه داران و کارفرمایان کوچک و نیز قسمت اعظمی از وسائل تولید و منابع مواد خام در یک کشور و در یک سلسله از کشورها در اختیار آنان قرار می گیرد. این جریان تبدیل عده ی کثیری از میانجیان ساده به مثنتی صاحب انحصار- یکی از پروسه های اساسی رشد سرمایه داری و رسیدن آن به مرحله ی امپریالیزم سرمایه داری است. بدین جهت تمرکز معاملات بانکی از نکاتی است که ما باید مقدم بر همه آن را مورد مذاقه قرار دهیم.

در سال ۱۹۰۷-۱۹۰۸ وجوه سپرده شده به تمام بانک های سهامی آلمان که سرمایه ی آن ها به بیش از یک میلیون مارک بالغ می شد عبارت بود از ۷ میلیارد مارک. ولی در سال ۱۹۱۲-۱۹۱۳ این مبلغ به ۹/۸ میلیارد رسید. بدین طریق در عرض پنج سال این مبلغ ۴۰ درصد افزایش می یابد و ضمناً از این افزایش ۲/۸ میلیاردی ۲/۷۵ میلیارد به ۵۷ بانکی می رسد که سرمایه ی

آن‌ها متجاوز از ۱۰ میلیون مارک است. این سپرده‌ها به ترتیب ذیل بین بانک‌های بزرگ و کوچک تقسیم می‌شد:*

چند درصد کلیه‌ی سپرده‌ها

سال	در نه بانک بزرگ برلن	در بقیه ۴۸ بانک با سرمایه‌ی بیش ده میلیون مارک	در ۱۱۵ بانک با سرمایه‌ی از یک الی ده میلیون	در بانک‌های کوچک با سرمایه‌ی (کم‌تر از یک میلیون)
۱۹۰۷-۸	۴۷	۳۲/۵	۱۶/۵	۴
۱۹۱۲-۳	۴۹	۳۶	۱۲	۳

بانک‌های بزرگی که ۹ بانک از آن‌ها به تنهایی تقریباً نیمی از سپرده‌ها را در دست خود متمرکز ساخته‌اند. بانک‌های کوچک را از میدان به در کرده‌اند. ولی این جا هنوز نکات بسیاری در نظر گرفته نشده است. مثلاً تبدیل یک سلسله از بانک‌های کوچک به شعبات واقعی بانک‌های بزرگ و غیره که در پانین از آن صحبت خواهد شد.

در پایان سال ۱۹۱۳ مطابق حسابی که شولتسه-گورنیتس کرده بود، وجوه سپرده شده به ۹ بانک بزرگ برلن عبارت بود از ۵/۱ میلیارد مارک از مبلغ کل تقریباً ده میلیارد مارک. همین نویسنده علاوه بر سپرده‌ها تمام سرمایه‌ی بانکی را نیز در نظر گرفته می‌نویسد: «در پایان سال ۱۹۰۹ نُه بانک بزرگ برلن به اتفاق بانک‌هایی که به آن‌ها ملحق شده بودند، ۱۱/۳ میلیارد مارک یعنی قریب ۸۳ درصد تمام سرمایه‌ی بانکی آلمان را در اختیار داشتند. «بانک آلمان» („Deutsche Bank“) که به اتفاق بانک‌هایی که به آن

* - („Die Bank“, Alfred Lansburgh: „Fünf Jahre d. Bankwesen“, لانسبورگ: «پنج سال فعالیت بانک‌های آلمان»، «بانک»، مترجم)، سال ۱۹۱۳، شماره ۸، ص ۷۲۸.

ملحق شده اند قریب سه میلیارد مارک در اختیار دارد، در ردیف اداره ی راه آهن های دولتی پروس- بزرگ ترین مرکز تجمع سرمایه ی اروپا بوده و در عین حال به منتها درجه، فاقد تمرکز است».*

ما روی اشاره به بانک های «ملحق شده» تکیه کردیم، زیرا این نکته به یکی از مهم ترین خصوصیات ممیزه تمرکز نوین سرمایه داری مربوط می شود. بنگاه های بزرگ و بخصوص بانک ها، نه تنها بنگاه ها و بانک های کوچک را مستقیماً می بلعند، بلکه علاوه بر آن از طریق «اشتراک» در سرمایه ی آن ها و نیز از طریق خرید یا مبادله ی سهام و از طریق سیستم وام دادن و غیره و غیره آن ها را به خود «ملحق می سازند» و به تبعیت خود در می آورند و ضمیمه ی گروه «خود» یا به اصطلاح فنی ضمیمه ی «کنسرن» خود می نمایند. پروفیسور لیفمان یک «اثر» قطور پانصد صفحه ای را به توصیف «انجمن های اشتراک کننده و اعتباردهنده»** کنونی اختصاصی داده است که متأسفانه در آن استدلال های «تئوریک» کم ارزشی را به مدارکی که اغلب حلاجی نشده و خام است اضافه می نماید. و اما این نکته که این سیستم «اشتراک» از لحاظ تمرکز به چه نتیجه ای منتج می گردد- موضوعی است که بهتر از همه در کتاب یکی از «رجال» بانکی موسوم به ریسر که به بانک های بزرگ آلمان اختصاص دارد نشان داده شده است. ولی قبل از این که به

*- ("Die deutsche Kreditbank" (Schulze Gaevernitz) در Grundriss der Sozialökonomik) (شولتسه گورنیتس). «بانک های اعتباردهنده ی آلمان» مندرجه در نشریه ی موسوم به «ارکان اقتصاد اجتماعی»، توپین گن- مترجم، سال ۱۹۱۵، ص ۱۲ و ۱۳۷.

**- R. Liefmann: „Beteiligungs – und Finanzierungsgesellschaften.) Eine Studie über den modernen Kapitalismus und das Effektenwesen“. I. (Aufl, Jena. ۱۹۰۹ -ص- ۲۱۲.

بررسی مدارک او بپردازیم، نمونه‌ی مشخصی از سیستم «اشتراک» را نقل می‌نماییم.

«گروه» «بانک آلمان» یکی از بزرگ‌ترین- و شاید هم مطلقاً بزرگ‌ترین- گروه بانک‌های بزرگ است. برای پیدا کردن رشته‌های عمده‌ای که تمام بانک‌های این گروه را به یکدیگر مربوط می‌سازد، باید «اشتراک» درجه اول و دوم و سوم یا به عبارت دیگر وابستگی درجه‌ی اول و دوم و سوم را تشخیص داد. (وابستگی بانک‌های کوچک‌تر به «بانک آلمان»). در این صورت به نتیجه‌ی زیر می‌رسیم*:

وابستگی درجه ۳	وابستگی درجه ۲	وابستگی درجه ۱		
از این بانک ۴ ها بانک در ۷ بانک	از این بانک ۹ ها بانک در ۳۴ بانک	در ۱۷ بانک	به طور همیشگی	«بانک آلمان» در این بانک ها اشتراک دارد:
-	-	در ۵ بانک	برای مدت نامعلوم	
از این بانک ۲ ها بانک در ۲ بانک	از این بانک ۵ ها بانک در ۱۴ بانک	در ۸ بانک	گاه به گاه	
جمعاً... در ۳۰ بانک؛ از آن جمله ۱۴ در ۴۸؛ از آن میان ۶ در ۹				

در بین ۸ بانک دارای «وابستگی درجه‌ی اول» که «گاه‌گاه» وابسته به «بانک آلمان» هستند ۳ بانک خارجی وجود دارد: یک بانک اتریشی («اتحادیه‌ی بانک‌های» وین «Bankverein»)، و دو بانک روسی (بانک بازرگانی سیبری و بانک روسی بازرگانی خارجی). روی هم رفته در گروه «بانک آلمان»، به طور مستقیم و غیرمستقیم و یک جا و به طور جزئی،

*- Alfred Lansburgh: „Das Beteiligungssystem im deutschen (Bankwesen“, „Die Bank“ ۱۹۱۰, ۱ (الفرد لانسبورگ: «سیستم اشتراک در امور بانکی آلمان»، «بانک»- مترجم)، ص ۵۰۰.

۸۷ بانک اشتراک دارد و مبلغ کل سرمایه خودی و سرمایه های غیرى که در اختیار این گروه است به ۲ تا ۳ میلیارد مارک بالغ می شود.

واضح است بانکی که در رأس چنین گروهی قرار دارد و با عده ی قلیلی از بانک های دیگری که چندان دست کمی از آن ندارند به منظور اجرای معاملات مالی بسیار بزرگ و پُرسود، از قبیل قرضه های دولتی، وارد سازش می شود. دیگر نقش «میانجی» نداشته و به اتحادیه مشتى از صاحبان انحصار مبدل شده است.

این که معاملات بانک های آلمان همانا در پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم با چه سرعتی تمرکز می یافت از پیکره های زیرینی که ریسر نقل کرده و ما آن ها را به طور خلاصه ذکر می نمایم، دیده می شود:

شعب و سازمان های شش بانک بزرگ برلن

سال	شعب موجوده در آلمان	صندوق پذیرش سپرده ها و شعب صرافی	اشتراک دانمی در بانک های سهامی آلمان	مجموع مؤسسات
۱۸۹۵	۱۶	۱۴	۱	۴۲
۱۹۰۰	۲۱	۴۰	۸	۸۰
۱۹۱۱	۱۰۴	۲۷۶	۶۳	۴۵۰

می بینیم که چگونه شبکه ی متراکمی از کانال ها به سرعت توسعه می یابد و سراسر کشور را فرا می گیرد، تمام سرمایه ها و درآمدهای پولی را متمرکز می نماید، هزارها اقتصاد پراکنده را به یک اقتصاد واحد ملی سرمایه داری در سراسر کشور و سپس به یک اقتصاد واحد ملی سرمایه داری در سراسر جهان مبدل می سازد. آن «فقدان تمرکزی» که شولتسه گورنیتس در قسمتی که فوقاً از کتاب وی نقل کردیم به نام علم اقتصاد بورژوازی ایام ما از آن صحبت می کند، عملاً عبارت از این است که تعداد روزافزونی از واحدهای

اقتصادی که سابقاً دارای «استقلال» نسبی بوده و یا به عبارت صحیح تر در یک محل محدود بودند- تابع یک مرکز واحد می گردند. این موضوع در ماهیت امر معنایش تمرکز یعنی افزایش نقش و اهمیت و قدرت غول های انحصاری است.

در کشورهای کهنسال تر سرمایه داری این «شبکه ی بانکی» از این هم مترکم تر است. در انگلستان، به اضافه ی ایرلند، در سال ۱۹۱۰، تعداد شعب کلیه ی بانک ها به ۷/۱۵۱ بالغ بود. چهار بانک بزرگ هر یک بیش از ۴۰۰ شعبه (از مجموع ۴۴۷ تا ۶۸۹ شعبه) و سپس چهار بانک دیگر هر یک بیش از ۲۰۰ و ۱۱ بانک هر یک بیش از ۱۰۰ شعبه داشتند.

در فرانسه سه بانک کلان یعنی بانک های (Credit Lyonnais) و (Comptoir, Notional) و (Societe Generale)* دامنه ی معاملات و شبکه ی شعب خود را به ترتیب ذیل توسعه می دادند:**

سال	تعداد شعب و صندوق ها		میزان سرمایه ها (برحسب میلیون فرانک)	
	در شهرستان ها	در پاریس	جمعاً	خصوصی
۱۸۷۰	۴۷	۱۷	۶۴	۲۰۰
۱۸۹۰	۱۹۲	۶۶	۲۵۸	۲۶۵
۱۹۰۹	۱۰۳۳	۱۹۶	۱۲۲۹	۸۸۷

ریسر برای توصیف «روابط» بانک های بزرگ کنونی ارقامی را درباره ی تعداد نامه های رسیده و فرستاده «شرکت خرید بروات» (Disconto-Gesellschaft)، که یکی از بزرگ ترین بانک های آلمان و جهان است (سرمایه ی آن در سال ۱۹۱۴ به ۳۰۰ میلیون مارک می رسید) ذکر می نماید:

* - «بانک استقراضی لیون»، «دفتر ملی خرید بروات»، «شرکت کل» - مترجم.
 ** - («Das französische Bankwesen» Eugen Kaufmann) (اوژن کائوفمان: «معاملات بانکی در فرانسه»، توپین گن- مترجم)، سال ۱۹۱۱، ص- ۳۵۶ و ۳۶۲.

تعداد نامه ها

فرستاده	رسیده	
۶۲۹۲	۶۱۳۵ ۱۸۵۲
۸۷۵۱۳	۸۵۸۰۰ ۱۸۷۰
۶۲۶۰۴۳	۵۳۳۱۰۲ ۱۹۰۰

تعداد حساب های «بانک استقراضی لیون»، که یکی از بانک های بزرگ پاریس است از ۲۸/۵۳۵ در سال ۱۸۷۵، به ۶۳۳/۵۳۹ در سال ۱۹۱۲ می رسد.*

این ارقام ساده شاید واضح تر از استدلال های طولانی نشان بدهد چگونه با تمرکز سرمایه و رشد معاملات بانک ها در اهمیت آن ها تغییرات اساسی روی می دهد و از سرمایه داران منفرد و پراکنده یک سرمایه دار کلکتیو به وجود می آید. هنگامی که بانک برای چند سرمایه دار حساب جاری نگاه می دارد گویی یک عمل صرفاً فنی و فرعی انجام می دهد. ولی هنگامی که این معاملات توسعه می پذیرد و دامنه ی عظیمی به خود می گیرد آن وقت مشتری صاحب انحصار، معاملات بازرگانی و صنعتی تمام جامعه ی سرمایه داری را تابع خود می نمایند، و امکان می یابند از طریق ارتباط های بانکی و حساب های جاری و سایر معاملات مالی- ابتدا از چگونگی امور سرمایه داران گوناگون دقیقاً باخبر شوند و سپس آن ها را تحت کنترل خود قرار دهند و از طریق توسعه یا تحدید اعتبارات و ایجاد اشکالات یا تسهیلات در این زمینه در امور آن ها اعمال نفوذ نمایند و بالاخره سرنوشت آن ها را از هر جهت تعیین نمایند، میزان درآمد آن ها را معین کنند و آن ها را از سرمایه محروم سازند و یا این

* - (۱۹۱۴, P, „L epargne en France“ (Jean Lescure) (ژان لسکور: «اندوخته ها در فرانسه»، پاریس- مترجم)، ص - ۵۲.

که به آن‌ها امکان دهند سریعاً و به میزان هنگفتی بر کمیت سرمایه‌ی خود بیفزایند و غیره و غیره.

ما هم اکنون متذکر شدیم که «شرکت خرید بروات» در برلن سرمایه‌اش به ۳۰۰ میلیون مارک می‌رسد. این افزایش سرمایه «شرکت خرید بروات» یکی از فصول مبارزه‌ای بود که برای احراز سیادت، بین دو بانک از بزرگ‌ترین بانک‌های برلن یعنی «بانک آلمان» و «شرکت خرید بروات» روی داد. در سال ۱۸۷۰ بانک اول هنوز تازه کار بود و سرمایه‌اش جمعاً به ۱۵ میلیون می‌رسید ولی سرمایه‌ی دومی به ۳۰ میلیون بالغ می‌گردید. در سال ۱۹۰۸ سرمایه‌ی اولی به ۲۰۰ میلیون بالغ بود و سرمایه‌ی دومی به ۱۷۰ میلیون. در سال ۱۹۱۴ اولی سرمایه‌ی خود را به ۲۵۰ میلیون و دومی از طریق درهم آمیختن با بانک بزرگ درجه‌ی اول دیگر یعنی «بانک متحده‌ی شافها نوزن» سرمایه‌اش را به ۳۰۰ میلیون ارتقاء داد. بدیهی است این مبارزه که هدف آن احراز سیادت است، با «سازش‌هایی» بین این دو بانک نیز توأم است که همواره افزون‌تر و محکم‌تر می‌گردد. اینک ببینیم این سیر تکامل چه نتیجه‌گیری‌هایی را به کارشناسان امور بانکی که به مسائل اقتصادی کاملاً از نقطه نظر معتدل‌ترین و محتاط‌ترین رفورمیسم بورژوازی می‌نگرند- تحمیل می‌نماید:

مجله‌ی آلمانی «بانک» در خصوص افزایش سرمایه‌ی «شرکت خرید بروات» و رسیدن آن به مبلغ ۳۰۰ میلیون چنین نوشته است: «بانک‌های دیگر هم همین راه را خواهند پیمود و از ۳۰۰ نفری که اکنون چرخ امور اقتصادی آلمان را می‌گردانند به مرور زمان ۵۰ یا ۲۵ و یا کم‌تر از این باقی خواهند ماند. نباید انتظار داشت که جنبش نوینی که در راه تمرکز به پیش

می رود تنها به امور بانکی محدود گردد. ارتباط نزدیکی که بین بانک های گوناگون وجود دارد سندیکاهای کارخانه دارانی را نیز که تحت حمایت این بانک ها هستند طبیعتاً به یکدیگر نزدیک خواهد نمود... در یکی از روزها هنگامی که از خواب بر می خیزیم فقط یک عده تراسه در برابر چشمان حیرت زده ی خود خواهیم دید و با ضرورت تبدیل انحصارهای خصوصی به انحصارهای دولتی مواجه خواهیم شد. معهذاً ما اصولاً، جز این که پدیده هائی را در سیر تکامل خود که سهام فقط اندکی آن را تسریع نموده است آزاد گذارده ایم موجب دیگری برای سرزنش خود نداریم»*

این نمونه ای از عجز و زبونی نشریه نگاری بورژوازی است که علم بورژوازی تنها فرقی که با آن دارد این است که دارای صداقت کم تری است و می کوشد ماهیت قضیه را پرده پوشی نماید و به کمک درختان، جنگل را پنهان دارد. «حیرت» از عواقب تمرکز، «سرزنش» دولت آلمان سرمایه داری یا «جامعه ی» سرمایه داری (از طرف «ما»)، ترس از «تسریع» تمرکز در اثر جریان انداختن سهام- به همان گونه که چپرشکی نام یک آلمانی کارشناس «در امور کارتل» از تراسه های آمریکائی می ترسد و کارتل های آلمانی را به این علت که گویا «مانند تراسه ها تا این حد سیر پیشرفت فنی و اقتصادی را تسریع نمی نمایند»** بر آن ها «ترجیح می دهیم»- مگر این ها همه دال بر عجز و زبونی نیست؟

ولی واقعیات هم چنان واقعیات باقی می مانند. در آلمان تراسه نیست و «فقط» کارتل وجود دارد، ولی اداره ی امور آن در دست سلاطین سرمایه است

* - (۱) „Die Bank“, „Die Bank mit den ۳۰۰ Millionen“, A, Lansburgh: (p. ۴۲۰ ۱۹۱۴) (آ. لانسبورگ: «بانک ۳۰۰ میلیونی»، «بانک»- مترجم).
** - (S. Tschierschky), نگارش نامبرده، ص ۱۲۸.

که عده‌ی آن‌ها از ۳۰۰ نفر تجاوز نمی‌کند. و این تعداد هم دائماً رو به کاهش می‌رود. بانک‌ها در هر حالت و در همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری و اعم از هرگونه اختلاف شکلی در قوانین بانکی،- سیر تمرکز سرمایه و تشکیل انحصارها را چندین بار تشدید کرده و آن را تسریع می‌نمایند.

مارکس نیم قرن پیش از این در «کاپیتال» نوشت: «بانک‌ها در یک مقیاس اجتماعی شکل- ولی فقط شکل- حسابداری عمومی و توزیع عمومی وسائل تولید را به وجود می‌آورند» (رجوع شود به ترجمه‌ی روسی؛ جلد سوم، قسمت دوم، ص- ۱۴۴). پیکره‌هایی که ما درباره‌ی رشد سرمایه‌ی بانکی و افزایش تعداد دفاتر و شعب بانک‌های کلان و حساب‌ها و غیره‌ی آن‌ها نقل نمودیم این «حسابداری عمومی» تمام طبقه‌ی سرمایه‌داران را به طور مشخصی به ما نشان می‌دهد. ضمناً این موضوع تنها منحصر به سرمایه‌داران هم نیست، زیرا بانک‌ها ولو به طور موقت هم شده هرگونه درآمد پولی را، اعم از درآمد صاحبکاران کوچک و کارمندان و قشر ناچیز فوقانی کارگران، جمع‌آوری می‌نمایند. «توزیع عمومی وسائل تولید»- از لحاظ جنبه‌ی صوری قضیه این نتیجه‌ی ای است که از رشد بانک‌های کنونی حاصل می‌شود، همان بانک‌هایی که از بین آن‌ها ۳ تا ۶ بانک کلان در فرانسه و شش تا هشت بانک از این نوع در آلمان می‌یابیم در اختیار خود دارند. ولی این توزیع وسائل تولید از لحاظ مضمون خود بهیچوجه «عمومی» نبوده. بلکه خصوصی است یعنی با منافع سرمایه‌ی بزرگ- و در درجه‌ی اول با منابع بزرگ‌ترین سرمایه‌ها یعنی سرمایه‌انحصاری- مطابقت دارد و این سرمایه‌داری در شرایطی عمل می‌کند که توده‌ی اهالی در گرسنگی به سر می‌برد و کشاورزی در تمام سیر تکامل خود به طور یأس‌آوری از سیر

تکامل صنایع عقب مانده است و در صنایع هم «صنایع سنگین» از تمام رشته های دیگر صنایع باج می ستاند.

در امر اجتماعی شدن اقتصاد سرمایه داری، صندوق های پس انداز و مؤسسات پستی که بیش تر «فاقد تمرکز» هستند یعنی عده ی بیش تری از مناطق و تعداد زیادتری از نقاط دور افتاده و محافل وسیع تری از اهالی را در دایره ی نفوذ خود دارند- با بانک ها شروع به رقابت می نمایند. اینک ارقامی چند که یک کمیسیون آمریکائی درباره ی رشد نسبی سپرده ها در بانک ها و صندوق های پس انداز جمع آوری نموده است.*

سپرده ها (بر حسب میلیارد مارک)

آلمان		فرانسه		انگلیس			
پس انداز های صندوق های	شرکت های استقراضی	بانک ها	پس انداز های صندوق های	بانک ها	پس انداز های صندوق های	بانک ها	
۲/۶	۰/۴	۰/۵	۰/۹	؟	۱/۶	۸/۴	۱۸۸۰
۴/۵	۰/۴	۱/۱	۲/۱	۱/۵	۲/۰	۱۲/۴	۱۸۸۸
۱۳/۹	۲/۳	۷/۱	۴/۲	۳/۷	۴/۲	۲۳/۲	۱۹۰۸

نظر به این که صندوق های پس انداز در مقابل سپرده ها از ۴ تا ۴ و یک چهارم درصد نزول می پردازند، لذا مجبورند برای سرمایه ی خود محل «پُر درآمدی» جستجو نمایند و به معاملاتی از قبیل خرید و فروش سفته و رهن اموال غیرمنقول و غیره دست بزنند. مرزهای بین بانک ها و صندوق های پس انداز «روز به روز بیش تر زوده می شود». مثلاً اطاق های

* - آمار (National Monetary Commission) آمریکا مندرجه در ("die Bank", (آمار کمیسیون ملی پول مندرجه در مجله ی «بانک» مترجم)، ۱۹۱۰، شماره ۱ - ص ۱۲۰۰.

بازرگانی در بوخوم و ارفورت طلب می کنند به صندوق های پس انداز «قدغن شود» از معاملاتی که «صرفاً» مربوط به بانک هاست، نظیر خرید سفته، خودداری ورزند و نیز طلب می کنند فعالیت «بانکی» مؤسسات پستی محدود گردد*. گویی آس های بانکی در هراسند که مبادا از جایی که انتظار ندارند انحصار دولتی به طور مشهودی به پای آن ها بیچند. ولی بدیهی است این هراس آن ها از حدود رقابت بین دو نفر به اصطلاح پشت میزنشین یک دفتر اداری خارج نیست. زیرا از یک طرف سرمایه های چند میلیاردی صندوق های پس انداز در ماهیت امر عملاً در اختیار همان سلاطین سرمایه ی بانکی است و از طرف دیگر انحصار دولتی در جامعه ی سرمایه داری فقط وسیله ای است برای افزایش و تحکیم درآمدهای میلیونرهای فلان یا بهمان رشته ی صنعت که در شرف ورشکستگی هستند.

یکی از مظاهر تبدیل سرمایه داری سابق، که رقابت آزاد در آن حکمفرما بود، به سرمایه داری نوین که انحصار در آن حکمفرماست عبارت است از کاهش اهمیت بورس ها. مجله ی «بانک» می نویسد: «بورس که سابقاً یعنی زمانی که بانک ها هنوز نمی توانستند قسمت اعظمی از اوراق بهاداری را که منتشر نموده بودند بین مشتریان خود پخش کنند میانجی ضروری مبادله بود اکنون مدت هاست این جنبه ی خود را از دست داده است.»**

«هر بانکی بورس است». این از کلمات قصار عصر کنونی است که هر قدر بانک بزرگ تر باشد و هر قدر امر تمرکز در امور بانکی با موفقیت بیش تری

* - همان جا، سال ۱۹۱۳، ص- ۸۱۱، ۱۰۲۲، سال ۱۹۱۴، ص- ۷۱۳.

** - (Die Bank, ۱۹۱۴) ص- ۳۱۶.

رو به رو شود به همان نسبت بیش تر صادق می گردد.»* «اگر در سابق یعنی سال های هفتاد، بورس با زیاده روی های دوران جوانیش» (اشاره «ظریفی» است به ورشکستگی بورس در سال ۱۸۷۳ و به افتضاحات گروندر^۷ و غیره) «عصر صنعتی کردن آلمان را آغاز نهاد، در عوض اکنون دیگر بانک ها و صنایع می توانند خود «مستقلاً کارها را اداره نمایند». سیادت بانک های بزرگ ما بر بورس... چیزی نیست جز مظهر دولت صنعتی کاملاً متشکل آلمان. اگر بدین طریق میدان عمل قوانین خود کار اقتصادی محدود می گردد و تنظیم آگاهانه ی امور از طریق بانک ها دامنه فوق العاده ی وسیعی به خود می گیرد- در عوض مسئولیت عده ی معدود رهبری کنندگان نیز از لحاظ اقتصاد ملی به میزان عظیمی افزایش می پذیرد.»- این ها مطالبی است که شولتسه گورنیتس پرفسور آلمانی می نویسد** . نامبرده که مدافع آتشین امپریالیزم آلمان و در بین امپریالیست های تمام کشورها بسیار متنفذ است می کوشد یک نکته ی «بی اهمیت» یعنی این موضوع را که «تنظیم آگاهانه ی امور» از طریق بانک ها عبارت است از چپاول مردم بدست مشتی صاحبان انحصارات «کاملاً متشکل»- پرده پوشی نماید. زیرا وظیفه ی پرفسور بورژوا پرده برداشتن از روی تمام نیرنگ ها و افشای کلیه ی دوز و کلک های صاحبان انحصارات بانک نیست بلکه آرایش آن هاست.

* - (۱۹۰۷) «Geld und Bankwesen», Berlin (Dr. Oscar Stillich) (دکتر اسکار استیلیخ: «پول و امور بانک»، برلین، مترجم) ص- ۱۶۹.

^۷ - افتضاحات گروندر- در آغاز سال های ۷۰ قرن گذشته در دوره ی رشد شدید تأسیس شرکت های سهامی در آلمان روی داد (گروندریزم از کلمه ی آلمانی Gründer یعنی تأسیس مشتق شده است). جریان گروندریزم با یک سلسله کلاهبرداری های شیدانه ای توأم بود که به وسیله ی احتکار و فروش فوق العاده گران اراضی و سفته بازی در بورس انجام می گرفت و در نتیجه آن معامله گران بورژوا کیسه های خود را انباشته می کردند.

** - «Die deutsche Kreditbank» (Schulze Gaevernitz) در «Grundriss der Sozialökonomik» Tüb. ۱۹۱۵) ص- ۱۰۱.

به همین گونه نیز، ریسر که اقتصاددانی از این هم متنفذتر و از «رجال» بانکی است، با استعمال عباراتی عاری از مضمون گریبان خود را از چنگ واقعیاتی که انکار آن ها غیرممکن است رها می سازد. او می گوید: «بورس خاصیتی را که برای تمام اقتصاد و گردش اوراق بهادار ضرورت مسلم دارد به طور روزافزونی از دست می دهد. این خاصیت عبارت از این است که بورس علاوه بر دقیق ترین آلت سنجش بودن برای زندگی اقتصادی نیز که جریان آن از خلال بورس می گذرد تنظیم کننده تقریباً خود کاری باشد».*

به عبارت دیگر: سرمایه‌داری سابق یعنی سرمایه‌داری دوران رقابت آزاد به اتفاق تنظیم کننده‌ای که وجودش برای آن ضرورت مسلم دارد یعنی به اتفاق بورس از این دیار رخت بر می بندد. جای آن را سرمایه‌داری نوین می‌گیرد که علامت آشکار پدیده‌ای انتقالی و مخلوطی از رقابت آزاد و انحصار را دربر دارد. به طور طبیعی این سؤال پیش می‌آید که این سرمایه‌داری نوین «انتقال» به چه چیزی است، ولی دانشمندان بورژوازی از طرح این سؤال بیم دارند.

«سی سال پیش کارفرمایانی که آزادانه امکان رقابت داشتند نه دهم تمام کارهای اقتصادی را که به حیطة ی کار جسمانی «کارگران» تعلق نداشت انجام می دادند. در حال حاضر کارمندان دولت نه دهم این کار فکری اقتصادی را انجام می دهند. امور بانکی در این سیر تکامل نقش درجه ی اول را بازی می کند.** این اعتراف شولتسه گورنیتس باز و باز به این مسأله برخورد

*- ریسر. کتاب نام بُرده، ص- ۶۲۹، چاپ چهارم.

**-(“Die deutsche Kreditbank“ Schulze Gaevernitz) در
Grundriss der Sozialökonomik“ Tüb. ۱۹۱۵) ص- ۱۵۱.

می کند که سرمایه داری نوین یعنی سرمایه داری در مرحله ی امپریالیستی خود انتقال به چه چیزی است.

در بین عده ی قلیلی از بانک هائی که به حکم پروسه ی تمرکز در رأس تمام اقتصاد سرمایه داری باقی می ماند، طبیعتاً تمایل به سازش انحصارطلبانه و تشکیل تراست بانک ها بیش از پیش مشهود بوده و شدت می یابد. تعداد بانک هائی که در آمریکا بر سرمایه ای بالغ بر یازده میلیارد مارک تسلط دارند نه بانک نبوده؛ بلکه دو بانک کلان است که به میلیارد رکفلر و میلیارد مرگان تعلق دارند* . در آلمان بلعیده شدن «بانک متحد شافهانوزن» به توسط «شرکت خرید بروات» که ما فوقاً متذکر شدیم موجب گردید که «روزنامه ی فرانکفورت» که از منافع بورس دفاع می نماید موضوع را این طور ارزیابی نماید:

«به موازات رشد تمرکز بانک ها عده ی مؤسسائی که به طور کلی برای دریافت اعتبار می توان به آن ها مراجعه نمود محدود می گردد و در نتیجه بر میزان وابستگی صنایع بزرگ به گروه های معدود بانکی افزوده می شود. وجود ارتباط نزدیک بین صنایع و جهان فینانسیست ها، آزادی عمل شرکت های صنعتی را که به سرمایه ی بانکی نیازمندند محدود می کند. بدین جهت صنایع بزرگ به ترستیفیکاسیون بانک ها (یعنی متحد شدن یا تبدیل آن ها به تراست) که به طور روزافزونی تشدید می گردد با احساسات مختلطی می نگرند؛ در حقیقت هم تا کنون به کرات نمودار هائی از سازش های معینی

* - (Die Bank, ۱۹۱۲, ۱)، ص- ۴۳۵.

بین بعضی از کنسرن های بانک های بزرگ مشاهده شده است. این سازش ها به محدود شدن رقابت منجر می گردد.»*

باز هم آخرین کلامی که ما در سیر تکامل امور بانکی به آن برخورد می نمائیم- انحصار است.

و اما در مورد ارتباط نزدیک بین بانک ها و صنایع باید گفت که همانا در این رشته آن چه تقریباً آشکارتر از همه متظاهر می گردد نقش نوین بانک هاست. وقتی بانک، سفته ی کارفرمای معینی را قبول می نماید، برای وی حساب جاری باز می کند و غیره غیره، این معاملات، چنان چه به طور جداگانه در نظر گرفته شود، ذره ای هم از استقلال این کارفرما نمی کاهد و بانک هم از دایره ی نقش ساده ی میانجیگری خود گامی فراتر نمی نهد. ولی وقتی این معاملات افزایش می پذیرد و قوت می گیرد، وقتی بانک سرمایه های عظیمی را در دست خود «جمع می نمایند»، وقتی بانک با نگاه داشتن حساب جاری بنگاه معینی امکان می یابد (و این امکان در حقیقت هم وجود دارد) به طور روزافزون و هر چه کامل تری از جزئیات اوضاع اقتصادی مشتری خود مطلع گردد، آن وقت در نتیجه ی این امر سرمایه دار صاحب کارخانه بیش از پیش نسبت به بانک در وابستگی کامل قرار می گیرد.

در عین حال بین بانک ها و بنگاه های کلان صنایع و بازرگانی، عمل به اصطلاح اتحاد شخصی توسعه می پذیرد و این دو به وسیله ی به چنگ آوردن سهام و به وسیله ی شرکت رؤسای بانک ها در شوراهای نظارت (هیئت های مدیره) بنگاه های صنعتی و بازرگانی و بالعکس، با هم یکی می شوند. ایدلس اقتصاددان آلمانی مفصل ترین مدارک را درباره ی این نوع

* - نقل قول از شولتسه گورنیتس در «(Grdr. D.s.-Oek)»، ص- ۱۵۵.

تمرکز سرمایه ها و بنگاه ها جمع آوری نموده است. شش بانک کلان برلن از طریق رؤسای خود در ۳۴۴ شرکت صنعتی و از طریق اعضاء هیئت مدیره ی خود در ۴۰۷ شرکت دیگر یعنی جمعاً در ۷۵۱ شرکت نمایندگی داشتند. در ۲۸۹ شرکت- یا دو عضو از هر شورای نظارت و یا ریاست این شوراها متعلق به آن ها بود. در بین این شرکت های بازرگانی و صنعتی ما با متنوع ترین رشته های صنایع و هم چنین با شرکت های بیمه؛ طرق و شورا، رستوران ها، تأثرها و صنایع تولید ابزار هنری و غیره برخورد می کنیم. از سوی دیگر در شوراهای نظارت همان شش بانک (در سال ۱۹۱۰) ۵۱ کارخانه دار کلان وجود داشت که رئیس بنگاه کروپ و رئیس شرکت عظیم کشتیرانی* «Hapag» (Hamburg-Amerika) و غیره و غیره جزو آن ها بودند. هر یک از شش بانک از سال ۱۸۹۵ تا سال ۱۹۱۰ در انتشار سهام و برگ های وام برای صدها شرکت صنعتی که تعداد آن ها از ۲۸۱ تا ۴۱۹ بود اشتراک داشت**.

«اتحاد شخصی» بانک ها با صنایع به وسیله ی «اتحاد شخصی» فلان یا بهمان شرکت با دولت تکمیل می گردد. ایدلس می نویسد: «عضویت در شوراهای نظارت داوطلبانه به اشخاص دارای اسم و رسم و نیز به کارمندان عالی رتبه سابق که در صورت تماس با مقامات دولتی قادرند تسهیلات (!!)

زیادی فراهم نمایند واگذار می شود»... «در شورای نظارت بانک بزرگ معمولاً با نماینده ی مجلس یا عضو شهرداری برلن می توان برخورد نمود».

* - «هاپاگ» (هامبورگ- آمریکا). مترجم.

** - ایدلس و ریبر - کتاب های نامبرده

بنابر این به وجود آمدن و به اصطلاح قوام یافتن انحصارهای بزرگ سرمایه داری با تمام سرعت از تمام راه های «طبیعی» و «مافوق طبیعی» به پیش می رود. بین چند صد پادشاه مالی جامعه ی کنونی سرمایه داری به طور منظم تقسیم کار معینی انجام می گیرد:

«مرادف با این توسعه ی حیظه ی فعالیت عده ای کارخانه دار بزرگ» (که در هیئت های مدیره ی بانک ها و غیره شرکت دارند) «و با واگذاری فقط یک منطقه ی صنعتی معین در اختیار هر یک از رؤسای بانک در هر شهرستان، تخصص مدیران بانک های بزرگ به میزان معینی ترقی می کند. این نوع تخصص بطور کلی فقط در صورت بزرگ بودن مؤسسه ی بانکی و بخصوص وسعت دامنه ی ارتباط های صنعتی آن امکانپذیر است. این تقسیم کار از دو جهت انجام می گیرد: از یک طرف تماس با صنایع من حیث المجموع به یکی از رؤسا برحسب تخصصی که دارد واگذار می شود، از طرف دیگر هر رئیسی نظارت در امور بنگاه های مختلف یا گروهی از بنگاه هائی را که از لحاظ حرفه یا منافع با یکدیگر نزدیک اند، برعهده می گیرد...» (سرمایه داری دیگر به حدی رشد کرده است که می تواند در امور بنگاه های مختلف نظارت متشکلی داشته باشد)... «یکی تخصصش مربوط به صنایع آلمان و گاهی حتی فقط مربوط به صنایع آلمان غربی است» (آلمان غربی صنعتی ترین قسمت های آلمان است)، «دیگری تخصصش در رشته ی ارتباط با دولت ها و صنایع خارجی و اطلاع از شخصیت کارخانه داران و غیره و در رشته ی امور مربوط به بورس و غیره است. علاوه بر این چه بسا به هر یک از رؤسای بانک ها مأموریت اداره ی منطقه ی مخصوص و یا رشته ی مخصوصی از صنایع واگذار می شود. یکی به طور عمده در شوراها ی نظارت شرکت های برق کار

می کند، دیگری در فابریک های شیمیایی، آجوسازی و یا کارخانه ی قند و سومی در عده ی کمی از بنگاه های منفرد و در عین حال در شورای نظارت شرکت های بیمه کار می کند... خلاصه شکی نیست که در بانک های بزرگ به نسبتی که دامنه ی معاملات وسعت می پذیرد و تنوع آن ها بیش تر می شود، تقسیم کار بین مدیران آن ها نیز بیش تر می گردد. به این منظور (و برای حصول این نتیجه) که بتوان کار مدیران را از معاملات به اصطلاح صرفاً بانکی کمی بالاتر برد، بر توانایی آن ها به هنگام قضاوت در امور افزود، نکته سنجی آن ها را در مسائل عمومی مربوط به صنعت و نیز در مسائل تخصصی مربوط به رشته های جداگانه ی صنعت بیش تر کرد و برای فعالیت در منطقه ی نفوذ صنعتی بانک حاضرشان نمود. این سیستم بانک ها ضمناً از این راه که بانک ها می کوشند در شوراهای نظارت خود اشخاصی را که با صنایع به خوبی آشنا هستند و نیز کارفرمایان و کارمندان عالی رتبه سابق و بخصوص کارمندان ادارات راه آهن و معادن و غیره را انتخاب نمایند. تکمیل می گردد»*.

در بانک های فرانسه نیز ما با اندکی اختلاف شکل، سازمان هائی از همین نوع مشاهده می کنیم. مثلاً یکی از سه بانک کلان فرانسه یعنی «بانک استقراضی لیون» شعبه ی مخصوصی به نام «شعبه جمع آوری اطلاعات مالی» (service des études financières) دائر نموده است. در این شعبه بیش از پنجاه مهندس، کارشناس آمار، اقتصاددان، حقوق دان و غیره به طور دائمی کار می کنند. هزینه ی نگاهداری این شعبه در سال بالغ بر شش صد تا هفت صد هزار فرانک است. این شعبه به نوبه ی خود به هشت دائره

* - ایدلس. کتاب نامبرده، ص- ۱۵۷.

تقسیم شده است: یکی اطلاعات مخصوص به بنگاه های صنعتی را جمع آوری می کند، دیگری به بررسی آمار عمومی مشغول است، سومی امور مربوط به شرکت های راه آهن و کشتیرانی را مطالعه می نماید، چهارمی در اطراف اوراق بهادار و پنجمی درباره ی گزارش های مالی تحقیق می نماید و قس علیهذا*.

نتیجه ای که حاصل می شود از یک طرف آمیختگی روزافزون یا به اصطلاح ن. ای. بوخارین، که اصطلاح به موردی است، جوش خوردن سرمایه های بانکی و صنعتی است و از طرف دیگر رشد بانک ها و تبدیل آن ها به مؤسساتی است که در حقیقت «جنبه ی اونیورسال» دارند. در مورد این مسأله، ما ذکر اصطلاحات دقیق ایدلس یعنی نویسنده ای را که در این قضیه بهتر از هر کس مطالعه کرده است- ضروری می دانیم:

« با بررسی ارتباطات صنعتی من حیث المجموع ما به این نتیجه می رسیم که مؤسسات مالی که برای صنایع کار می کنند جنبه ی اونیورسال دارند. برخلاف شکل های دیگر بانک ها و برخلاف خواست هائی که گاهی در مطبوعات مطرح می گردد و طلب می شود که بانک ها باید در رشته ی معینی از امور یا بخش معینی از صنایع تخصص حاصل نمایند تا دچار تزلزل نگردند- بانک های بزرگ می کوشند ارتباطات خود را با بنگاه های صنعتی- از لحاظ محل و نوع تولید حتی المقدور متنوع تر سازند و آن ناموزونی هائی را که در توزیع سرمایه بین مناطق مختلف و یا رشته های گوناگون صنایع وجود دارد و ریشه ی آن در تاریخ تأسیس بنگاه های مختلف نهفته است- برطرف سازند». «یک تمایل عبارت از این است که ارتباط با صنایع به یک پدیده ی عمومی مبدل شود، و تمایل دیگر این است که این ارتباط محکم تر و شدیدتر

*- مقاله (Eug. Kaufmann) درباره ی بانک های فرانسه در «Die Bank»، سال ۱۹۰۹، شماره ۲، ص- ۸۵۱ و صفحات بعد.

گردد؛ این دو تمایل در شش بانک بزرگ به طور ناقص ولی به میزان قابل ملاحظه و به طور یکسانی عملی شده است».

محافل بازرگانی و صنعتی اغلب از «تروریزم» بانک ها شکایت می کنند. و تعجب آور نیست که این قبیل شکایات وقتی می شود که بانک های بزرگ آن طور که مثال زیرین نشان می دهد «فرمانروائی می کنند». در تاریخ نوزدهم نوامبر سال ۱۹۰۱ یکی از بانک های دِ برلن (نام چهار بانک کلان با حرف دِ آغاز می شود) به هیئت مدیره سندیکای سیمان شمال- باختری و مرکز آلمان نامه ای به شرح زیر تسلیم نمود: «از اطلاعی که شما روز ۱۸ ماه جاری در روزنامه ی فلان منتشر کرده اید، معلوم می شود ما باید این موضوع را ممکن بدانیم که در جلسه ی عمومی سندیکای شما که قرار است سی ام ماه جاری تشکیل گردد، تصمیماتی اتخاذ خواهد شد که ممکن است در بنگاه شما تغییراتی را که برای ما قابل پذیرفتن نیست موجب گردد. بدین جهت ما با نهایت تأسف مجبوریم اعتباری را که شما از آن استفاده می کردید قطع نمایم... ولی اگر در این جلسه ی عمومی تصمیماتی که برای ما غیرقابل پذیرفتن است اتخاذ نگردد و به ما در این مورد از لحاظ آتیه تضمینات لازمه داده شود، آنگاه حاضر خواهیم بود درباره ی صدور اعتبار جدیدی برای شما داخل مذاکره شویم»*.

در حقیقت این ها همان شکایاتی است که سرمایه ی کوچک از فشار سرمایه ی بزرگ دارد، فقط با این فرق که ما در این جا یک سندیکای تمام و کمال را در ردیف «کوچک ها» می بینیم! مبارزه ی قدیمی سرمایه ی کوچک و بزرگ در مرحله ی جدید و به مراتب بالاتری تجدید می شود. واضح است

DR. Oscar Stillich: «Geld-und Bankwesen».Berlin, ۱۹۰۷. P. ۱۴۸ -*

که بنگاه های میلیاردری بانک های بزرگ، ترفیقات فنی را نیز می توانند با وسایل که بهیچوجه با وسایل سابق قابل قیاس نیست به جلو سوق دهند. مثلاً بانک ها شرکت های خاصی را برای پژوهش های فنی تشکیل می دهند که از نتایج آن ها البته فقط بنگاه های صنعتی «دوست» استفاده می کنند. از این قبیل است «شرکت مأمور بررسی مسائل مربوط به راه آهن های برقی» و «دفتر مرکزی پژوهش های علمی و فنی» و غیره.

خود مدیران بانک های بزرگ نیز نمی توانند به این نکته پی نبرند که یک نوع شرایط جدیدی در اقتصاد ملی به وجود می آید، ولی آن ها در برابر این شرایط ناتوانند.

ایدلس می نویسد: «کسانی که در جریان سال های اخیر در تغییر و تبدیل مقام های ریاست و عضویت شوراهای نظارت بانک های بزرگ دقت کرده باشند، ممکن نیست متوجه این موضوع نشده باشند که چگونه این مقامات به تدریج بدست افرادی می افتد که دخالت فعال در تکامل عمومی صنایع را وظیفه ی ضروری و بیش از پیش مبرم بانک های بزرگ می شمارند و ضمناً بین این افراد و رؤسای سابق بانک ها از این جا اختلافاتی در زمینه ی کار که اغلب نظرهای شخصی در آن دخالت دارد بروز می نماید. مطلب اصلی در این جا این است که آیا بانک ها که مؤسسات اعتباردهنده هستند از این دخالت بانک ها در پروسه ی صنعتی تولید آسیب نمی بینند و آیا این کار که هیچ وجه مشترکی با میانجیگری در واگذاری اعتبار ندارد و بانک را به حیطه ای می کشاند که در نتیجه بیش از پیش تابع سیادت کورکورانه بازار صنایع می گردد پرنسیپ های معتبر را خدشه دار نمی سازد و سودهای مطمئن را از بین نمی برد. این ها مطالبی است که عده ی زیادی از مدیران سابق بانک ها

اظهار می‌دارند و حال آن که اکثریت مدیران جوان بر آنند که ضرورت دخالت فعال در کارهای مربوط به صنعت نظیر همان ضرورتی است که بانک‌های بزرگ و بنگاه‌های بانکی صنعتی نوین را به موازات صنایع بزرگ کنونی به وجود آورده است. تنها نکته ای که هر دو طرف در آن با یکدیگر توافق دارند این است که برای کار جدید بانک‌های بزرگ نه پرنسیپ‌های استواری وجود دارد و نه هدف مشخص».*

سرمایه داری سابق دورانش سپری شده است. سرمایه داری نوین عبارت است از انتقال به چیزی. جستجوی "پرنسیپ‌های استوار و هدف مشخص" برای «آشتی دادن» انحصار با رقابت آزاد، البته، کاری است بیهوده. اعترافات پراتیسین‌ها بهیچوجه با مدیحه سرائی‌های مبتذلی که به توسط مدافعین آتشین سرمایه داری از قبیل شولتسه گورنیتس، لیفمان و «تنوریسین‌هانی» نظیر آن‌ها درباره ی محسنات سرمایه داری «متشکل» می‌شود، شباهتی ندارد.

در مورد این مسأله ی مهم که تثبیت قطعی «کار جدید» بانک‌های بزرگ به چه زمانی مربوط می‌شود ما جواب نسبتاً دقیق را از ایدلس می‌شنویم: «مشکل بتوان گفت ارتباط بین بنگاه‌های صنعتی با مضمون جدید و شکل‌های جدید و ارگان‌های جدید آن‌ها یعنی: بانک‌های بزرگ که دارای سازمانی در عین حال هم متمرکز و هم غیرمتمرکزند. به مثابه یک پدیده ی مشخص اقتصاد ملی- قبل از سال‌های ۱۸۹۰-۱۹۰۰ برقرار شده باشد؛ از لحاظ معینی حتی می‌توان این نقطه ی مبداء را با سال ۱۸۹۷ مقارن دانست که در آن، بنگاه‌هائی که برای اولین بار به خاطر ملاحظات سیاست صنعتی

* - ایدلس کتاب نامبرده، ص- ۱۸۳ - ۱۸۴.

بانک‌ها، شکل جدید سازمان غیرمتمرکز را وضع کردند. به مقیاس وسیعی با یکدیگر «درآمیختند». این نقطه‌ی مبداء را شاید هم بتوان با زمان دیرتری مقارن دانست، زیرا فقط بحران سال ۱۹۰۰ بود که پروسه‌ی تمرکز را هم در صنایع و هم در امور بانکی به میزان بس عظیمی تسریع نمود و این پروسه را تحکیم کرد و برای اولین بار تماس با صنایع را به انحصار واقعی بانک‌های بزرگ تبدیل نمود و این تماس را به طور قابل ملاحظه‌ای نزدیک‌تر و شدیدتر کرد»*.

بنابر این قرن بیستم نقطه‌ی تحولی است که در آن سرمایه‌داری قدیم به سرمایه‌داری نوین و سیادت سرمایه به طور کلی به سیادت سرمایه‌ی مالی تبدیل می‌شود.

۳- سرمایه‌ی مالی و الیگارش‌ی مالی

هیلفردینگ می‌نویسد: «بخش روزافزونی از سرمایه‌ی صنعتی به کارخانه‌دارانی که آن را به کار می‌برند متعلق نیست. آن‌ها فقط از طریق بانک، سرمایه بدست می‌آورند و بانک نسبت به آنان در حکم نماینده‌ی صاحبان این سرمایه است. از طرف دیگر بانک هم مجبور است بخش روزافزونی از سرمایه‌های خود را در صنایع جایگیر سازد. در نتیجه‌ی این امر بانک به نسبت روزافزونی جنبه‌ی سرمایه‌دار صنعتی را به خود می‌گیرد. بنابر این من یک چنین سرمایه‌ی بانکی یعنی سرمایه به شکل پولی را که بدین وسیله در حقیقت امر به سرمایه‌ی صنعتی مبدل شده است

* - ایدلس. کتاب نامبرده، ص- ۱۸۱.

سرمایه ی مالی می نامم». «سرمایه مالی: سرمایه ای است که در اختیار بانک ها بوده و به توسط کارخانه داران به کار می افتد»*.

این تعریف کامل نیست، زیرا در آن به یکی از مهم ترین نکات یعنی: به رشد تمرکز تولید و سرمایه که شدت آن به حدی است که به انحصار منجر می گردد و هم اکنون منجر گردیده، اشاره ای نمی شود. ولی در تمام رساله ی هیلفردینگ عموماً و در دو فصل مقدم بر فصلی که این تعریف از آن نقل گردید، خصوصاً روی نقش انحصارهای سرمایه داری تکیه شده است.

تاریخ پیدایش سرمایه ی مالی و مضمون این مفهوم عبارت است از: تمرکز تولید؛ تشکیل انحصارهایی که در نتیجه ی رشد این تمرکز به وجود می آیند؛ درآمیختن یا جوش خوردن بانک ها با صنعت.

اکنون ما باید به توصیف این موضوع بپردازیم که چگونه «فرمانروایی» انحصارهای سرمایه داری در شرایط عمومی تولید کالائی و مالکیت خصوصی به طور اجتناب ناپذیری به سیادت الیگارشسی مالی مبدل می شود. این نکته را متذکر می شویم که نمایندگان علم بورژوازی آلمان (و نه تنها آلمان) نظیر ریسر، شولتسه و گورنیتس، لیفمان و غیره مدافعین آتشین امپریالیزم و سرمایه ی مالی هستند. آن ها «مکانیزم» پیدایش الیگارشسی، شیوه های آن، میزان درآمدهای آن، اعم از «حلال یا حرام»، ارتباط آن را با پارلمان ها و غیره و غیره آشکار نساخته بلکه پرده پوشی می نمایند و آن را زیب و زینت می دهند. آن ها به وسیله ی استعمال عبارات مطمئن و مبهم و دعوت رؤسای بانک ها به «احساس مسؤلیت» و ستایش «وظیفه شناسی» کارمندان دولتی پروس و به وسیله ی تجزیه و تحلیل جدی جزئیات طرح های قانونی کاملاً

* - ر. هیلفردینگ: «سرمایه ی مالی»، مسکو، سال ۱۹۱۲، ص- ۳۳۸ - ۳۳۹.

بی اهمیت درباره ی «نظارت» و درباره ی «وضع مقررات تنظیم کننده» و نیز به وسیله ی مهمل بافی های تنوریک، نظیر، مثلاً تعریف «علمی» زیرین پرفسور لیفمان، گریبان خود را از شر این «مسائل لعنتی» خلاص می نمایند. پرفسور لیفمان می گوید: «بازرگانی فعالیتی است پیشه ورانه که هدف آن جمع آوری نعمات و محافظت آن ها و در اختیار گذاردن آن هاست»* . (در کتاب پرفسور روی این کلمات تکیه شده و با حروف برجسته نوشته شده است)... از این جا چنین نتیجه می شود که در دوران انسان های اولیه هم که از مبادله خبری نبود بازرگانی وجود داشته و در جامعه ی سوسیالیستی نیز وجود خواهد داشت!

ولی واقعیات دهشتناکی که به سیادت دهشتناک الیگارشلی مالی مربوط است چنان آشکار و عیان است که در همه ی کشورهای سرمایه داری خواه در آمریکا، خواه در فرانسه، خواه در آلمان نثریاتی به وجود آمده که گرچه در آن ها از نظریات بورژوائی پیروی می شود ولی با این حال الیگارشلی مالی را به طور تقریباً صحیحی تصویر می کند و آن را به نحوی که البته جنبه ی خرده بورژوائی دارد مورد انتقاد قرار می دهد.

در رأس تمام مسائل باید آن «سیستم اشتراکی» را قرار داد که فوقاً چند کلمه ای درباره ی آن صحبت شد. مثلاً هایمان اقتصاددان آلمانی که تقریباً می توان گفت زودتر از دیگران به این موضوع توجه کرده است ماهیت قضیه را چنین توصیف می کند:

«شرکت اصلی (که ترجمه تحت اللفظی آن «شرکت- مادر» است) به توسط یکی از مدیران کنترل می شود؛ این شرکت به نوبه ی خود بر شرکت های

* - (R. Liefmann): کتاب نام بُرده، ص- ۴۷۶.

وابسته به خود («شرکت های دختر») و شرکت های اخیر بر «شرکت های نوه» و قس علیهذا تسلط دارند. بدین طریق با داشتن سرمایه ای که آن قدرها هم هنگفت نباشد می توان بر رشته های عظیمی از تولید تسلط داشت. در حقیقت هم وقتی داشتن ۵۰ درصد سرمایه همیشه برای کنترل شرکت سهامی کافی باشد، در این صورت مدیر شرکت برای این که بتواند ۸ میلیون سرمایه ی «شرکت های نوه» را تحت کنترل خود قرار دهد، کافی است فقط یک میلیون سرمایه داشته باشد. و اگر این «آمیختگی» از این هم فراتر رود، آنگاه می توان با یک میلیون سرمایه ۱۶ میلیون، ۳۲ میلیون و بیش تر را تحت کنترل قرار داد»*.

در حقیقت هم تجربه نشان می دهد برای اداره ی امور یک شرکت سهامی در اختیار داشتن ۴۰ درصد سهام کافی است،** زیرا قسمت معینی از سهامداران پراکنده و جزء عملاً هیچ گونه امکانی برای شرکت در جلسات عمومی و غیره ندارند. «دموکراسی شدن» سهامداری که سفسطه جویان بورژوا و «به اصطلاح سوسیال دموکرات های» اپورتونیست از آن انتظار دارند (یا وانمود می کنند که انتظار دارند) به «سرمایه جنبه ی دموکراتیک بدهد» و بر نقش و اهمیت تولید کوچک بیفزاید و قس علیهذا، در ماهیت امر چیزی نیست جز یکی از شیوه های تشدید قدرت الیگارشی مالی. ضمناً به همین جهت است که در کشورهای سرمایه داری مترقی تر یا قدیمی تر و «مخرب»تر قانون، انتشار سهام های کوچک تر را مجاز می شمارد. در آلمان قانون، اجازه انتشار سهام کم تر از ۱۰۰۰ مارکی را نمی دهد و سلاطین

*- Hans Gideon Heymann: „Die gemischten Werke im deutschen)- ۱۹۰۴. St. (Grosseisengewerbe) ص- ۲۶۸ تا ۲۶۹.

** - (Liefmann, Beteiligungsges, etc.) ص- ۲۵۸ از روی چاپ اول.

مالی آلمان به انگلستان که در آن قانون، انتشار سهام یک پوند استرلینگ (= ۲۰ مارک، قریب ۱۰ روبل) را هم اجازه می دهد با حسرت می نگرند. زیمنس یکی از بزرگ ترین کارخانه داران و بزرگ ترین «سلاطین مالی» آلمان در تاریخ ۷ ژوئن سال ۱۹۰۰ در ریشتاگ اظهار داشت: «سهام یک پوندی پایه ی امپریالیزم انگلستان را تشکیل می دهد».* این تاجر چگونگی امپریالیزم را عمیق تر و «مارکسیستی»تر از آن نویسنده ی بی نزاکتی درک کرده که بانی مارکسیزم روس محسوب می شود^۸ و در عین حال بر آن است که امپریالیزم فقط خاصیت نکوهیده یکی از ملت هاست...

ولی «سیستم اشتراک» نه تنها موجب افزایش عظیم قدرت انحصارطلبان است، بلکه علاوه بر آن به آن ها اجازه می دهد بدون مجازات به هر عمل مظنون و کثیفی مبادرت ورزند و مردم را بچاپند، زیرا رهبران «شرکت-مادر» رسماً یعنی به موجب قانون در مقابل اعمال «شرکت دختر» که «مستقل» محسوب شده و به توسط آن ها می توان هر کاری را «از پیش بُرد» هیچ گونه مسنولیتی ندارند. اینک نمونه ای که ما از شماره ی ماه مه سال ۱۹۱۴ مجله ی آلمانی «یاتک» بدست آورده ایم:

«شرکت سهامی پولاد فَنری» در کاسل چند سال قبل یکی از پُر درآمدترین بنگاه های آلمان به شمار می رفت. ولی در نتیجه ی سوء اداره، کار را به جایی رساند که بهره ی سهام از ۱۵ درصد به صفر درصد تنزل نمود. به طوری که معلوم شد هیئت مدیره بدون اطلاع سهامداران مبلغ ۶ میلیون مارک به یکی از «شرکت های دختر» خود به نام «هاسیا» که سرمایه ی اسمی آن فقط چند صد هزار مارک بود، وام داد. درباره ی این وام که تقریباً

* - ۱۱۰، P. ۲، V. ۲، Grdr. D.s.-Oek. در SchLze-Gaevernitz
^۸ - لنین گ. و. پلخانف را در نظر دارد.

سه بار بیش از سرمایه ی سهامی «شرکت- مادر» است، در ترازنامه ی شرکت، هیچ گونه اشاره ای نشد؛ از نقطه نظر حقوقی این سکوت کاملاً قانونی بود و ممکن بود دو سال تمام هم به طول انجامد، زیرا هیچ یک از مقررات قانون بازرگانی بدین وسیله نقض نمی شد. رئیس شورای نظارت که به سِمَتِ مسئول، ترازنامه های جعلی را امضاء می کرد ریاست اطاق بازرگانی کاسل را عهده دار بود و هنوز هم عهده دار است. سهامداران از این وامی که به شرکت «هاسیا» داده شده بود فقط مدت ها بعد مطلع شدند یعنی هنگامی که معلوم شد این عمل اشتباه بوده است...» (نویسنده می بایستی کلمه ی اشتباه را در گیمه می گذاشت)... «و فقط هنگامی که سهام شرکت «پولاد فوری» در نتیجه ی این که افراد آگاه از جریان قضایا، شروع به فروش آن ها نمودند تقریباً صد درصد تنزل کرد...»

...«این نمونه ی تئوریک تر دستی با ترازنامه ها که از امور عادی شرکت های سهامی است برای ما روشن می سازد چرا هیئت های مدیره ی شرکت های سهامی با آرامش خاطری به مراتب بیش از کارفرمایان خصوصی به معاملات توأم با ریسک مبادرت می ورزند. تکنیک نوین تنظیم ترازنامه ها نه فقط به آن ها امکان می دهد معاملات توأم با ریسک را از سهامداران متوسط پوشیده دارند بلکه علاوه بر آن به کسانی که بیش از همه در کار ذی نفع اند اجازه می دهد در صورت عدم موفقیت در این اقدام از طریق فروش به موقع سهام مسئولیت را از گردن خود دور سازند و حال آن که کارفرمای منفرد در مقابل تمام کارهای خود باید شخصاً حساب پس بدهد...»

«ترازنامه های عده ی زیادی از شرکت های سهامی شبیه به آن پالیپسست های مشهور قرون وسطانی است که ابتدا می بایست تمام آن چه

را که روی آن ها نوشته شده بود زدود تا اعلامی که زیر آن نوشته شده و مضمون واقعی آن ها را تشکیل می داد واضح گردد» (پالیمپست کاغذ مخصوصی از پوست حیوانات بود که روی متن نوشته اصلی آن را با ماده ای می پوشاندند و متن دیگری روی آن می نوشتند).

«ساده ترین و به همین جهت متداول ترین وسیله، مکتوم مانند چگونگی ترازنامه ها این است که یک بنگاه واحد از طریق تأسیس «شرکت های دختر» یا از طریق ملحق ساختن یک چنین شرکت هائی به چند قسمت تقسیم شود. فوائد این سیستم از نقطه ی نظر هدف های گوناگون خواه مشروع و خواه نامشروع به قدری واضح و آشکار است که در حال حاضر شرکت های بزرگی که چنین سیستمی را نپذیرفته باشند صرفاً در حکم استثناء هستند»*.

نویسنده به عنوان نمونه ی بزرگ ترین شرکت انحصاری که به وسیع ترین شکلی از این سیستم استفاده می نماید «شرکت کل الکتریک» را که دارای شهرت به سزانی است (A. E. G.) که بعداً هم درباره اش صحبت خواهیم کرد)، نام می برد. در سال ۱۹۱۲ بر این عقیده بودند که این شرکت در ۱۷۵ تا ۲۰۰ شرکت اشتراک دارد و بدیهی است که بر آن ها سیادت داشته و سرمایه ای را که جمعاً بالغ بر یک میلیارد و نیم مارک می شود در قبضه خود دارد**.

انواع مقررات بازرسی و انتشار ترازنامه و تنظیم طرح معین برای آن ها و برقراری نظارت و غیره یعنی تدابیری که پرفسورها و مأمورین دولتی دارای

* - (L. Eschwege: „Tochtergesellschaften“, „Die Bank“ ۱۹۱۴, ۱, P. ۵۴۵).
(ل. اشوه گه: «شرکت های دختر»، «بانک» - مترجم)

** - (Kurt Heinig: „Der Weg des Elektrotrusts“, „Neue Zeit“ ۱۹۱۲, ۳۰).
(Jahrag, ۲, P. ۴۸۴.) (کورت هاینیگ: «راه تراست الکتریک»، «زمان نو»، سال ۱۹۱۲،
سی امین سال انتشار - مترجم)

حسن نیت- که حسن نیتشان متوجه دفاع از سرمایه داری و تزئین آن است- توجه مردم را بدان معطوف می‌دارند، هیچ یک نمی‌تواند حائز کوچک‌ترین اهمیتی باشد. زیرا مالکیت خصوصی مقدس است و هیچ کس را نمی‌توان از خرید و فروش و مبادله سهام و گرو گذاشتن آن‌ها منع نمود.

در این باره از روی پیکره هائی که ی. آگاد ذکر نموده می‌توان قضاوت کرد که «سیستم اشتراک» در بانک‌های بزرگ روس چه دامنه ای به خود گرفته است. نام برده ۱۵ سال کارمند بانک روس و چین بود و در ماه مه سال ۱۹۱۴ کتابی تحت عنوان «بانک‌های بزرگ و بازار جهانی» که چندان عنوان دقیقی نیست منتشر نموده*. نویسنده بانک‌های بزرگ روس را به دو گروه اساسی تقسیم می‌نماید: (آ) آن‌هائی که با «سیستم اشتراک» کار می‌کنند و (ب) آن‌هائی که «مستقل اند»، ولی نویسنده پیش خود کلمه ی «استقلال» را به معنای استقلال در مقابل بانک‌های خارجی می‌فهمد؛ نویسنده گروه اول را به ۳ گروه فرعی تقسیم می‌کند: (۱) اشتراک آلمان، (۲) انگلیس و (۳) فرانسه، و در این جا «اشتراک» و سیادت بزرگ‌ترین بانک‌های خارجی ملیت‌های نامبرده را در نظر دارد. نویسنده سرمایه‌های بانک‌ها را به سرمایه‌هائی که در رشته‌های «محصول آور» (یعنی در بازرگانی و صنایع) به کار می‌رود و به سرمایه‌هائی که در رشته ی «اسپیکولاسیون» (یعنی در معاملات بورسی و مالی) به کار می‌رود تقسیم می‌نماید و از نقطه نظر خرده بورژوائی و

E. Agahd: „Grossbanken und Weltmarkt. Die wirtschaftliche und)- * politische Bedeutung der Grossbanken im Weltmarkt unter Berücksichtigung ihres Einflusses auf Russlands Volkswirtschaft und die deutsch-russischen Beziehungen“, Berlin, ۱۹۱۴ (ی. آگاد: «بانک‌های بزرگ و بازار جهانی. اهمیت اقتصادی و سیاسی بانک‌های بزرگ در بازار جهانی و نفوذ آن‌ها در اقتصاد ملی روسیه و مناسبات آلمان و روسیه»، برلین. مترجم)

رפורمیستی خود که از خصوصیات اوست بر این عقیده است که گویا با وجود سرمایه داری می توان سرمایه گذاری نوع اول را از نوع دوم جدا کرده و دومی را از بین برد.

پیکره هائی که نویسنده ذکر می کند بدین قرار است: (رجوع شود به صفحه ی ۵۷۳، منتخب آثار تک جلدی، مترجم).

از روی این جدول دیده می شود که از مبلغ تقریباً چهار میلیارد روبل سرمایه ی «فعال» بانک های بزرگ بیش از سه چهارم یعنی بیش از ۳ میلیارد روبل سهم بانک هائی است که در ماهیت امر در حکم «شرکت های دختر» بانک های خارجی و در نوبه ی اول بانک های پاریس (یعنی سه بانک مشهور: اتحاد پاریس؛ بانک پاریس و هلند؛ شرکت کل) و بانک های برلن (بخصوص بانک آلمان و شرکت خرید بروات) هستند. دو بانک از بزرگ ترین بانک های روس یعنی «بانک روس» («بانک بازرگانی خارجی روس») و «بانک بین المللی» («بانک بازرگانی بین المللی سن پترزبورگ») سرمایه های خود را در فاصله ی بین سال های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ از ۴۴ میلیون به ۹۸ میلیون روبل و ذخیره ی خود را از ۱۵ میلیون به ۳۹ میلیون روبل ترقی دادند «در حالی که سه ربع از سرمایه ای که در جریان بود سرمایه آلمانی بود»؛ بانک اول به «کنسرن» «بانک آلمان» در برلن و بانک دوم به «شرکت خرید بروات» برلن تعلق دارد. آگاد نیک فطرت، بسی برآشفته است از این که بانک های آلمان اکثریت سهام را قبضه کرده اند و بدین سبب سهامداران روس ناتوانند. بدیهی است کشور صادرکننده ی سرمایه، سرگرم منافع را دستچین می کند: مثلاً «بانک آلمان» در برلن پس از انتشار سهام بانک بازرگانی سیبری در برلن این سهام را یک سال در کیف خود نگاه داشت و

سپس به نرخ ۱۹۳ بابت ۱۰۰ یعنی تقریباً دو برابر بهای اولیه به فروش رساند و بدین طریق قریب ۶ میلیون روبل نفع «عایدش شد» این نفع را هیلفردینک «نفع حق التأسيس» نامیده است.

نویسنده تمام «قدرت» بزرگ ترین بانک های پتربورگ را به مبلغ ۸۲۳۵ میلیون روبل یعنی تقریباً ۸/۲۵ میلیارد برآورد می کند و ضمناً «اشتراک» یا به عبارت صحیح تر سیادت بانک های خارجی را بدین طریق تقسیم می کند: بانک های فرانسه- ۵۵ درصد؛ بانک های انگلستان- ۱۰ درصد؛ بانک های آلمان- ۳۵ درصد. از این مبلغ یعنی از ۸۲۳۵ میلیون روبل سرمایه ی در جریان طبق حساب نویسنده ۳۶۸۷ میلیون یعنی متجاوز از ۴۰ درصد به سندیکاهای زیر می رسد: پرودا و گل، پرودامت، سندیکاهای صنایع نفت و فلزسازی و سیمان. بنابر این آمیختگی سرمایه ی بانکی و صنعتی که نتیجه ی پیدایش انحصارهای سرمایه داری است، در روسیه نیز گام های عظیمی به جلو برداشته است.

موجودی بانک ها (از روی گزارش های اکتبر- نوامبر سال ۱۹۱۳)

برحسب میلیون روبل

مبالغ سرمایه گذاری			گروه بانگ های روس:
جمعاً	در رشته ی احتکار	در رشته های محصول آور	
۱۲۷۲/۸	۸۵۹/۱	۴۱۳/۷	۴ بانک: بازرگانی سیبری؛ روس؛ بین المللی؛ خرید پروات...
۴۰۸/۴	۱۶۹/۱	۲۳۹/۳	۲ بانک: بازرگانی و صنعتی؛ روس و انگلیس.....
۱۳۷۲/۰	۶۶۱/۲	۷۱۱/۸	۵ بانک: روس و آسیا؛ خصوصی سن پتربورگ؛ آزوف- دن؛ اونیون مسکو؛ بازرگانی روس و فرانسه.....

۳۰۵۴/۲	۱۶۸۹/۴	۱۳۶۴/۸	(۱۱ بانک) جمع.....	(ب)
۸۹۵/۳	۳۹۱/۱	۵۰۴/۲	۸ بانک: تجارت مسکو؛ ولگا- کاما؛ یونکر و شرکاء؛ بازرگانی سن پتربورگ، واولبرگ سابق؛ مسکو ریابوشینسکی سابق؛ خرید بروات مسکو؛ بازرگانی مسکو و خصوصی مسکو.....	
۳۹۴۹/۵	۲۰۸۰/۵	۱۸۶۹/۰	(۱۹ بانک) جمع.....	

سرمایه‌ی مالی که در دست‌های معدودی متمرکز شده و از انحصار واقعی برخوردار است از بابت حق التأسيس و انتشار اوراق بهادار و از محل وام‌های دولتی و غیره سودهای هنگفت و روزافزونی به چنگ می‌آورد و بدین طریق سیادت الیگارش‌ی مالی را تحکیم می‌نماید و تمام جامعه را خراج‌گذار صاحبان انحصارات می‌کند. اینک یکی از نمونه‌های بی‌شمار «فرمان‌فرمایی» تراست‌های آمریکائی که هیلفردینگ ذکر می‌کند: در سال ۱۸۸۷ هاوه مه‌یر از طریق درهم آمیختن ۱۵ کمپانی کوچک که مجموع سرمایه‌ی آن‌ها بالغ بر ۶ میلیون و ۵۰۰ هزار دلار بود تراست قند را تأسیس نمود، و اما سرمایه‌ی تراست بنا به اصطلاح آمریکائی «با آب مخلوط شده» و به مبلغ ۵۰ میلیون دلار تعیین شده بود. این «سرمایه‌گذاری متورم» به حساب تحصیل سودهای انحصاری آینده انجام گرفته بود، همانگونه که تراست فولاد نیز در همان آمریکا به حساب تحصیل سودهای انحصاری آینده به‌طور روزافزونی زمین‌های دارای کان آهن را خریداری می‌نماید. در حقیقت هم تراست قند با تعیین قیمت‌های انحصاری چنان درآمدهای هنگفتی بدست آورد که با آن توانست بابت سرمایه‌ای که هفت بار «با آب مخلوط شده بود» ده درصد بهره سهام بپردازد که تقریباً ۷۰ درصد سرمایه‌ای است که هنگام تأسیس تراست واقعاً پرداخت شده بود! در سال ۱۹۰۹ سرمایه‌ی

تراست ۹۰ میلیون دلار بود. طی بیست و دو سال سرمایه بیش از ده برابر شد.

در فرانسه سیادت «الیگارش‌ی مالی» (رجوع شود به کتاب مشهور لیزیس که چاپ پنجم آن در سال ۱۹۰۸ منتشر شد. عنوان این کتاب چنین است: «بر ضد الیگارش‌ی مالی در فرانسه») فقط اندکی شکل دیگری به خود گرفته است. چهار بانک از بزرگ‌ترین بانک‌های آن‌جا در مورد انتشار اوراق بهادار از انحصاری برخوردارند که نسبی نبوده بلکه «انحصار مطلق» است. در واقع این خود، «تراست بانک‌های بزرگ» است. این انحصار، سودهای انحصاری حاصله از انتشار اوراق بهادار را تأمین می‌کند. کشوری که وام می‌گیرد معمولاً از کل مبلغ وام ۹۰ درصد بیش‌تر عایدش نمی‌شود؛ ده درصد آن عاید بانک‌ها و سایر میانجی‌ها می‌شود. سود بانک‌ها از وام روس و چین که مبلغ آن ۴۰۰ میلیون فرانک بود ۸ درصد و از وام روس (۱۹۰۴) که مبلغ آن ۸۰۰ میلیون بود، ده درصد و از وام مراکش (۱۹۰۴) که مبلغ آن ۶۲ میلیون و نیم بود ۱۸/۷۵ درصد را تشکیل می‌داد. سرمایه داری که تکامل خود را از سرمایه‌ی تنزیلی کوچک شروع می‌کند این تکامل را با سرمایه‌ی تنزیلی عظیم به پایان می‌رساند. لیزیس می‌گوید: «فرانسوی‌ها تنزیل خواران اروپا هستند». تمام شرایط زندگی اقتصادی در نتیجه‌ی این تغییر ماهیت سرمایه داری دچار تغییرات عمیقی می‌گردد. «کشور» می‌تواند از طریق تنزیل سرمایه در شرایط رکود اهالی و صنایع و بازرگانی و حمل و نقل دریانی، غنی شود. «۵۰ نفر با سرمایه‌ای به مبلغ ۸ میلیون فرانک می‌توانند دو میلیارد فرانک را در چهار بانک تحت اختیار خود گیرند». سیستم «اشتراک» نیز که اکنون دیگر ما با آن آشنا هستیم همین عواقب را در

برابر دارد: یکی از بزرگ ترین بانک ها یعنی «شرکت کل» (Société Générale) ۶۴۰۰۰ برگ وام به نام «شرکت- دختر» خود موسوم به «کارخانه های قند در مصر» منتشر می سازد. نرخ هنگام انتشار ۱۵۰ درصد است یعنی این که بانک از هر روبل ۵۰ کپک سود می برد. به طوری که معلوم شد بهره ی سهام این شرکت، جعلی بود و «مردم» در حدود ۹۰ تا ۱۰۰ میلیون فرانک متضرر شدند؛ «یکی از رؤسای «شرکت کل» عضو هیئت مدیره «کارخانه های قند» بود». شگفتی نیست که نویسنده مجبور شده است چنین استنتاج نماید که: «جمهوری فرانسه یک موناشری مالی» و «سیادت کامل الیگارشسی مالی است؛ این الیگارشسی، هم بر مطبوعات مسلط است و هم بر حکومت».*

بهره دهی سرشار نشر اوراق بهادار که یکی از معاملات عمده ی سرمایه ی مالی است، در تکامل و استحکام الیگارشسی مالی نقش بسیار مهمی ایفاء می نماید. مجله ی آلمانی «بانک» می نویسد: «در درون کشور حتی یک معامله را نیز نمی توان نام بُرد که ولو به طور تقریب متضمن آن سود کلانی باشد، که از میانجیگری در دادن وام به کشورهای خارجی حاصل می آید».**

«حتی یک معامله ی بانکی را نیز نمی توان نام بُرد که مانند نشر اوراق بهادار متضمن یک چنین سود هنگفتی باشد». بنابر آماری که در مجله ی

* - (۱۱؛ ۱۹۰۸ pp. ۵èd. P. Lysis. „Contre l'oligarchie financière en France“، ۴۸، ۴۰، ۳۹، ۲۶، ۱۲، ۱۱، ص- ۱۲) (لیزیس. «بر ضد الیگارشسی مالی در فرانسه» چاپ پنجم، پاریس، سال ۱۹۰۸، ص- ۴۸، ۴۰، ۳۹، ۲۶، ۱۲، ۱۱، مترجم).

** - „Die Bank“، ۱۹۱۳، No ۷، P. ۶۳۰.

«اکنونمیست آلمان» مندرج است سود حاصله از نشر اوراق بهادار بنگاه های صنعتی به طور متوسط در سال از این قرار است:

۱۸۹۵	۳۸/۶ درصد
۱۸۹۶	۳۶/۱ درصد
۱۸۹۷	۶۶/۷ درصد
۱۸۹۸	۶۷/۷ درصد
۱۸۹۹	۶۶/۹ درصد
۱۹۰۰	۵۵/۲ درصد

«در جریان ده سال، از ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰ «درآمد» حاصله از انتشار اوراق بهادار بنگاه های صنعتی آلمان بیش از یک میلیارد بوده است* . اگر به هنگام اعتلای صنعتی سود سرمایه ی مالی بس هنگفت است، در عوض هنگام انحطاط، بنگاه های کوچک و ناستوار از بین می روند و آنگاه بانک های بزرگ در خرید به بهای ارزان این بنگاه ها یا در عمل پُرمفعت «شفای» این بنگاه ها و «تجدید سازمان» آن ها «اشتراک می ورزند». هنگام «شفای» بنگاه های زیان آور «سرمایه ی سهامی تنزل داده می شود یعنی درآمد حاصله به نسبت سرمایه ی کم تری تقسیم می شود و در آینده از روی همین سرمایه حساب می شود. به عبارت دیگر هر گاه میزان درآمد به صفر تنزل کند، آنگاه سرمایه ی جدیدی به کار جلب می شود که پس از الحاق آن با سرمایه ی کم درآمدتر سابق، درآمد کافی خواهد داشت.» هیلفردینگ سپس چنین اضافه می کند: «ضمناً باید گفت که تمام این شفا دادن ها و تجدید

* - (Stillich)، اثر نامبرده، ص- ۱۴۳ و (W. Sombart: „Die deutsche Volkswirtschaft im ۱۹ Jahrhundert“، ۲ Aufe ۱۰۹۰، Anlage ۸) (و. زومبارت، «اقتصاد ملی آلمان، در قرن نوزدهم»، چاپ دوم، سال ۱۹۰۹، ص- ۵۲۶، ضمیمه ی ۸. - مترجم)

سازمان‌ها برای بانک‌ها دارای دو جنبه‌ی دوگانه است: اولاً جنبه‌ی معامله‌ی سودمندی را دارد و ثانیاً فرصت مناسبی است که با استفاده از آن می‌توان این‌گونه شرکت‌های نیازمند را به تبعیت خود در آورد»^{**}.

اینک یک مثال: شرکت سهامی صنایع معدنی «اونیون» در دورتموند در سال ۱۸۷۲ تأسیس یافت. این شرکت سرمایه‌ی سهامی به مبلغ تقریباً ۴۰ میلیون مارک اعلام نمود و هنگامی که بهره سهام آن در سال اول به ۱۲ درصد رسید. نرخ سهام تا ۱۷۰ درصد ترقی کرد. سرمایه‌ی مالی سرگل منافع را دستچین کرد و مبلغ ناچیزی در حدود ۲۸ میلیون عایدش شد. در تأسیس این شرکت نقش عمده را همانا بزرگ‌ترین بانک آلمان یعنی «شرکت خرید بروانت» ایفاء می‌کرد که سرمایه‌ی خود را تندرست و سالم به ۳۰۰ میلیون مارک رساند. سپس بهره‌ی سهام «اونیون» به صفر تنزل می‌کند. سهامداران ناچار به «کسر» سرمایه رضایت می‌دهند یعنی راضی می‌شوند قسمتی از سرمایه را از دست بدهند تا تمام آن از میان نرود. باری در نتیجه‌ی یک سلسله «شفا دادن‌ها» در جریان ۳۰ سال بیش از ۷۳ میلیون مارک از دفاتر شرکت «اونیون» محو می‌گردد. «در حال حاضر سهامداران اولیه‌ی این شرکت فقط ۵ درصد ارزش معین شده سهام خود را در دست دارند»^{*}، و اما بانک‌ها کماکان از هر «شفادادنی» «عایداتی داشتند».

احتکار قطعه زمین‌های واقع در اطراف شهرهای بزرگی که به سرعت در حال توسعه هستند نیز یکی از معاملات بسیار پُرسود سرمایه‌ی مالی است.

^{**} - «سرمایه‌ی مالی»، ص- ۱۷۲.

^{*} - (Stillich)، اثر نامبرده، ص- ۱۳۸ و (Liefmann)، ص- ۵۱.

انحصار بانک‌ها این‌جا با انحصار حق الارض و انحصار طرق مواصلاتی توأم می‌گردد، زیرا ترقی بهای قطعات زمین و امکان فروش مقرون به صرفه‌ی آن‌ها به طور قطعه قطعه و غیره بیش از همه منوط است به خوبی آن طرق مواصلاتی که به مرکز شهر منتهی می‌شود و حال آن‌که این طرق در دست کمپانی‌های بزرگی است که به وسیله ی سیستم اشتراک و نیز تقسیم مقامات مدیریت باز هم به همان بانک‌ها مربوط‌اند. نتیجه‌ی حاصله همان چیزی می‌شود که ل. اشوه‌گه نویسنده ی آلمانی، یکی از کارکنان مجله ی «بانک» که به ویژه معاملات مربوط به خرید و فروش قطعات زمین و به رهن گذاردن آن‌ها را بررسی کرده است آن را «گندکاری» می‌نامد: احتکار افسارگسیخته‌ی زمین‌های اطراف شهر، ورشکستگی شرکت‌های ساختمانی نظیر شرکت «بوس وائو و کنائوئر» در برلن که با وساطت «معتبرترین و بزرگ‌ترین» بانک‌ها یعنی «بانک آلمان» (Deutsche Bank) صد میلیون مارک اخاذی کرد. این بانک طبعاً طبق سیستم «اشتراک» یعنی مخفیانه و پشت پرده عمل می‌کرد و با از دست دادن «فقط» ۱۲ میلیون مارک توانست خود را از معرکه نجات دهد. سپس ورشکستگی کارفرمایان کوچک و نیز کارگران که چیزی از شرکت‌های ساختمانی توخالی عایدشان نمی‌شود و بالاخره بند و بست‌های شیادانه با پلیس و ادارات «درست‌کار» برلن به منظور تسلط بر امور مربوط به ثبت اسناد زمین‌ها و تحصیل اجازه نامه ی شهرداری برای ساختمان و غیره و غیره*.

«آداب و رسوم آمریکائی» که پرفسورهای اروپائی و پورژواهای خیراندیش با این همه سالوسی آن را می‌ستایند- در دوران سرمایه ی مالی

* - («Der Sumpf», L. Eschwege, ۱۹۱۳, ۹۵۲, Die Bank), (یعنی «گندکاری») همان‌جا، سال ۱۹۱۲، شماره ۱، ص- ۲۲۳ و صفحات بعدی.

به تمام معنی به آداب و رسوم کلیه ی شهرهای بزرگ در کلیه ی کشورها مبدل شده است.

در آغاز سال ۱۹۱۴ در برلن راجع به تشکیل «تراست حمل و نقل» یعنی «اشتراک منافع» سه بنگاه حمل و نقل برلن گفتگو بود. این بنگاه ها عبارت بودند از: راه آهن برقی شهری، شرکت تراموای و شرکت اومنیبوس. مجله ی «بانک» در این باره می نویسد: «از همان هنگامی که معلوم شد اکثریت سهام شرکت اومنیبوس بدست دو شرکت حمل و نقل دیگر افتاده است ما می دانستیم چنین قصدی وجود دارد. ... می توان به گفته ی اشخاصی که این هدف را تعقیب می کنند کاملاً باور داشت؛ آن ها می گویند از طریق تنظیم متحدالشکل امور حمل و نقل امیدوارند آن چنان اندوخته ای بدست آورند که قسمتی از آن سرانجام عاید مردم گردد. ولی آن چه موجب بغرنج شدن مسأله می گردد این است که در عقب سر این تراست حمل و نقل که در شُرف تشکیل است بانک هائی ایستاده اند که اگر اراده کنند می توانند طرق مواصلاتی را که در انحصار آن هاست تابع منافع خرید و فروش قطعه زمین های خود نمایند. برای ایقان به این موضوع که تا چه اندازه این فرضیه طبیعی است کافی است یادآور شویم که در تأسیس شرکت راه آهن برقی شهری نیز منافع همان بانک بزرگی مستتر بود که تأسیس این شرکت را ترغیب می کرد. یعنی این که: منافع این بنگاه حمل و نقل با منافع خرید و فروش قطعات زمین توأم بود. مطلب بر سر این بود که قسمت شرقی این راه می بایستی آن قطعه زمین هائی را در بر گیرد که این بانک بعدها یعنی هنگامی که دیگر موجبات ساختمان این

راه فراهم شده بود، آن ها را با قیمتی فروخت که برای او و چند نفر از شرکت کنندگان سود هنگفتی به بار آورد»* ...

انحصار پس از آن که به وجود آمد و با میلیاردها سر و کار پیدا کرد بدون توجه به نظام سیاسی و بدون توجه به هیچ گونه «خصوصیات» دیگر با ناگزیری مطلق در تمام جوانب زندگی نفوذ می کند. در مطبوعات اقتصادی آلمان مدح و ستایش برده وار شرافت و درستکاری کارمندان دولتی پروس و اشاره به پانامای فرانسه^۹ یا به مزدور صفتی سیاسی آمریکایی ها، از امور عادی است. ولی واقعیت این است که حتی آن مطبوعات بورژوازی هم که به امور بانکی آلمان اختصاص دارند دانماً مجبورند از حدود معاملات صرفاً بانکی پا را بسی فراتر گذارند و مثلاً از «کشش به سوی بانک» یعنی از موارد روزافزون انتقال کارمندان دولت به خدمت در بانک ها صحبت کنند: «پس تطمیع نشدنی بودن کارمندان دولتی که تمایل باطنی آن ها متوجه کرسی های گرم و نرم برنشتراسه است کجا رفت؟»** برنشتراسه نام خیابانی است در برلن که «بانک آلمان» در آن واقع است. آلفرد لانسبورگ ناشر مجله ی بانک در سال ۱۹۰۹ مقاله ای تحت عنوان «اهمیت اقتصادی بیژانتینیزم» نوشت و در آن مسافرت ویلهلم دوم به فلسطین و «نتیجه ی بلاواسطه این مسافرت یعنی ساختمان راه آهن بغداد را مورد بحث قرار داد.

* - (۸۹، P. ۱۹۱۴، „Die Bank“، „Verkehrstrust“،) «تراست حمل و نقل»،

«بانک» - مترجم)

^۹ - پانامای فرانسه- این اصطلاح در فرانسه در سال های ۱۸۹۲-۱۸۹۳ به مناسبت افشاء سوءاستفاده های فراوان و رشوه خواری رجال سیاسی دولتی و کارمندان دولت و روزنامه هائی که از طرف کمپانی فرانسوی مأمور حفر کانال پاناما خریده شده بودند- رواج یافت.

** - (۷۹، P. ۱۹۰۹، „Die Bank“، „Der Zug zur Bank“،) «کشش به سوی بانک»،

«بانک» - مترجم)

نامبرده ساختمان این راه آهن را «نتیجه ی عظیم» و شومی از «کاریابی آلمانی» شمرده و آن را بیش از تمام خطاهای سیاسی آلمان ها در امر «محاصره» مقصر می داند** - (منظور از محاصره، سیاست ادوارد هفتم است که می کوشید آلمان را مجزا و منفرد ساخته و آن را با حلقه ای از اتحاد امپریالیستی ضد آلمانی محاصره نماید). اشوه گه کارمند همان مجله که ذکر آن گذشت در سال ۱۹۱۱ مقاله ای تحت عنوان «پلوتوکراسی و کارمندان دولت» نوشت و در آن منجمله واقعه ی مربوط به فلکر یکی از کارمندان دولتی آلمان را افشاء نمود. فلکر نام برده عضو کمیسیون کارتل ها و از لحاظ جدیت و انرژی ممتاز بود، پس از مدتی معلوم شد وی در یکی از بزرگ ترین کارتل ها یعنی سندیکای فولاد شغل پرمداخلی بدست آورده است. نظیر این وقایع که بهیچوجه جنبه ی تصادفی ندارد. همان نویسنده ی بورژوا را وادار نمود به این موضوع معترف شود که «آزادی اقتصادی که قانون اساسی آلمان آن را تضمین نموده است در رشته های مختلفی از زندگی اقتصادی به عبارتی عاری از مضمون مبدل شده است» و با وجود سیادت پلوتوکراسی «حتی وسیع ترین آزادی سیاسی نیز نمی تواند مانع آن گردد که ما به ملتی مرکب از افراد غیرآزاد تبدیل شویم»** .

و اما در مورد روسیه ما تنها به یک مثال اکتفا می کنیم: چند سال قبل در همه ی روزنامه ها خیری منتشر شد حاکی از این که داویداف مدیر دفتر اعتبارات، خدمت دولتی را ترک گفته و در یکی از بانک های بزرگ با حقوقی که به موجب قرارداد می بایست در عرض چند سال مبلغی بیش از یک میلیون

* - همان جا ص ۳۰۱.

** - همان جا، سال ۱۹۱۱، شماره ۲، ص- ۸۲۵؛ ۱۹۱۳، شماره ۲، ص- ۹۶۲.

روبل را تشکیل دهد به کار مشغول می شود. دفتر اعتبارات مؤسسه ای است که وظیفه اش «متحد نمودن فعالیت تمام مؤسسات اعتبارات کشور» است و به بانک های پایتخت مبلغی از ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیون روبل مساعده ی مالی می پردازد*...

خصوصیت سرمایه داری به طور کلی عبارت است از جدائی مالکیت بر سرمایه از سرمایه گذاری در تولید، جدائی سرمایه ی پولی از سرمایه ی صنعتی یا تولیدی، جدائی تنزیل بگير که فقط از محل درآمد سرمایه ی پولی زندگی می کند از کارفرما و کلیه ی کسانی که مستقیماً در اداره ی سرمایه شرکت دارند. امپریالیزم یا سیادت سرمایه ی مالی عبارت است از آن مرحله ی عالی سرمایه داری که در آن این جدائی دامنه ی عظیمی به خود می گیرد. تفوق سرمایه ی مالی بر کلیه ی اشکال دیگر سرمایه معنایش موقعیت تسلط آمیز تنزیل بگيران و الیگارشسی مالی و نیز به معنای آن است که عده ی قلبی از کشورهای دارای «قدرت» مالی از سایر کشورها متمایز می شوند. در این باره که این پروسه در چه مقیاسی انجام می گیرد، می توان از روی پیکره های مندرجه در آمار مربوط به امیسیون یعنی آمار انتشار انواع اوراق بهادار قضاوت نمود.

آ. نیمارک در «بولتن پژوهشگاه بین المللی آمار»** درباره ی انتشار اوراق بهادار در سراسر جهان، مشروح ترین و کامل ترین آمار قیاسی را منتشر

* - (E. Agahd) ص- ۲۰۲

** - (Haye ۱۹۱۲) (بولتن پژوهشگاه بین المللی آمار. جلد ۱۹، جزوه ۲. لاهه. مترجم) - پیکره های مربوط به کشورهای کوچک به طور تقریبی از شماره های سال ۱۹۰۲ اقتباس گردیده و ۲۰ درصد بزرگ شده و در ستون دوم مندرج است.

ساخته است. این آمار بعدها به کرات جزء جزء در مطبوعات اقتصادی نقل شده است. اینک نتایجی که در ظرف چهل سال بدست آمده است:

مجموع انتشار اوراق بهادار برحسب میلیارد فرانک طی هر دوره ی ده ساله

۷۶/۱	۱۸۸۰-۱۸۷۱
۶۴/۵	۱۸۹۰-۱۸۸۱
۱۰۰/۴	۱۹۰۰-۱۸۹۱
۱۹۷/۸	۱۹۱۰-۱۹۰۱

طی ده ساله ی ۱۸۸۰-۱۸۷۰ بر مبلغ کل اوراق بهادار در سراسر جهان افزوده شد و این بخصوص نتیجه ی وام های مربوط به جنگ فرانسه و پروس و دوران ما بعد آن یعنی دوران گروندریزم در آلمان بود. و اما سرعت این افزایش در جریان سه دوره ی ده ساله ی آخر قرن نوزدهم از لحاظ نسبی چندان زیاد نیست و فقط در نخستین ده سال قرن بیستم افزایش عظیمی حاصل می شود که تقریباً دو بار زیادتر از سابق است. بنابر این آغاز قرن بیستم نه تنها از لحاظ رشد انحصارها (کارتل ها، سندیکاها، تراست ها) که فوقاً دربارہ ی آن صحبت کردیم، بلکه از لحاظ رشد سرمایه ی مالی نیز دوران تحول است.

نیمارک مبلغ کل اوراق بهادار را در جهان در سال ۱۹۱۰ تقریباً ۸۱۵ میلیارد فرانک برآورد می نماید و پس از کسر تقریبی مبالغی که تکرار شده است این مبلغ را تا ۶۰۰-۵۷۵ میلیارد کاهش می دهد. اینک تقسیم آن بین کشورهای مختلف (به حساب ۶۰۰ میلیارد):

جمع اوراق بهادار در سال ۱۹۱۰ (به میلیارد فرانک)

۴۷۹	۱۴۲	انگلستان
	۱۳۲	ایالات متحده
	۱۱۰	فرانسه
	۹۵	آلمان
	۳۱	روسیه
	۲۴	اتریش- هنگری
	۱۴	ایتالیا
	۱۲	ژاپن
	۱۲/۵	هلند
	۷/۵	بلژیک
	۷/۵	اسپانیا
	۶/۲۵	سوئیس
	۳/۷۵	دانمارک
	۲/۵	سوئد، نروژ، رومانی و غیره
	۶۰۰	جمع

از روی این پیکره ها فوراً دیده می شود چگونه چهار کشور از ثروتمندترین کشورهای سرمایه داری که تقریباً هر یک از ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار در اختیار دارند از دیگران متمایزند. از این چهار کشور دو کشور از کهن سال ترین کشورهای سرمایه داری و به طوری که خواهیم دید از لحاظ مستعمرات غنی ترین آن ها هستند: این دو کشور عبارتند از انگلستان و فرانسه؛ دو کشور دیگر از لحاظ سرعت تکامل و میزان بسط و توسعه ی انحصارهای سرمایه داری در تولید، از کشورهای سرمایه داری پیشرو هستند. این دو عبارتند از ایالات متحده و آلمان. این چهار کشور مجموعاً ۴۷۹ میلیارد فرانک یعنی تقریباً ۸۰ درصد سرمایه ی مالی جهانی را در اختیار دارند. بقیه ی جهان تقریباً تماماً به نحوی از انحاء

نسبت به این کشورها یعنی بانک دارهای جهانی و چهار «ستون» سرمایه‌ی مالی جهانی نقش بدهکار و خراج‌گذار را بازی می‌کنند. روی نقشی که صدور سرمایه در ایجاد شبکه‌ی بین‌المللی وابستگی و ارتباط‌های سرمایه‌ی مالی بازی می‌کند به ویژه باید مکتب نمود.

۴- صدور سرمایه

صدور کالا صفت مشخصه‌ی سرمایه‌داری سابق بود که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت. صفت مشخصه‌ی سرمایه‌داری نوین که در آن سیادت با انحصارهاست صدور سرمایه است.

سرمایه‌داری عبارت است از تولید کالائی در عالی‌ترین مرحله‌ی تکامل آن، یعنی هنگامی که نیروی کارگری نیز به کالا تبدیل می‌شود. توسعه‌ی مبادله در داخل کشور و بخصوص در عرصه‌ی بین‌المللی از خصوصیات متمایز و مشخصه‌ی سرمایه‌داری است. ناموزونی و سیر جهشی تکامل بنگاه‌های جداگانه و رشته‌های جداگانه‌ی صنعت و کشورهای جداگانه در شرایط سرمایه‌داری امری است ناگزیر. انگلستان ابتدا و مقدم بر دیگران به کشور سرمایه‌داری مبدل شد و مقارن نیمه‌ی قرن نوزدهم با معمول داشتن بازرگانی آزاد مدعی ایفای نقش «کارگاه تمام جهان» یعنی تحویل دهنده‌ی مصنوعات به همه‌ی کشورهای گردید که می‌بایست در عوض، وی را از لحاظ مواد خام تأمین نمایند. ولی این موقعیت انحصاری انگلستان در ربع آخر قرن نوزدهم هم، دیگر دچار تزلزل گردید، زیرا عده‌ای از کشورهای دیگر که به وسیله‌ی مقررات «حمایت» گمرکی از خود دفاع می‌کردند تکامل

یافته و به کشورهای مستقل سرمایه داری مبدل شدند. در آستان قرن بیستم ما به شکل دیگری از انحصارها برخورد می نمائیم. اولاً اتحادیه های انحصاری سرمایه داران در تمام کشورهای که سرمایه داری در آن ها تکامل یافته است؛ ثانیاً موقعیت انحصاری معدودی از غنی ترین کشورها که تجمع سرمایه در آن ها به میزان عظیمی رسیده بود. در کشورهای پیشرو «سرمایه ی اضافی» عظیمی به وجود آمد.

بدیهی است اگر سرمایه داری می توانست کشاورزی را که در این موقع در همه جا به طور فاحشی از صنعت عقب مانده بود بسط دهد و اگر می توانست سطح زندگی توده های اهالی را که در همه جا با وجود ترقیات سرگیجه آور تکنیک در حال نیمه ی گرسنگی و فقر به سر می برند ارتقاء دهد، آنگاه از سرمایه ی اضافی سخنی هم نمی توانست در میان باشد. این «برهان» را منقدین خرده بورژوازی سرمایه داری نیز چپ و راست به میان می کشند. ولی در چنین صورتی سرمایه داری دیگر سرمایه داری نبود، زیرا هم ناموزونی تکامل و هم زندگی نیمه گرسنه ی توده ها از شرایط اساسی و ناگزیر و از موجبات این طرز تولید است. مادامی که سرمایه داری به حالت سرمایه داری باقی است سرمایه ی اضافی به مصرف ارتقاء سطح زندگی توده های کشور معین نرسیده (زیرا این امر موجب تنزل سود سرمایه داران می شد) بلکه به مصرف ترقی سود از طریق صدور سرمایه به خارجه یعنی به کشورهای عقب مانده خواهد رسید. در این کشورهای عقب مانده سطح سود معمولاً بالاست زیرا سرمایه ها اندک است، بهای زمین نسبتاً نازل است و سطح دستمزد پائین است و مواد خام ارزان است. آن چه امکان صدور سرمایه را فراهم می سازد این است که یک سلسله از کشورهای عقب مانده

اکنون دیگر به دایره ی سرمایه داری جهانی داخل شده اند، خطوط عمده ی راه آهن در آن ها احداث گردیده و یا شروع به احداث شده و موجبات اولیه برای تکامل صنعت فراهم گردیده است و غیره و غیره. آن چه ضرورت صدور سرمایه را به وجود می آورد این است که سرمایه داری در معدودی از کشورها «بیش از حد نضج یافته» و عرصه ی به کار انداختن سرمایه «سودآور» (در شرایط عقب ماندگی کشاورزی و فقر توده ها) تنگ شده است. اینک آمار تقریبی درباره ی میزان سرمایه ای که سه کشور عمده در خارجه به کار انداخته اند*:

* - (Hobson: „Imperialism“ L. ۱۹۰۲, p.۵۸) (هوبسن: «امپریالیزم» - مترجم)؛ (Riesser)، اثر نام بُرده، ص-۳۹۵ و ۴۰۴؛ (P.Arndt) در (Weltwirtschaftliches Archiv“ Bd. ۷. ۱۹۱۶ S. ۳۵) (نگارش پ. ارنندت در «آرشیو اقتصاد جهانی»، جلد ۷، سال ۱۹۱۶، ص-۳۵ - مترجم)؛ (Bulletin) در (Neymarck) (نگارش نیمارک در بولتن - مترجم)؛ هیلفر دینگ: سرمایه مالی، ص- ۴۹۲؛ (Lloyd-George) (للوید جرج - مترجم)، نطق در مجلس عوام در تاریخ ۴ ماه مه سال ۱۹۱۵، (Dily Telegraph)، به تاریخ ۵ مه سال ۱۹۱۵؛ (B. Harms: „Probleme der Weltwirtschaft“ Jena ۱۹۱۲. S. ۲۳۵. جهانی»، ینا، سال ۱۹۱۲، ص-۲۳۵ و صفحه ی دیگر (ب. هارمس: «مسائل اقتصاد جهانی»، ینا، سال ۱۹۱۲، ص-۲۳۵ و صفحه ی دیگر - مترجم)؛ (Dr. Siegmund Schilder: „Entwicklungstendenzen der Weitwirtschaft“ Berlin ۱۹۱۲. Band I, S. ۱۵۰) (دکتر زیگموند شیلدر: «تمایلات تکامل اقتصاد جهانی»، برلن - مترجم)؛ (George Paish: Great Britain’s Capital Investments ect. „Journal of the Royal Statistical Society“، vol. LXXIV. (جرج پایش: «سرمایه گذاری بریتانیای کبیر و غیره» در «مجله ی انجمن پادشاهی آمار بریتانیا»، جلد ۷۴، ۱۹۱۰-۱۹۱۱، ص-۱۶۷ و صفحات بعدی - مترجم)، (Georges Diouritch: „L’Expansion des banques allemandes l’étranger, ses rapports avec le développement économique de l’Allemagne P. ۱۹۰۹, p. ۸۴) (جرج دیوریچ: «توسعه طلبی بانک های آلمان در خارجه به مناسبت تکامل اقتصادی آلمان» پاریس. - مترجم).

سرمایه ای که در خارجه به کار انداخته شده (به میلیارد فرانک)

سال	انگلیس	فرانسه	آلمان
۱۸۶۲	۳/۶	-	-
۱۸۷۲	۱۵	۱۰ (۱۸۶۹)	-
۱۸۸۲	۲۲	۱۵ (۱۸۸۰)	؟
۱۸۹۳	۴۲	۲۰ (۱۸۹۰)	؟
۱۹۰۲	۶۲	۲۷ - ۳۷	۱۲/۵
۱۹۱۴	۷۵ - ۱۰۰	۶۰	۴۴

از روی این جدول مشاهده می کنیم صدور سرمایه فقط در آغاز قرن بیستم توسعه ی عظیمی یافته است. پیش از جنگ سرمایه ای که سه کشور عمده در خارجه به کار انداخته بودند به ۱۷۵-۲۰۰ میلیارد فرانک می رسید. سود حاصل از این مبلغ با نرخ نازل ۵ درصد، سالیانه می بایستی به ۸-۱۰ میلیارد فرانک در سال بالغ گردد و این خود اساس محکمی است برای ستمگری امپریالیستی و استثمار اکثریت ملل و کشورهای جهان و طفیلیگری سرمایه داری مشتی از غنی ترین دولت ها!

و اما این که سرمایه که در خارجه به کار انداخته شده چگونه بین کشورهای مختلف تقسیم می شود و در کجا به کار انداخته شده پرسشی است که فقط به طور تقریب می توان به آن پاسخ داد ولی این پاسخ به هر حال می تواند برخی از مناسبات متقابل و روابط عمومی امپریالیزم کنونی را روشن سازد:

قاره های جهان که سرمایه های خارجی میان آن ها

(به طور تقریب) تقسیم شده است

(در حدود سال ۱۹۱۰) (به میلیارد مارک)

جمعاً	آلمان	فرانسه	انگلستان	
۴۵	۱۸	۲۳	۴	اروپا.....
۵۱	۱۰	۴	۳۷	آمریکا.....
۴۴	۷	۸	۲۹	آسیا، آفریقا و استرالیا.....
۱۴۰	۳۵	۳۵	۷۰	جمع کل.....

در سرمایه‌گذاری خارجی انگلستان، مستعمرات آن مقام اول را احراز می‌کند. این مستعمرات حتی در آمریکا نیز بسیار عظیم است (مثلاً کانادا) و البته در آسیا و غیره که دیگر جای خود دارد. میزان عظیم صدور سرمایه در این کشور با مستعمرات عظیمی که درباره‌ی اهمیت آن برای امپریالیزم بعداً هم صحبت خواهیم کرد، ارتباط محکم تری دارد. در فرانسه وضع بر منوال دیگری است. این جا سرمایه‌ی خارجی به طور عمده در اروپا و مقدم بر همه در روسیه (دست کم ده میلیارد فرانک) به کار انداخته شده، ضمناً این سرمایه به طور عمده عبارت است از سرمایه‌ی استقرایی، و وام‌های دولتی، نه سرمایه‌ای که در بنگاه‌های صنعتی به کار رفته باشد. امپریالیزم فرانسه را برخلاف امپریالیزم مستعمراتی انگلستان می‌توان امپریالیزم تنزیل بگیر نامید. در آلمان نوع سومی مشاهده می‌شود: مستعمرات آن وسیع نیست و سرمایه‌ای را که در خارجه به کار انداخته بین اروپا و آمریکا به طور کاملاً موزونی تقسیم شده است.

صدور سرمایه به کشورهای دیگر در تکامل سرمایه‌داری آن‌ها تأثیر بخشیده و بسی بر سرعت این تکامل می‌افزاید. بدین جهت اگر این عمل صدور سرمایه تا اندازه‌ای در کشورهای صادرکننده مختصر وقفه‌ای ایجاد می‌کند، در عوض موجبات بسط دامنه‌ی تکامل روزافزون سرمایه‌داری را در تمام جهان فراهم ساخته و بر عمق این تکامل می‌افزاید.

برای کشورهای صادرکننده ی سرمایه امکان تحصیل «منافع» معینی که چگونگی آن، خصوصیت ویژه دوران سرمایه ی مالی و انحصارها را مشخص می سازد- تقریباً همیشه وجود دارد. مثلاً ببینید مجله ی «بانک» چاپ برلن در اکتبر سال ۱۹۱۳ در این باره چه می نویسد:

«از چندی پیش در بازار بین المللی سرمایه ها، کمدی مخصوصی بازی می شود که وصف آن برازنده ی خامه ی آریستوفان است. یک سلسله از کشورهای بیگانه از اسپانیا گرفته تا بالکان، از روسیه گرفته تا آرژانتین و برزیل و چین آشکارا یا پنهانی از بازارهای بزرگ پول، مطالبه ی وام می نمایند و گاهی در این موضوع بی اندازه اصرار و ابرام می ورزند. بازارهای پول اکنون وضع چندان درخشانی ندارند و دورنمای سیاسی هم نشاط آور نیست ولی هیچ یک از بازارهای پولی جرئت نمی کند از دادن وام امتناع ورزد، زیرا می ترسد همسایه بر او سبقت جوید و با دادن وام موافقت نماید و بدین طریق خدمت معینی را در ازاء خدمت انجام شده برای خود تأمین کند. در یک چنین معاملات بین المللی تقریباً همیشه چیزی نصیب وام دهنده می شود: از قبیل دریافت گذشت در قرارداد بازرگانی، تحصیل اجازه برای احداث پایگاه های زغال، ساختمان بندر، دریافت امتیازات پُرمداخل و سفارشات تهیه ی توپ»*.

سرمایه ی مالی دوران انحصارها را به وجود آورده است. و انحصارها در همه جا اصول انحصاری را با خود همراه دارند: استفاده از «ارتباط ها» برای انجام یک معامله ی سودمند جایگزین رقابت در بازار آزاد می شود. متداول تر از همه این است که هنگام دادن وام شرط می کنند قسمت معینی از

* - ۱۰۲۴، ۲، ۱۹۱۳، «Die Bank»

آن به مصرف خرید محصولات برسد که در کشور اعتباردهنده تولید می شود، به ویژه خرید تسلیحات و کشتی و غیره. فرانسه طی بیست سال اخیر (۱۸۹۰-۱۹۱۰) به کرات به این وسیله دست زده است. صدور سرمایه به خارجه وسیله تشویق صدور کالا به خارجه می گردد. معاملات بین بنگاه های بسیار بزرگ در این مورد طوری است که همان طور که شیلدر* به طور «ملایمی» بیان نموده با «ارتشاه هم مرز است». کروپ در آلمان، شنیدر در فرانسه، آرمسترونگ در انگلستان- نمونه هائی از این بنگاه ها هستند که با بانک های عظیم و دولت ارتباط محکمی دارند و هنگام عقد قرارداد وام، «نادیده گرفتن» آن ها آسان نیست.

فرانسه هنگام دادن وام به روسیه، ضمن قرارداد بازرگانی مورخه ی ۱۶ سپتامبر سال ۱۹۰۵ این کشور را «تحت فشار قرار داد» و تا سال ۱۹۱۷ گذشت های معینی برای خود تحصیل نمود؛ در قرارداد بازرگانی مورخه ی ۱۹ اوت سال ۱۹۱۱ با ژاپن نیز همین معامله را کرد. جنگ گمرکی اتریش با صربستان که با یک فاصله ۷ ماهه از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ ادامه داشت تا اندازه ای نتیجه ی رقابت اتریش و فرانسه در مورد فروش ساز و برگ جنگی به صربستان بود. پل دشائل در ژانویه سال ۱۹۱۲ در مجلس نمایندگان اظهار داشت که بنگاه های فرانسه طی سال های ۱۹۰۸-۱۹۱۱ به مبلغ ۴۵ میلیون فرانک مهمات جنگی به صربستان تحویل دادند.

در گزارش کنسول اتریش- هنگری در سانو پائولو (برزیل) ذکر شده است: «قسمت اعظم ساختمان راه آهن های برزیل با سرمایه های فرانسوی، بلژیکی و بریتانیائی و آلمانی انجام می گیرد؛ این کشورها در معاملات مالی

* - Schilder، اثر نام برده، ص- ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۷۱.

مربوط به ساختمان راه ها شرط می کنند مصالح ساختمانی راه آهن از آن ها خریداری شود».

بدین طریق می توان گفت سرمایه ی مالی دام خود را به تمام معنی کلمه در سراسر کشورهای جهان می گستراند. در این مورد بانک هانی که در مستعمرات تأسیس می شوند و شعب آن ها، نقش بزرگی را ایفاء می نمایند. امپریالیست های آلمان به کشورهای مستعمراتی «کهنسالی» که خود را به ویژه از این لحاظ با «احراز موفقیت» خاصی تأمین کرده اند با غبطه می نگرند؛ انگلستان در سال ۱۹۰۴ دارای ۵۰ بانک مستعمراتی با ۲۲۷۹ شعبه بود (در سال ۱۹۱۰: ۷۲ تا ۵۴۴۹ شعبه)؛ فرانسه - ۲۰ تا ۱۳۶ شعبه؛ هلند - ۱۶ تا ۶۸ شعبه ولی آلمان «فقط و فقط» ۱۳ تا ۷۰ شعبه* . سرمایه داران آمریکائی نیز به نوبه ی خود به سرمایه داران انگلیسی و آمریکائی رشک می برند. در سال ۱۹۱۵ آن ها شکایت می کردند: «در آمریکای جنوبی ۵ بانک آلمانی دارای ۴۰ شعبه و ۵ بانک انگلیسی دارای ۷۰ شعبه است... انگلستان و آلمان در ۲۵ سال اخیر در آرژانتین و برزیل و اوروگونه تقریباً ۴ بیلیون (میلیارد) دلار سرمایه به کار انداخته اند و در نتیجه از ۶۴ درصد تمام بازرگانی این سه کشور استفاده می کنند»** .

* - Riesser، کتاب نام بُرده، ص- ۳۷۵، چاپ چهارم و Diouritch، ص- ۲۸۳.
 ** - (The Annals of the American Academy of Political and Social science vol. LIX, May ۱۹۱۵, p. ۳۰۱.) «سالنامه های فرهنگستان علوم سیاسی و اجتماعی آمریکا»، جلد ۵۹، ماه مه سال ۱۹۱۵ - مترجم) در صفحه ی ۳۳۱ همین جلد ما می خواهیم که Paish (پیش) آماردان مشهور در آخرین شماره ی مجله ی مالی Statist مبلغ سرمایه ای را که توسط انگلستان، آلمان، فرانسه، بلژیک و هلند صادر شده است به ۴۰ میلیارد دلار، یعنی ۲۰۰ میلیارد فرانک، تخمین زده است.

کشورهای صادرکننده ی سرمایه، جهان را، به معنای مجازی کلمه، بین خود تقسیم کردند. ولی سرمایه ی مالی به معنای حقیقی کلمه، جهان را تقسیم نموده است.

۵- تقسیم جهان بین اتحادیه های سرمایه داران

اتحادیه های انحصاری سرمایه داران، کارتل ها، سندیکاها و تراست ها قبل از هر چیز بازار داخلی را بین خود تقسیم می کنند و تولید کشور معین را به طور کم یا بیش کامل به تصاحب خود در می آورند. ولی در دوران سرمایه داری بازار داخلی ناگزیر با بازار خارجی مربوط است. سرمایه داری مدت هاست که بازاری در مقیاس جهانی به وجود آورده است. و به میزانی که صدور سرمایه افزایش می یافت و روابط خارجی و مستعمراتی و «منطقه ی نفوذ» بزرگ ترین اتحادیه های انحصار به انواع اقسام توسعه می پذیرفت به همان نسبت هم «طبیعتاً» کار به سازش جهانی بین آن ها و تشکیل کارتل های جهانی کشیده می شد.

این مرحله ی نوینی از تمرکز جهانی سرمایه و تولید است که به طور غیرقابل مقایسه ای از مرحله ی پیشین بالاتر است. حال ببینیم این مافوق انحصار چگونه به وجود می آید.

صنعت الکتریک- برای کامیابی های نوین تکنیک و برای سرمایه داری پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم از همه بیش تر جنبه ی مشخصه دارد. این صنعت در دو کشور از پیشروترین کشورهای سرمایه داری نوین یعنی ایالات متحده و آلمان از همه جا بیش تر ترقی کرده است. در آلمان بحران سال

۱۹۰۰ به ویژه در رشد تمرکز در این رشته تأثیر شدید داشت. بانک ها که تا این موقع دیگر به حد کافی با صنایع جوش خورده بودند در دوران این بحران به منتهی درجه موجب تسریع نابودی بنگاه های نسبتاً کوچک و بلع آن ها به توسط بنگاه های بزرگ گردیده و آن را تشدید نمودند. ایدلس می نویسد: «بانک ها دست کمک خود را درست از سر آن بنگاه هائی بر می داشتند که بیش از همه به این کمک نیازمند بودند و بدین طریق ابتدا موجب اعتلای سرسام آور و سپس ورشکستگی قطعی آن شرکت هائی گردیدند که به حد کافی با بانک ها ارتباط محکم نداشتند».*

در نتیجه پس از سال ۱۹۰۰ عمل تمرکز گام های عظیمی به پیش برداشت. تا سال ۱۹۰۰ در صنعت الکتریک هشت یا هفت «گروه» وجود داشت، ضمناً هر یک از این گروه ها از چندین شرکت تشکیل می شد (مجموع آن ها ۲۸ بود) و در پشت هر یک از آن ها ۲ تا ۱۱ بانک ایستاده بود. مقارن سال های ۱۹۰۸-۱۹۱۲ تمام این گروه ها در دو یا یک گروه متحد شدند. اینک چگونگی این جریان:

گروه های موجود در صنعت الکتریک

کومر	برگمان	زیمنس و هالسکه شوکرت و شرکاء	اونیون A.E.G	فلتن و هیلویوم لامایر	قبل از سال ۱۹۰۰.....
	برگمان	زیمنس و هالسکه- شوکرت	A.E.G. (شرکت ژنرال الکتریک)	فلتن و لامایر	
در سال ۱۹۰۰ ورشکست شد	زیمنس و هالسکه- شوکرت		A.E.G. (شرکت ژنرال الکتریک)		مقارن سال ۱۹۱۲.....
	«کنوپراسیون» به هم پیوسته از سال ۱۹۰۸				

* - ایدلس، کتاب نام بُرده، ص- ۲۳۲.

شرکت مشهور A. E. G. (شرکت ژنرال الکتریک) که بدین طریق به وجود آمده بر ۱۷۵-۲۰۰ شرکت (مطابق سیستم «اشتراک») سیادت دارد و مبلغ کل سرمایه ی تحت اختیار وی تقریباً به یک میلیارد و نیم می رسد. تنها تعداد نمایندگی های مستقیم آن در خارجه به ۳۴ می رسد که در بیش از ده کشور دانرند و ۱۲ تای آن ها شرکت های سهامی هستند. حتی مطابق حساب سال ۱۹۰۴ سرمایه هائی که در آن موقع به توسط صنعت الکتریک آلمان در خارجه به کار انداخته شده بود ۲۳۳ میلیون مارک را تشکیل می داد که ۶۲ میلیون آن در روسیه به کار انداخته شده بود. حاجتی به تذکر نیست که «شرکت ژنرال الکتریک» بنگاه «مرکب» عظیمی است که محصولات کاملاً گوناگونی را از سیم و عایق گرفته تا اتومبیل و هواپیما تولید می کند. تنها تعداد شرکت های تولید مصنوعات آن به ۱۶ می رسد.

ولی تمرکز در اروپا در عین حال یکی از اجزاء متشکله ی پروسه تمرکز در آمریکا بود. این جریان بدین طریق انجام گرفت: (رجوع شود به مقاله ی «عجیب و مدهش» در منتخب آثار تک جلدی لنین صفحه ۵۸۹-مترجم).

بدین طریق دو «دولت» الکتریک به وجود آمد: هاینینگ در مقاله ی خود تحت عنوان «راه تراست الکتریک» می نویسد: «شرکت های الکتریک دیگری که به کلی مستقل از این دو باشند در روی زمین یافت نمی شوند». پیکره های زیرین می تواند میزان گردش کالا و عظمت بنگاه های هر دو «تراست» را تا اندازه ای که البته بهیچوجه کامل نیست، تصویر نماید:

سود خالص (به میلیون مارک)	تعداد کارمندان	گردش کالا (به میلیون مارک)		
۳۵/۴	۲۸۰۰۰	۲۵۲	:۱۹۰۷	آمریکا: «کمپانی ژنرال الکتریک» G.E.C.
۴۵/۶	۲۳۰۰۰	۲۹۸	:۱۹۱۰	

۱۴/۵	۳۰۷۰۰	۲۱۶	: ۱۹۰۷	آلمان: «شرکت ژنرال الکتریک» A.E.G.
۲۱/۷	۶۰۸۰۰	۳۶۲	: ۱۹۱۱	
«کمپانی ژنرال الکتریک» (General Electric C°)				
کمپانی ادیسون تجارت خانه ای مخصوص اروپا به نام «کمپانی فرانسوی ادیسون» تأسیس می نماید که اختراعات را در اختیار تجارتخانه آلمانی می گذارد		کمپانی تومپسون-هانوستون تجارتخانه ای مخصوص اروپا تأسیس می کند		آمریکا
«شرکت ژنرال الکتریک» A.E.G.		«اونیون کمپانی الکتریک»		آلمان
«شرکت ژنرال الکتریک» A.E.G.				

در سال ۱۹۰۷ بین تراست آمریکایی و آلمانی قراردادی درباره ی تقسیم جهان منعقد می شود. رقابت از بین می رود. «کمپانی ژنرال الکتریک» (G.E.C.) ایالات متحده و کانادا را «دریافت می نماید»؛ آلمان، اتریش، روسیه، هلند، دانمارک، سوئیس، ترکیه و کشورهای بالکان به «شرکت ژنرال الکتریک» (A.E.G.) «می رسد». قراردادهای مخصوصی هم - البته سری- منعقد می گردد که مربوط است به «شرکت های دختر» که در رشته های جدید صنعت و نیز در کشورهای «تازه ای» که هنوز رسماً تقسیم نشده اند- نفوذ کرده اند. قرار مبادله ی اختراعات و تجربیات نیز گذاشته شد*.

به خودی خود واضح است که رقابت با این تراست جهانی که در واقع منحصر بفرد است و سرمایه ای بالغ بر چند میلیارد در اختیار دارد و در تمام اطراف و اکناف جهان از خود دارای «شعب»، نمایندگی ها، دانه ی اطلاعات و ارتباط و غیره است تا چه اندازه دشوار می باشد. ولی بدیهی است تقسیم جهان بین دو تراست نیرومند، مسأله ی تجدید تقسیم آن را در صورتی که

* - Riesser، مقاله ی نام بُرده؛ Dioritsch، نگارش نام بُرده، ص-۲۳۹؛ Kurt Heinig، مقاله نام برده.

تناسب قوا به علت ناموزنی تکامل یا جنگ و ورشکستگی و غیره دچار تغییر گردد، از بین نمی برد.

صنعت نفت نمونه ی آموزنده ای از تلاش برای یک چنین تجدید تقسیم یا مبارزه در راه تجدید تقسیم را بدست می دهد.

ایدلس در سال ۱۹۰۵ نوشت: «بازار جهانی نفت هنوز هم بین دو گروه مالی بزرگ تقسیم شده است: «تراست نفت» راکفلر (Standard oil C-y) در آمریکا و کارفرمایان نفت روس - باکو و روتشیلد و نوبل. هر دو گروه با یکدیگر ارتباط محکمی دارند، ولی اکنون چند سال است موقعیت انحصاری آن ها از طرف پنج دشمن مورد تهدید قرا گرفته است»*: (۱) تحلیل رفتن منابع نفت آمریکا؛ (۲) بنگاه رقابت کننده ی مانتاشف در باکو؛ (۳) منابع نفت در اطیش و (۴) در رومانی؛ (۵) منابع نفت در ماوراء اقیانوس، بخصوص در مستعمرات هلند (غنی ترین بنگاه های متعلق به ساموئل و شل که هم چنین با سرمایه ی انگلیسی مربوط اند). سه رشته بنگاه اخیر با بانک های بزرگ آلمان که بزرگترین بانک ها یعنی «بانک آلمان» در رأس آنان است مربوطند. این بانک ها مستقلاً و طبق نقشه، صنعت نفت را مثلاً در رومانی ترقی داده اند تا «برای خود» نقطه ی اتکائی داشته باشند. میزان سرمایه ی خارجی را در صنعت نفت رومانی در سال ۱۹۰۷ بالغ بر ۱۸۵ میلیون فرانک می دانستند که ۷۴ میلیون آن را سرمایه آلمانی تشکیل می داد**.

مبارزه ای آغاز گشت که در مطبوعات اقتصادی به مبارزه در راه «تقسیم جهان» موسوم است. از یک سو «تراست نفت» راکفلر که می خواست هر چه

* - ایدلس، ص- ۱۹۳.

** - Diouritch، ص- ۲۴۵.

هست به چنگ خود آورد، در خود هلند یک «شرکت دختر» تأسیس کرد و منابع نفتی را در هند، هلند خریداری نمود تا بدین طریق بر دشمن عمده ی خود یعنی تراست هلند و انگلیس به نام «شل» ضربه وارد نماید. از سوی دیگر «بانک آلمان» و دیگر بانک های برلن می کوشیدند از رومانی «به خاطر منافع خودشان» «دفاع نموده» و آن را با روسیه بر ضد راکفلر متحد سازند. راکفلر سرمایه اش به طور غیرقابل مقایسه ای هنگفت تر بود و سازمانی عالی برای حمل و نقل و رساندن نفت به مصرف کنندگان در اختیار داشت. مبارزه می بایستی به شکست کامل «بانک آلمان» تمام شود و در سال ۱۹۰۷ همین طور هم شد. برای «بانک آلمان» یکی از این دو راه باقی می ماند: یا از «منافع نفتی» خود دست بکشد و متحمل میلیون ها خسارت شود و یا تن به اطاعت دهد. راه اخیر انتخاب و قراردادی با «تراست نفت» بسته شد که برای «بانک آلمان» بسی زیان بخش بود. به موجب این قرارداد «بانک آلمان» موظف می شد «به هیچ گونه اقدامی به زیان منافع آمریکائی دست نزند» ولی ضمناً پیش بینی شده بود هرگاه قانون انحصار دولتی نفت آلمان از تصویب بگذرد این قرارداد از درجه ی اعتبار ساقط گردد.

آنگاه «کمدی نفت» آغاز می گردد. یکی از سلاطین نفت آلمان به نام فون گوینر، رئیس «بانک آلمان» به توسط منشی مخصوص خود به نام اشتانوس برله انحصار نفت، دست به تبلیغات می زند. تمام دستگاه عظیم بزرگترین بانک برلن و تمام «ارتباطات» وسیع به جنبش می آید، از فریادهای «میهن پرستانه» مطبوعات بر ضد «یوغ» تراست آمریکائی گوش فلک کر شده بود و رایشتاگ تقریباً به اتفاق آراء در ۱۵ مارس سال ۱۹۱۱ قطعنامه ای تصویب می نماید که در آن از دولت دعوت می شود طرح

لایحه‌ی انحصار نفت را تنظیم کند. دولت این نظریه «مقبول عامه» را دست آویز قرار داد و چنین به نظر می‌رسید «بانک آلمان» که می‌خواست طرف آمریکائی قرارداد خود را فریب دهد و از طریق انحصار دولتی به کارهای خویش بهبودی بخشد بازی را بُرده است. پادشاهان آلمانی نفت از پیش از مزه‌ی سودهای هنگفتی که می‌بایستی به چنگ آورند و از سودهای صاحبان کارخانه‌های قند در روسیه دست کمی نداشت، لذت می‌بردند... ولی اولاً بین بانک‌های بزرگ آلمان بر سر تقسیم غنیمت نزاع افتاد و «شرکت خرید بروات» از روی منافع حریصانه «بانک آلمان» پرده برداشت؛ ثانیاً دولت از مبارزه با راکفلر به هراس افتاد، زیرا بسی مشکوک به نظر می‌رسید آلمان بتواند سوای وی از جانی نفت بدست آورد (قدرت تولیدی رومانی چندان زیاد نیست)؛ ثالثاً یک حواله‌ی یک میلیاردی در سال ۱۹۱۳ برای تدارکات جنگی آلمان واصل گشت. لذا لایحه‌ی انحصار را معوق گذاشتند. «تراست نفت» راکفلر عجلتاً از مبارزه پیروزمند بیرون آمده است.

مجله‌ی «بانک» چاپ برلن در این باره نوشت، آلمان فقط در صورتی می‌تواند با «تراست نفت» مبارزه کند که نیروی برق را انحصار نماید و نیروی آب را به برق ارزان مبدل کند. ولی اضافه کرد: «انحصار برق هنگامی عملی خواهد شد که برای مولدین آن ضروری گردد و به ویژه هنگامی که ورشکستگی بزرگ آتی صنایع برق در شرف وقوع باشد و هنگامی که آن ایستگاه‌های عظیم و گران قیمت برق که اکنون در همه جا از طرف «کنسرن‌های» خصوصی صنعت برق ساخته می‌شود و اکنون این «کنسرن‌ها» از شهرها و دولت‌ها و غیره برای این ایستگاه‌ها انحصارهای جداگانه‌ای تحصیل می‌کنند. دیگر قادر نباشند با نفع کار کنند، آنگاه باید

نیروی آب را به کار انداخت؛ ولی نیروی آب را نمی شود به حساب دولت به برق ارزان تبدیل کرد، بلکه باز هم باید آن را به یک «انحصار خصوصی تحت کنترل دولت» واگذار کرد، زیرا صنایع خصوصی هم اکنون یک سلسله معاملات منعقد کرده، و پاداش های کلانی برای خود منظور نموده اند... وضع انحصار پتاس چنین بود، وضع انحصار نفت چنین است و وضع انحصار برق نیز چنین خواهد بود. اکنون دیگر موقعی است که سوسیالیست های دولتی ما که یک پرنسیپ ظاهر فریب، دیده ی بصیرت آن ها را کور کرده است، بالاخره به این موضوع پی برند که در آلمان انحصارها هیچ گاه چنین هدفی را تعقیب نکرده و نیل به این نتیجه را در نظر نداشته اند که به مصرف کنندگان سود رسانده یا این که لاقط قسمتی از منافع کارفرمایی را به دولت واگذار کنند، بلکه تمام همشان مصروف بر این بوده است که به حساب دولت صنایع خصوصی را که به سرحد ورشکستگی رسیده است شفا بخشند*.

این ها اقتصاددانان بورژوای آلمانند که به ناچار دست به یک چنین اعترافات گرانبهرانی زده اند. ما در این جا برای العین می بینیم چگونه انحصارهای خصوصی و دولتی در دوران سرمایه ی مالی درهم می آمیزند و یکی می شوند و چگونه هر دو این ها در حقیقت امر فقط حلقه های جداگانه ی مبارزه ای امپریالیستی هستند که بین بزرگ ترین انحصارها برای تقسیم جهان جریان دارد.

در کشتیرانی بازرگانی هم رشد عظیم تمرکز کار را به تقسیم جهان منجر نموده است. در آلمان دو شرکت که از بزرگ ترین شرکت ها هستند از دیگران متمایز شده اند: «هامبورگ- آمریکا» و «للوید آلمان شمالی». سرمایه ی

* - «Die Bank», ۱۹۱۲, I p. ۱۰۳۶; ۱۹۱۲, ۲, p. ۶۲۹; ۱۹۱۳, I, p. ۳۸۸.

هر یک از آنان به ۲۰۰ میلیون مارک (سهام و برگ های وام) می رسد و هر دو کشتی هائی در اختیار دارند که بهای آن ها به ۱۸۵-۱۸۹ میلیون مارک بالغ است. از طرف دیگر در آمریکا روز اول ژانویه سال ۱۹۰۳ تراست مرگان به نام «کمپانی بین المللی بازرگانی بحری» تشکیل گردید که ۹ شرکت کشتیرانی آمریکائی و انگلیسی را متحد می کرد و سرمایه ای بالغ بر ۱۲۰ میلیون دلار (۴۸۰ میلیون مارک) در اختیار داشت. در همان سال ۱۹۰۳ بین شرکت های عظیم آلمانی و این تراست آمریکائی و انگلیسی قراردادی درباره ی تقسیم جهان بر زمینه ی تقسیم منافع منعقد گشت. شرکت های آلمانی از رقابت در امر حمل و نقل بین انگلستان و آمریکا صرف نظر کردند. دقیقاً معین شد که کدام بنادر به کدامیک از آن ها «واگذار می گردد»، کمیته ی مشترکی برای بازرسی تشکیل شد و غیره. قرارداد برای مدت ۲۰ سال منعقد گشت و در آن دوراندیشانه قید شد در صورت جنگ قرارداد اعتبار خود را از دست خواهد داد.*

تاریخچه ی تشکیل کارتل بین المللی ریل نیز بسی آموزنده است. در سال ۱۸۸۴ هنگامی که امور صنعتی دچار شدیدترین انحطاط ها بود کارخانه های ریل سازی انگلستان، بلژیک و آلمان برای اولین بار در صدد تأسیس یک چنین کارتلی بر آمدند. توافق یافتند که در بازار داخلی کشورهائی که در این توافق داخل شده اند رقابت ننمایند و اما بازارهای خارجی را به این نسبت بین خود تقسیم کنند: انگلستان ۶۶ درصد، آلمان ۲۷ درصد و بلژیک ۷ درصد. هندوستان تماماً به انگلستان واگذار شد. بر ضد یکی از شرکت های انگلیسی که در این توافق داخل نشده بود به جنگ مشترکی مبادرت گردید که مخارج آن

* - ریسر، کتاب نام بُرده، ص- ۱۲۵.

به نسبت معین از محل فروش مشترک تأمین می شد. ولی در سال ۱۸۸۶ این اتحادیه در نتیجه ی خروج دو شرکت انگلیسی از آن، منحل گردید. این که در دوره های بعدی اعتلای صنعتی حصول توافق میسر نگردید موضوع شاخصی است.

در آغاز سال ۱۹۰۴ در آلمان سندیکای فولاد تأسیس شد. در نوامبر سال ۱۹۰۴ کارتل بین المللی ریل بدین نسبت تجدید شد: انگلستان ۵۳/۵ درصد، آلمان ۲۸/۸۳ درصد، بلژیک ۱۷/۶۷ درصد، سپس فرانسه در سال اول و دوم و سوم به ترتیب با نسبت ۴/۸ و ۵/۸ و ۶/۴ درصد به آن ملحق شد و این مافوق صد درصد یعنی ۱۰۴/۸ درصد و غیره بود. در سال ۱۹۰۵ «تراست فولاد» ایالات متحده («کورپوراسیون فولاد») و سپس اتریش و اسپانیا به آن پیوستند. فوگلشتین در سال ۱۹۱۰ نوشت: «اکنون تقسیم کره ی زمین به پایان رسیده و مصرف کنندگان بزرگ و در درجه ی اول راه آهن های دولتی، - چون دیگر جهان تقسیم شده و منافع آنان را به حساب نیاورده اند- باید مانند شاعر در عرش ژوپیتز زندگی کنند».*

سندیکای بین المللی روی را نیز یادآور می شویم که در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد و میزان تولید را دقیقاً بین پنج گروه از کارخانه ها بدین ترتیب تقسیم کرد: کارخانه های آلمان، بلژیک، فرانسه، اسپانیا و انگلستان؛ - سپس تراست بین المللی باروت را یادآور می شویم که بنا به گفته ی لیفمان «اتحاد کاملاً نوین و محکمی بین تمام فابریک های تولید مواد منفجره آلمان است

* - «Organisationsformen» ، Vogelstein ، ص- ۱۰۰.

که بعدها به اتفاق فابریک های دینامیت سازی فرانسه و آمریکا که به همین طریق تشکیل شده بودند به اصطلاح تمام جهان را بین خود تقسیم کردند».* در سال ۱۸۹۷ به حساب لیفمان جمعاً در حدود ۴۰ کارتل بین المللی با شرکت آلمان وجود داشت، ولی برای سال ۱۹۱۰ این تعداد دیگر به ۱۰۰ می رسد.

برخی از نویسندگان بورژوازی (که کارل کائوتسکی هم که نسبت به خط مشی مارکسیستی مثلاً سال ۱۹۰۹ خود کاملاً خیانت ورزیده به آنان پیوست) بر این عقیده بودند که کارتل های بین المللی یعنی یکی از برجسته ترین مظاهر بین المللی شدن سرمایه امید برقراری صلح بین ملت ها را در دوران سرمایه داری امکان پذیر می نمایند. این عقیده از لحاظ تئوریک به کلی باطل و از لحاظ عملی چیزی نیست جز سفسطه جوئی و وسیله ای برای دفاع بیشرمانه از بدترین نوع اپورتونیزم. کارتل های بین المللی نشان می دهند که انحصارهای سرمایه داری اکنون تا چه درجه ای رشد یافته و مبارزه بین اتحادیه های سرمایه داران بر سر چیست. نکته ی اخیر از مهم ترین نکات است؛ فقط این نکته است که مفهوم تاریخی و اقتصادی آن چه را که روی می دهد برای ما روشن می سازد، زیرا شکل مبارزه ممکن است به علل گوناگونی که از لحاظ نسبی جنبه ی جزئی و موقتی دارند همواره تغییر کند و تغییر هم می کند، ولی ماهیت مبارزه، مضمون طبقاتی آن، مادامی که طبقات وجود دارند بهیچوجه ممکن نیست تغییر نماید. واضح است که مثلاً بورژوازی آلمان که کائوتسکی در استدلالات تئوریک خود ماهیتاً به آن گرویده است (در باره ی این موضوع بعداً هم صحبت خواهد شد) نفعش در این است که

* - A. ۲, «Liefmann: «Kartelle und Trusts», ص ۱۶۱.

مضمون مبارزه اقتصادی کنونی (تقسیم جهان) را پرده پوشی نموده گاه روی یک شکل این مبارزه و گاه روی شکل دیگر آن تکیه کند. همین اشتباه را کائوتسکی مرتکب می شود. البته در این جا صحبت بر سر بورژوازی آلمان نبوده بلکه بر سر بورژوازی جهانی است. اگر می بینیم سرمایه داران، جهان را تقسیم می کنند علتش کینه توزی خاص آنان نبوده بلکه این است که مرحله کنونی تمرکز، آن ها را وادار می کند برای تحصیل سود در این راه گام گذارند؛ ضمناً آن ها جهان را «به نسبت سرمایه»، «به نسبت نیرو» تقسیم می کنند، زیرا در سیستم تولید کالائی و سرمایه داری شیوه دیگری برای تقسیم نمی تواند وجود داشته باشد. نیرو نیز به نسبت تکامل اقتصادی و سیاسی تغییر می کند. برای درک آن چه که به وقوع می پیوندد باید دانست چه نوع مسائلی در نتیجه ی تغییر نیرو حل می شود و اما این که این تغییر، جنبه ی «صرفاً» اقتصادی دارد یا غیراقتصادی (مثلاً جنگی) مسأله ای است فرعی که در نظریات اساسی مربوط به دوران نوین سرمایه داری نمی تواند هیچ گونه تغییری وارد نماید. تعویض مسأله ی مربوط به مضمون بند و بست هائی که بین اتحادیه های سرمایه داران به عمل می آید با مسأله ی مربوط به شکل مبارزه و بند و بست ها (که امروز مسالمت آمیز است، فردا مسالمت آمیز نیست و پس فردا باز هم مسالمت آمیز نخواهد بود) معنایش تنزل تا حد سفسطه جوئی است.

دوران سرمایه داری نوین به ما نشان می دهد بین اتحادیه های سرمایه داران بر زمینه ی تقسیم اقتصادی جهان، مناسبات معینی به وجود می آید. به موازات این جریان و به مناسبت آن بین اتحادیه های سیاسی یعنی دولت ها نیز بر زمینه ی تقسیم ارضی جهان و مبارزه بر سر مستعمرات

یعنی «مبارزه در راه تحصیل سرزمین اقتصادی» مناسبات معینی به وجود می آید.

۶- تقسیم جهان بین دول معظم

آ. سوپان، جغرافی دان در کتاب خود موسوم به «توسعه ی ارضی مستعمرات اروپا»^{*} نتایج این توسعه را در پایان قرن نوزدهم به شرح زیر خلاصه می نماید:

نسبت مساحت سرزمین های متعلق به کشورهای استعماری اروپا

(و منجمله ایالات متحده)

مقدار افزایش	۱۹۰۰	۱۸۷۶	
در آفریقا.....	۹۰/۴ درصد	۱۰/۸ درصد	۷۹/۶ + درصد
در پولینزی.....	۹۸/۹ درصد	۵۶/۸ درصد	۴۲/۱ + درصد
در آسیا.....	۵۶/۶ درصد	۵۱/۵ درصد	۵/۱ + درصد
در استرالیا.....	۱۰۰/۰ درصد	۱۰۰/۰ درصد	-
در آمریکا.....	۲۷/۲ درصد	۲۷/۵ درصد	۰/۳ - درصد

وی از این جا چنین نتیجه می گیرد: «بنابر این صفت مشخصه ی این دوره تقسیم آفریقا و پولینزی است.» نظر به این که در آسیا و آمریکا سرزمین های اشغال نشده یعنی سرزمین هانی که متعلق به هیچ کشوری

^{*} - A. Supan: „Die territoriale Entwicklung der europäischen kolonien“ (آ. سوپان: «توسعه ی ارضی مستعمرات اروپا». مترجم) ۱۹۰۶، ص ۶۵.

نباشد وجود ندارد، لذا نتیجه گیری سوپان را باید توسعه داد و گفت صفت مشخصه ی دوران مورد بررسی عبارت است از تقسیم قطعی جهان. منظور از قطعی در این جا این نیست که تجدید تقسیم امکان پذیر نیست، برعکس تجدید تقسیم امکان پذیر و ناگزیر است، منظور از قطعی این است که سیاست استعماری کشورهای سرمایه داری تصرف اراضی اشغال نشده را در سیاره ی ما به پایان رسانده است. جهان برای نخستین بار کاملاً تقسیم شده است و بعد از این باید فقط تجدید تقسیم شود یعنی از دست یک «صاحب» بدست دیگری برسد نه این که از بی صاحبی بدست «صاحب» بیفتد.

بنابر این ما دوران مخصوص به خودی را می گذرانیم که دوران سیاست مستعمراتی جهانی یعنی، سیاستی است که با «مرحله ی نوین در تکامل سرمایه داری» و با سرمایه داری مالی به محکم ترین طرزی مربوط است. بدین جهت باید قبل از همه با تفصیل بیش تری روی مدارک واقعی مکث نمود تا بتوان با دقت هر چه بیش تری هم تفاوت این دوره را از دوره های پیشین و هم اوضاع و احوال کنونی را روشن ساخت. در نخستین وهله در این مورد دو سؤال واقعی پیش می آید و آن این که: آیا در دوران سرمایه ی مالی تشدید سیاست مستعمراتی و نیز حدت مبارزه بر سر مستعمرات مشاهده می شود یا خیر و آیا در حال حاضر جهان به ویژه از این لحاظ چگونه تقسیم شده است.

موریس نویسنده ی آمریکائی در کتاب خود درباره ی تاریخ استعمار* سعی می کند پیکره های مربوط به وسعت اراضی مستعمراتی انگلستان، فرانسه و

* - (Henry C. Morris: „The history of colonization“ N. Y. ۱۹۹۰, Vol. ۲,) p.۳۰۴, ۲, p.۴۱۹; I, p.۸۸ (هانری. گ. موریس: «تاریخ استعمار»، نیویورک، سال ۱۹۰۰، جلد ۲، ص-۸۸، جلد ۱، ص-۴۱۹؛ جلد ۲، ص-۳۰۴. مترجم)

آلمان را در دوره های مختلف قرن نوزدهم تلخیص نماید. اینک خلاصه ی نتایجی که او بدست آورده است:

وسعت اراضی مستعمراتی:

آلمان		فرانسه		انگلستان		سال
مساحت	سکنه	مساحت	سکنه	مساحت	سکنه	
(به میلیون)	(به میلیون)	(به میلیون)	(به میلیون)	(به میلیون)	(به میلیون)	
-	-	۰/۵	۰/۰۲	۱۲۶/۴	؟	۱۸۳۰-۱۸۱۵
-	-	۳/۴	۰/۲	۱۴۵/۱	۲/۵	۱۸۶۰
-	-	۷/۵	۰/۷	۲۶۷/۹	۷/۷	۱۸۸۰
۱۴/۷	۱/۰	۵۶/۴	۳/۷	۳۰۹/۰	۹/۳	۱۸۹۹

برای انگلستان دوران تشدید فوق العاده ی اشغالگری های مستعمراتی با سال های ۱۸۶۰-۱۸۸۰ مصادف است که در بیست سال آخر قرن نوزدهم نیز هنوز شدت آن بسیار است. برای فرانسه و آلمان نیز درست با همین بیست سال مصادف است. فوقاً دیدیم که دوران منتها درجه ی تکامل سرمایه داری ما قبل انحصار، که رقابت آزاد در آن تفوق داشت مقارن با سال های ۱۸۶۰-۱۸۷۰ است. اکنون می بینیم همانا پس از این دوران است که «اعتلای» عظیم اشغالگری های مستعمراتی آغاز می شود و مبارزه بر سر تقسیم ارضی جهان به منتهای درجه شدت می یابد. لذا در این واقعیت تردیدی نیست که انتقال سرمایه داری به مرحله ی سرمایه داری انحصاری و سرمایه ی مالی با تشدید مبارزه بر سر تقسیم جهان مربوط است.

هوبسن در تألیف خود راجع به امپریالیزم، دوره ی ۱۸۸۴-۱۹۰۰ را به مثابه ی دوران تشدید «توسعه طلبی» (توسعه ی اراضی) کشورهای

عمده ی اروپا متمایز می نماید. طبق محاسبه ی وی انگلستان طی این مدت ۳/۷ میلیون میل مربع با ۵۷ میلیون جمعیت بدست آورده است؛ فرانسه ۳/۶ میلیون میل مربع با جمعیت ۳۶/۵ میلیون؛ آلمان ۱ میلیون میل مربع با ۱۴/۷ میلیون؛ بلژیک ۹۰۰ هزار میل مربع با ۳۰ میلیون؛ پرتغال ۸۰۰ هزار میل مربع با ۹ میلیون. تقلای تمام دول سرمایه داری برای تحصیل مستعمرات در پایان قرن نوزدهم و به ویژه از سال ۱۸۸۰ به بعد یکی از واقعیات بر همه معلوم تاریخ دیپلماسی و سیاست خارجی است.

در دورانی که رقابت آزاد در انگلستان به حد اعلای نشو و نمای خود رسیده بود یعنی در سال های ۱۸۴۰-۱۸۶۰ سیاستمداران رهبری کننده ی بورژوازی این کشور با سیاست استعماری مخالف بودند و آزادی مستعمرات و جدائی کامل آن ها را از انگلستان امری ناگزیر و مفید می دانستند. م. بر در مقاله ی خود درباره ی «امپریالیزم نوین انگلستان»^{*} که در سال ۱۸۹۸ منتشر شده بود بدین نکته اشاره می کند که چگونه در سال ۱۸۵۲ رجلی دولتی نظیر دیسرائیلی که به طور کلی به امپریالیزم متمایل بود می گفت: «مستعمرات به مثابه ی سنک آسیابی به گردن ما آویزان است». در پایان قرن نوزدهم قهرمانان روز در انگلستان سسیل رودس و ژوزف چمبرلن بودند که آشکارا امپریالیزم را موعظه می کردند و سیاست امپریالیستی را با نهایت وقاحت به کار می بستند!

جالب توجه است که رابطه بین ریشه های به اصطلاح صرفاً اقتصادی و ریشه های اجتماعی و سیاسی امپریالیزم نوین از همان هنگام برای این سیاستمداران رهبری بورژوازی انگلستان واضح بود. چمبرلن امپریالیزم را

* - «Die Neue Zeit», XVI, ۱۸۹۸, S. ۳۰۲.

به مثابه ی یک «سیاست واقعی و مدیرانه و صرفه جویانه» موعظه می نمود و بخصوص به آن رقابتی اشاره می کرد که آلمان و آمریکا و بلژیک اکنون انگلستان را در بازار جهانی با آن رو به رو نموده اند. سرمایه دارانی که به تأسیس کارتل ها و سندیکاها و تراست ها مشغول بودند می گفتند، راه نجات در انحصار است. پیشوایان سیاسی بورژوازی که برای اشغال مناطق تقسیم نشده جهان شتاب داشتند تکرار می کردند: راه نجات در انحصار است. ولی سسیل رودس به طوری که دوست صمیمیش استدر روزنامه نگار حکایت می کرد، در سال ۱۸۹۵ درباره ی نظریات امپریالیستی خود به وی گفته بود: «من دیروز در ایست- اند (کوی کارگری) لندن بودم و در یکی از جلسات بیکاران حضور یافتم. در آن جا یک سلسله ی فریادهای دهشتناکی شنیدم که تماماً درباره ی نان، نان بود! هنگام بازگشت به خانه درباره ی آن چه شنیده بودم می اندیشیدم و در نتیجه بیش از پیش به اهمیت امپریالیزم معتقد شدم.... اندیشه ای که دیر بازی است مرا به خود مشغول داشته عبارت است از حل یک مسأله ی اجتماعی یعنی: نجات چهل میلیون سکنه ی پادشاهی متحده از جنگ خانمان سوز داخلی، ما سیاستمداران کشور صاحب مستعمره باید اراضی جدیدی در اختیار داشته باشیم تا بتوانیم سکنه ی اضافی را در آن جای دهیم و مناطق جدیدی برای فروش کالاهائی که در فابریک ها و معادن تولید می شود بدست آوریم. من همیشه گفته ام امپراطوری مسأله ی شکم است. اگر شما خواهان جنگ داخلی نیستید، باید امپریالیست شوید».*

سسیل رودس میلیونر و سلطان مالی و مسبب عمده ی جنگ انگلیس- بوئر در سال ۱۸۹۵ چنین گفت؛ ولی دفاع وی از امپریالیزم که خشن و بیشرمانه

*- همان جا، ص- ۳۰۴.

است از لحاظ ماهیت خود دست کمی از «تنوری» آقایان ماسلف، زوده کوم، پوترسف، داوید و بانی مارکسیزم روس و غیره و غیره ندارد. سسیل رودس فقط اندکی سوسیال شونیست شرافتمندتری بود....

برای آن که تقسیم ارضی جهان و تغییراتی را که ده ها سال اخیر از این لحاظ روی داده است حتی المقدور دقیق تر تصویر کنیم از مجموعه ی آماری که سوپان در کتاب نام بُرده ی خود درباره ی اراضی مستعمراتی کلیه ی کشورهای جهان ذکر نموده استفاده می کنیم. سوپان سال های ۱۸۷۶ و ۱۹۰۰ را در نظر می گیرد؛ ما سال ۱۸۷۶ را در نظر می گیریم که بسیار به جا انتخاب شده است، زیرا همانا در این هنگام است که می توان تکامل سرمایه داری اروپای غربی را در مرحله ی ما قبل انحصار به طور کلی پایان یافته دانست، سپس سال ۱۹۱۴ را در نظر می گیریم و به جای ارقامی که سوپان ذکر کرده است ارقام جدیدتری که از «جدول های آمار جغرافیائی» هیوبنر اقتباس شده است ذکر می نمائیم. سوپان فقط مستعمرات را در نظر می گیرد؛ ما برای تصویر کامل چگونگی تقسیم جهان مفید می دانیم به طور اختصار اطلاعاتی نیز درباره ی کشورهای غیرمستعمراتی و نیز نیمه مستعمراتی که ایران و چین و ترکیه را از آن جمله می دانیم اضافه نمائیم: از بین این سه کشور ایران اکنون دیگر تقریباً تماماً به مستعمره مبدل شده و دومی و سومی هم در حال مستعمره شدن هستند.

نتایج زیرین بدست می آید: (رجوع شود به منتخب آثار تک جلد لنین صفحه ی ۶۱۴ - مترجم) این جا ما آشکارا می بینیم چگونه در سرحد بین قرن نوزدهم و بیستم تقسیم جهان «به پایان رسیده است». تصرفات مستعمراتی پس از سال ۱۸۷۶ به میزان عظیمی وسعت یافته است: متصرفات مستعمراتی ۶ کشور از بزرگ ترین کشورها بیش از یکبار و نیم یعنی از ۴۰ تا ۶۵ میلیون کیلومتر

مربع وسعت یافته است؛ مساحت افزایش یافته عبارت است از ۲۵ میلیون کیلومتر مربع که یک برابر و نیم مساحت کشورهای مستعمره دار (۱۶/۵ میلیون) است. سه دولت در سال ۱۸۷۶ به کلی و چهارمی یعنی فرانسه تقریباً فاقد مستعمره بودند. مقارن سال ۱۹۱۴ این چهار دولت، مستعمراتی بدست آوردند که مساحت آن ۱۴/۱ میلیون کیلومتر مربع یعنی تقریباً یک برابر و نیم مساحت اروپا بود و جمعیت آن تقریباً به صد میلیون می رسد. ناموزونی در امر توسعه ی متصرفات مستعمراتی بسی عظیم است. مثلاً اگر کشورهای فرانسه، آلمان و ژاپن را که از لحاظ مساحت و جمعیت تفاوتشان چندان زیاد نیست با یکدیگر مقایسه کنیم، خواهیم دید که مستعمراتی که کشور اول بدست آورده است سه بار (از لحاظ مساحت) بیش از مستعمراتی است که کشور دوم و سوم جمعاً بدست آورده اند. ولی فرانسه از لحاظ میزان سرمایه ی مالی نیز در آغاز دوران مورد بحث شاید چند بار غنی تر از مجموع دو کشور آلمان و ژاپن بوده است. در این مورد شرایط جغرافیایی و غیره نیز علاوه بر شرایط صرفاً اقتصادی و براساس این شرایط، در وسعت متصرفات مستعمراتی تأثیر می بخشند.

هر قدر هم که فشار صنایع بزرگ و مبادله و سرمایه ی مالی طی ده ساله های اخیر در مورد همتراز نمودن جهان و برابر ساختن شرایط اقتصاد و زندگی کشورهای مختلف شدید بوده باشد، باز هم تفاوت موجوده اندک نیست و در بین شش کشور نام برده از یک طرف ما ناظر کشورهای سرمایه داری جوانی هستیم که با سرعت شگرفی در ترقی هستند (آمریکا، آلمان، ژاپن)؛ از طرف دیگر کشورهای سرمایه داری کهنسالی را می بینیم که سرعت ترقیشان در دوره ی اخیر بسی کندتر از کشورهای نام برده بوده است (فرانسه

و انگلستان) و بالاخره کشوری را می بینیم که از لحاظ اقتصادی از همه عقب مانده تر است (روسیه) و در آن می توان گفت شبکه ی بسیار انبوهی از مناسبات ما قبل سرمایه داری، امپریالیزم سرمایه داری نوین را در بر گرفته است.

متصرفات مستعمراتی دول معظم (به میلیون کیلومتر مربع و میلیون نفر سکنه)

جمع	کشورهای مستعمره دار		مستعمرات		جمع اراضی	
	۱۹۱۴	۱۹۱۴	۱۹۱۴	۱۸۷۶		
سکنه	کیلومتر مربع	سکنه	کیلومتر مربع	سکنه	کیلومتر مربع	
۴۴۰/۰	۳۳/۸	۴۶/۵	۰/۳	۳۹۳/۵	۳۳/۵	انگلستان
۱۶۹/۴	۳۲/۸	۱۳۶/۲	۵/۴	۳۳/۲	۱۷/۴	روسیه
۹۵/۱	۱۱/۱	۳۹/۶	۰/۵	۵۵/۵	۱۰/۶	فرانسه
۷۷/۲	۳/۴	۶۴/۹	۰/۵	۱۲/۳	۲/۹	آلمان
۱۰۶/۷	۹/۷	۹۷/۰	۹/۴	۹/۷	۰/۳	ایالات متحده
۷۲/۲	۰/۷	۵۳/۰	۰/۴	۱۹/۲	۰/۳	ژاپن
۹۱۰/۶	۸۱/۵	۴۳۷/۲	۱۶/۵	۵۲۳/۴	۶۵/۰	جمعاً شش دولت معظم
۴۵/۳	۹/۹					مستعمرات دولت های دیگر (ایتالیک، هلند و غیره).....
۳۱۱/۲	۱۴/۵					نیبه مستعمرات (پارس، چین، ترکیه).....
۲۸۹/۹	۲۸/۰					دیگر کشورها.....
۶۵۷/۰	۱۳۳/۹					جمع اراضی.....

ما در ردیف متصرفات مستعمراتی دول معظم مستعمرات جزئی کشورهای کوچکی را قرار دادیم که می توان گفت نزدیک ترین هدف «تجدید تقسیم» ممکن و محتمل مستعمرات است. این کشورهای کوچک اکثراً مستعمرات خود را فقط در نتیجه ی این امر می توانند حفظ کنند که بین کشورهای بزرگ تضاد منافع و اصطکاک و غیره ای وجود دارد که مانع حصول سازش درباره ی تقسیم غنیمت است. و اما در مورد کشورهای «نیمه مستعمره» باید گفت آن ها نمونه ای از آن شکل های انتقالی هستند که در تمام رشته های گوناگون طبیعت و جامعه مشاهده می شود. سرمایه ی مالی در کلیه ی مناسبات اقتصادی و کلیه ی مناسبات بین المللی آن چنان نیروی بزرگ و می توان گفت قاطعی است که حتی قادر است دولت هائی را هم که از کامل ترین استقلال سیاسی برخوردارند تابع خود سازد و واقعاً تابع می سازد؛ هم اکنون نمونه های آن را خواهیم دید. ولی بدیهی است برای سرمایه ی مالی از همه «راحت تر» و از همه پُر فایده تر آن چنان تابع نمودنی است که با از دست رفتن استقلال سیاسی کشورها و ملل تابعه توأم باشد. صفت مشخصه ی کشورهای نیمه مستعمره این است که از این لحاظ جنبه ی «حد وسط» را دارند. بدیهی است که مبارزه بر سر این کشورهای نیمه ی وابسته بخصوص در دوران سرمایه ی مالی که در آن باقی مانده جهان تقسیم شده بود می بایستی حدت یابد.

سیاست استعماری و امپریالیزم قبل از آخرین مرحله ی نوین سرمایه داری و حتی قبل از سرمایه داری نیز وجود داشته است. روم که بنای آن بر بردگی گذاشته شده بود سیاست استعماری را تعقیب می کرد و امپریالیزم را عملی می ساخت. ولی استدلال هائی «کلی» درباره ی امپریالیزم که در آن اختلاف

اساسی بین صورت بندی های اقتصادی- اجتماعی فراموش می شود یا تحت الشعاع قرار می گیرد، ناگزیر به پوچ ترین مبتذلات و گزافه گویی هائی نظیر مقایسه ی «روم کبیر با بریتانیای کبیر»^{*} مبدل می شود. حتی سیاست سرمایه داری استعماری مراحل پیشین سرمایه داری نیز با سیاست استعماری سرمایه مالی ماهیتاً تفاوت دارد.

خصوصیت اساسی سرمایه داری نوین عبارت است از سیادت اتحادیه های انحصاری کارفرمایان بزرگ. این انحصارها هنگامی که تمام منابع مواد خام در یک دست متمرکز می شود بیش از هر وقت پایدار و استوارند و ما دیدیم اتحادیه های بین المللی سرمایه داران با چه اشتیاقی مساعی خود را در این راه صرف می نمایند که هرگونه امکان رقابت را از حریف سلب نمایند و مثلاً اراضی دارای معادن آهن یا منابع نفت و غیره را خریداری کنند. داشتن مستعمره به تنهایی کامیابی انحصار را در مقابل هرگونه پیش آمدی که در مبارزه با رقیب رخ دهد کاملاً تضمین می نماید- حتی در مقابل این پیش آمد که حریف بخواهد به وسیله ی وضع قانون انحصار دولتی از خود دفاع کند. هر اندازه تکامل سرمایه داری عالی تر باشد، هر اندازه کمبود مواد خام شدیدتر احساس شود، هر اندازه رقابت و تلاش برای دستیابی به منابع مواد خام تمام جهان حادثر باشد به همان اندازه نیز مبارزه در راه بدست آوردن مستعمرات شدیدتر است.

*- (C. P. Lucas: «Greater Rome and Greater Britain», Oxf., ۱۹۱۲.) ک. پ. لوکاس: «روم کبیر و بریتانیای کبیر»، اکسفورد، سال ۱۹۱۲. -مترجم) یا (L. ... ۱۹۱۰ Earl of Cromer: «Ancient and modern imperialism») (کرومر: «امپریالیزم کهن و معاصر»، لندن، سال ۱۹۱۰. -مترجم)

شیلدر می نویسد: «می توان نظریه ای را مطرح ساخت که شاید برخی ها آن را نقیض گوئی پندارند و آن این که: ازدیاد نفوس در شهرها و صنایع به مراتب بیش تر امکان دارد که در آتیه ی کم و بیش نزدیک به مانع کمبود موادخام برای صنایع پرخورد کند تا به مانع کمبود مواد خواربار. «مثلاً کمبود چوب که روز به روز گران تر می شود و کمبود چرم و موادخام برای صنعت بافندگی به طور روزافزونی شدت می یابد. «اتحادیه های کارخانه داران می کوشند در مقیاس تمام اقتصاد جهانی بین کشاورزی و صنعت توازنی ایجاد کنند؛ به عنوان مثال می توان اتحادیه های بین المللی صاحبان کارخانه های نخ ریزی را در چند کشور از مهم ترین کشورهای صنعتی نام برد که از سال ۱۹۰۴ وجود دارد. سپس می توان اتحادیه های اروپائی صاحبان کارخانه های نخ ریزی را ذکر کرد که از روی نمونه ی اتحادیه ی اولی در سال ۱۹۱۰ تأسیس شده است»*.

البته رفورمیست های بورژوا و بین آن ها بخصوص کاتوستکیست های کنونی می کوشند از اهمیت این نوع واقعیات بکاهند و استادشان این است که مواد خام را «ممکن است» بدون سیاست استعماری «پُرخرج و خطرناک» در بازار آزاد بدست آورد و عرضه ی مواد خام را «ممکن است» به طور کلی از طریق بهبود «ساده» شرایط کشاورزی به میزان هنگفتی افزایش داد. ولی این استتادات جنبه ی دفاع از امپریالیزم و آرایش آن را دارد، زیرا در آن ها مهم ترین خصوصیت سرمایه داری نوین یعنی انحصارها فراموش می شود. بازار آزاد روز به روز بیش تر به حیطه ی گذشته می رود، سندیگاهها و تراست های انحصاری هر روز بیش تر عرصه را بر آن تنگ می کنند. و اما

* - شیلدر، کتاب نامبرده، ص ۳۸ - ۴۲.

بهبود «ساده‌ی» شرایط کشاورزی منجر به بهبود وضعیت توده‌ها و افزایش دستمزد و تقلیل سود می‌شود. آیا به جز مغز خیالباف رفورمیست‌های چرب زبان کجا می‌توان تراست‌هایی یافت که بتوانند به جای تصرف مستعمرات دربارہ‌ی وضع توده‌ها بیاندیشند؟

آن‌چه برای سرمایه‌ی مالی حائز اهمیت است تنها منابع مواد خام کشف شده نبوده بلکه منابعی که احتمال وجود آن‌ها می‌رود نیز هست، زیرا تکنیک با سرعت شگفت‌آوری در برابر چشم ما تکامل می‌یابد و زمینی که امروز بی‌مصرف است فردا در نتیجه‌ی کشف شیوه‌های جدید (بانک‌های بزرگ از این لحاظ می‌توانند هیئت مخصوصی از مهندسين و کارشناسان کشاورزی و غیره را برای اکتشاف گسیل‌دارند) و صرف سرمایه‌های هنگفت قابل استفاده شود. عین همین موضوع نیز در مورد اکتشافات مربوط به ثروت‌های زیرزمینی و شیوه‌های جدید برای تبدیل مواد خام و قابل استفاده نمودن آن و غیره صدق می‌نماید. تمایل ناگزیر سرمایه‌ی مالی به توسعه سرزمین اقتصادی و حتی به‌طور کلی به توسعه‌ی سرزمین از این‌جا سرچشمه می‌گیرد. همان‌گونه که تراست‌ها دارائی خود را با در نظر گرفتن تحصیل سودهای «ممکنه‌ی» آتی (نه فعلی) و با در نظر گرفتن نتایج آتی انحصار، دو سه برابر قیمت‌گذاری نموده به صورت سرمایه‌به‌جریان می‌اندازند، به همان‌گونه نیز سرمایه‌ی مالی به‌طور کلی، با در نظر گرفتن استفاده از منابع ممکنه‌ی مواد خام و از ترس این‌که مبادا در مبارزه‌ی سابعانه‌ای که هدفش تصرف آخرین قطعات مناطق تقسیم‌نشده‌ی جهان و یا تجدید تقسیم قطعات تقسیم‌شده است عقب بماند، می‌کوشد اراضی حتی المقدور بیش‌تری

را، هر نوع که باشد، در هر جا که باشد و به هر نحوی که باشد، به چنگ آورد.

سرمایه داران انگلیس با تمام قوا می کوشند تولید پنبه را در مستعمره ی خود - مصر رواج دهند- در سال ۱۹۰۴ از ۲/۳ میلیون هکتار اراضی زراعتی مصر ۰/۶ میلیون هکتار یعنی بیش از ربع آن به کشت پنبه اختصاص داشت. روس ها هم در مستعمره ی خود ترکستان همین عمل را انجام می دهند زیرا بدین طریق با سهولت بیش تری می توانند رقبای خارجی خود را بکوبند و منابع مواد خام را انحصار نمایند و تراست بافندگی کم هزینه تر و پرسودتری تشکیل دهند که تولید آن «مركب» و تمام مراحل تولید و تهیه ی محصولات پنبه را در یک دست متمرکز سازد.

منافع صدور سرمایه نیز کار را به تسخیر مستعمرات می کشاند، زیرا در بازار مستعمرات آسان تر می توان (و گاهی فقط در آن جا می توان) از طریق انحصار، رقیب را از سر راه دور و دریافت مواد خام را برای خود تأمین و «روابط» لازمه و غیره را استوار ساخت.

رو بنای غیراقتصادی که بر پایه ی سرمایه ی مالی نشو و نما می یابد و نیز سیاست و ایدئولوژی سرمایه ی مالی موجب تشدید کوشش برای تسخیر مستعمرات می گردد. هیلفردینگ به حق و به جا می گوید: «سرمایه ی مالی خواستار سیادت است نه آزادی.» و اما یکی از نویسندگان بورژوازی فرانسه، گویی افکار مذکور در فوق، سسیل رودس* را بسط و تکامل می دهد، می نویسد به علل اقتصادی سیاست استعماری کنونی، علل اجتماعی را نیز باید اضافه نمود. «در نتیجه ی بغرنج شدن روزافزون زندگی و دشواری هائی

* - رجوع شود به مقاله «درس های انقلاب» منتخب آثار تک جلدی ص ۳۰۱- مترجم

که نه تنها توده های کارگر، بلکه طبقات متوسط را نیز تحت فشار قرار می دهد، در تمام کشورهای مدنیت کهن یک «بی حوصلگی و عصبانیت و کینه ای روی هم انباشته شده که آرامش اجتماعی را تهدید می کند؛ برای آن انرژی مخصوصی که از سرچشمه ی طبقاتی معینی بیرون می جهد باید مورد استعمالی پیدا کرد و در خارج از کشور آن را به کار انداخت تا در داخل انفجار روی ندهد»*.

حال که از سیاست استعماری دوران امپریالیزم سرمایه داری سخن به میان آمد باید این نکته را نیز متذکر گردید که سرمایه ی مالی و سیاست بین المللی مربوط به آن که شامل مبارزه ی دول معظم در راه تقسیم اقتصادی و سیاسی جهان است، یک سلسله شکل های انتقالی وابستگی دولتی به وجود می آورد. صفت مشخصه ی این دوران تنها وجود دو گروه اصلی از کشورها یعنی گروه کشورهای مستعمره دار و گروه مستعمرات نیست، بلکه وجود شکل های گوناگونی از کشورهای وابسته نیز هست که در صورت ظاهر استقلال سیاسی دارند ولی عملاً در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند. ما به یکی از شکل ها یعنی نیمه ی مستعمره قبلاً اشاره کرده ایم و نمونه ی دیگر آن مثلاً آرژانتین است.

شولتسه گورنیتس در کتاب خود درباره ی امپریالیزم بریتانیا می نویسد: «آمریکای جنوبی و بخصوص آرژانتین آن، از لحاظ مالی چنان به لندن

* - «La France aux colonies» Wahl (وال: «فرانسه در مستعمرات» - مترجم) اقتباس از کتاب (Henri Russier: «Le partage de Océanie», P., ۱۹۰۵ p. ۱۶۵) (هانری روسیه: «تقسیم اقیانوسیه»، پاریس. مترجم)

وابسته است که آن را تقریباً باید مستعمره ی بازرگانی انگلیس نامید».*
 شیلدر با استفاده از گزارش هائی که کنسول اتریش- هنگری در بوننوس
 آیرس در سال ۱۹۰۹ فرستاده سرمایه هائی را که انگلستان در آرژانتین به
 کار انداخته است هشت میلیارد و سه چهارم میلیارد فرانک برآورد می نماید.
 تصور این موضوع دشوار نیست که سرمایه ی مالی انگلستان - و «دوست»
 وفادارش یعنی دیپلماسی- چه روابط محکمی با بورژوازی آرژانتین و با محافل
 اداره کننده ی کلیه ی شئون اقتصادی و سیاسی این کشور دارد.

پرتقال با وجود داشتن استقلال سیاسی باز با اندکی تفاوت، نمونه ای از
 همان شکل وابستگی مالی و دیپلماتیک را به ما نشان می دهد. پرتقال
 کشوری است مستقل و دارای حق حاکمیت ولی عملاً از هنگام جنگ بر سر
 جانشینی سلطنت اسپانیا (۱۷۰۱-۱۷۱۴) یعنی بیش از ۲۰۰ سال است
 تحت الحمایه ی انگلستان می باشد. انگلستان از این کشور و مستعمرات آن
 به خاطر تحکیم موقعیت خویش در مبارزه با دشمنان خود یعنی اسپانیا و
 فرانسه دفاع می کرد و در عوض مزایای بازرگانی و شرایط بهتری را برای
 صدور کالا و بخصوص برای صدور سرمایه به پرتقال و مستعمرات آن
 بدست می آورد و امکان می یافت از بنادر و جزائر پرتقال و سیم های مخابراتی
 آن و غیره و غیره استفاده نماید** . این قبیل مناسبات همیشه بین هر یک از

* Schulze-Gaevernitz: „Britischer Imperialismus und englischer Freihandel zu Beginn des ۲۰-ten Jahrhunderts“ Lpz. (شولسته گورنیتس: «امپریالیزم بریتانیا و آزادی بازرگانی انگلیس در آغاز سده ی بیستم»، لایپزیک، سال ۱۹۰۶، ص- ۳۱۸. مترجم) عین همین مطلب را می گوید: Sartorius. Waltershausen: „Das volkswirtschaftliche System der Kapitalanlage im Auslande, Berlin, ۱۹۰۷, S. ۴۶. (سارتوریوس فن- والتزسهائوزن: «سیستم اقتصاد مالی سرمایه گذاری در خارجه»، برلن، سال ۱۹۰۷، ص- ۴۶. مترجم).
 ** - شیلدر، نگارش نام برده، جلد ۱، ص- ۱۶۰ تا ۱۶۱.

دول بزرگ و کوچک وجود داشته است ولی در دوران امپریالیزم سرمایه‌داری به صورت یک سیستم همگانی در می‌آید و به مثابه ی جزئی از کل وارد مجموعه ی مناسبات مربوط به «تقسیم جهان» می‌گردد و به حلقه هائی از زنجیر معاملات سرمایه ی مالی جهان مبدل می‌شود.

برای این که مسأله ی تقسیم جهان را به سرانجام خود برسانیم، باید نکته‌ی زیرین را نیز متذکر گردیم. تنها مطبوعات آمریکا و انگلستان نبودند که اولی پس از جنگ اسپانیا و آمریکا و دومی پس از جنگ انگلستان و بونرها، مسأله ی تقسیم جهان را، در آخرین سال های قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، کاملاً آشکار و صریح مطرح می نمودند و تنها مطبوعات آلمان که با «حقد و حسدی» بیش از همه «امپریالیزم بریتانیا» را تحت نظر داشتند، نبودند که این موضوع را منظمأ مورد ارزیابی قرار می دادند. در مطبوعات بورژوازی فرانسه نیز این مسأله به حد کافی یعنی در حدودی که از نقطه نظر بورژوازی امکانپذیر است، صریح و وسیع مطرح شده بود. در این باره به دريو مورخ استناد می‌جوئیم که در کتاب خود موسوم به: «مسائل سیاسی و اجتماعی در پایان قرن نوزدهم» در فصل مربوط به «دول معظم و تقسیم جهان» چنین می‌نویسد: «در جریان سال های اخیر تمام مناطق آزاد زمین به استثنای چین از طرف دول اروپا و آمریکای شمالی اشغال شده است. در این زمینه تا کنون چند تصادم و تغییر و تبدیل نفوذ روی داده که خود پیش درآمد انفجارهای دهشتناک تری در آینده ی نزدیک است. زیرا باید شتاب نمود: دولی که خود را تأمین نکرده اند، دستخوش این خطرند که سهم خود را دریافت نکنند و در آن بهره برداری عظیم از کره ی ارض که یکی از مهم ترین پدیده های قرن آینده (یعنی قرن بیستم) خواهد بود، شرکت نوزند. به همین جهت بود که تمام

اروپا و آمریکا در سال های اخیر در تب و تاب توسعه طلبی مستعمراتی یعنی «امپریالیزم» که جالب توجه ترین صفت مشخصه پایان قرن نوزدهم است می سوختند.» سپس نویسنده چنین اضافه می کند: «در این جریان تقسیم جهان، در این تلاش دیوانه وار برای دست یافتن به گنج ها و بازارهای بزرگ جهان، نیروی نسبی امپراطوری هائی که در این قرن یعنی قرن نوزدهم تشکیل شده اند بهیچوجه با موقعیتی که دول تشکیل دهنده این امپراطوری ها در اروپا اشغال می نمایند مطابقت ندارد. دولی که در اروپا تفوق دارند و تعیین کننده مقدرات آنند عین همین تفوق را در تمام جهان دارا نیستند. و چون قدرت مستعمراتی و امید تصاحب ثروت هائی، که هنوز به حساب نیامده است، مسلماً در نیروی نسبی دول اروپائی انعکاس خواهد بخشید، لذا مسأله ی مستعمرات و اگر خواسته باشید «امپریالیزم»- که هم اکنون نیز شرایط سیاسی خود اروپا را تغییر داده است، در آتیه بیش از پیش این شرایط را تغییر خواهد داد.»*

۷- امپریالیزم به مثابه مرحله ی خاصی از سرمایه داری

اکنون باید بگوشیم نتیجه گیری های معینی نموده و مطالبی که فوقاً درباره ی امپریالیزم گفته شده است تلخیص نماییم. امپریالیزم به طور کلی در نتیجه ی تکامل سرمایه داری و ادامه ی مستقیم خواص اساسی آن به وجود آمده است. ولی سرمایه داری در مرحله ی معینی از تکامل خود و آن هم در مدارج بسیار عالی تکامل خود به امپریالیزم سرمایه داری مبدل شد و این هنگامی است که

* - «Problèmes politiques et sociaux» J. E. Driault (ژ. ا. دریو: «مسائل سیاسی و اجتماعی»، پاریس، سال ۱۹۰۷ ص- ۲۹۹- مترجم).

بعضی از خواص اساسی سرمایه داری به نقیض خود بدل می شوند و در تمام جهات علانمی به وجود می آید و مشاهده می گردد که مختص دوران انتقال از سرمایه داری به نظام اجتماعی-اقتصادی عالی تری است. آن چه از نظر اقتصادی در این جریان جنبه ی اساسی دارد عبارت است از تبدیل رقابت آزاد سرمایه داری به انحصارهای سرمایه داری رقابت آزاد خصوصیت اساسی سرمایه داری و به طور کلی تولید کالانی است؛ انحصار مستقیماً نقیض رقابت آزاد است. ولی پدیده ی اخیر در برابر چشم ما تدریجاً به انحصار بدل شد، بدین طریق که تولید بزرگ را به وجود آورد و تولید کوچک را از میدان بدر کرد، تولید بزرگ را به بزرگ ترین تولید مبدل نمود و تمرکز تولید و سرمایه را بدان جا رساند که از آن انحصار به وجود آمد و هم اکنون نیز به وجود می آید: کارتل ها، سندیکاها، تراست ها و سرمایه ی یک چند ده بانکی که با آن ها درهم آمیخته با میلیاردها سروکار دارند. در عین حال انحصارها که از درون رقابت آزاد پدید می آیند، این رقابت را از بین نبرده بلکه مافوق آن و به موازات آن زندگی می نمایند و بدین طریق یک سلسله ی تضادهای بسیار حاد و پُرشدت و اصطکاک ها و تصادماتی را به وجود می آورند. انحصار عبارت است از انتقال از سرمایه داری به نظامی عالی تر.

اگر خواسته باشیم تعریف حتی المقدور کوتاه تری برای امپریالیزم بنمائیم باید بگوئیم امپریالیزم مرحله ی انحصاری سرمایه داری است. یک چنین تعریفی مهم ترین نکات را دربر دارد، زیرا از یک طرف سرمایه ی مالی عبارت است از درهم آمیختن سرمایه ی چند بانک از بزرگ ترین بانک های انحصاری با سرمایه ی اتحادیه های انحصاری کارخانه داران، از طرف دیگر تقسیم جهان عبارت است از پایان آن سیاست استعماری که بلامانع در مناطقی

که از طرف هیچ دولت سرمایه داری اشغال نشده بود بسط می یافت و انتقال به سیاست استعماری تصاحب انحصاری سرزمین هائی از جهان که کاملاً تقسیم شده است.

ولی تعاریف بسیار کوتاه گرچه فهم مطلب را آسان می کنند، زیرا نکات عمده را تلخیص می نمایند، مع الوصف کافی نیستند، چون که باید خصوصیات بسیار مهم پدیده ای را که به تعریف احتیاج دارد از آن ها بیرون کشید بنابراین این با در نظر گرفتن اهمیت مشروط و نسبی تمام تعریف های کلی که هرگز نمی توانند روابط همه جانبه ی یک پدیده را در تمام سیر تکامل آن دربر گیرند- باید برای امپریالیزم آن چنان تعریفی نمود که متضمن پنج علامت زیرین آن باشد: ۱) تمرکز تولید و سرمایه که به آن چنان مرحله ی عالی تکامل رسیده که انحصار هائی را که در زندگی اقتصادی نقش قاطعی بازی می کنند به وجود آورده است؛ ۲) درهم آمیختن سرمایه ی بانکی با سرمایه ی صنعتی و ایجاد الیگارشلی مالی بر اساس این «سرمایه ی مالی»؛ ۳) صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است اهمیتی بسیار جدی کسب می نماید؛ ۴) اتحادیه های انحصاری بین المللی سرمایه دارانی که جهان را تقسیم نموده اند پدید می آید و ۵) تقسیم ارضی جهان از طرف بزرگ ترین دول سرمایه داری به پایان می رسد. امپریالیزم آن مرحله ای از تکامل سرمایه داری است که در آن انحصارها و سرمایه ی مالی سیادت بدست آورده، صدور سرمایه اهمیت فوق العاده ای کسب نموده و تقسیم جهان از طرف تراست های بین المللی آغاز گردیده و تقسیم تمام اراضی جهان از طرف بزرگ ترین کشورهای سرمایه داری به پایان رسیده است.

ما ذیلاً خواهیم دید اگر تنها مفاهیم اساسی صرفاً اقتصادی امپریالیزم را (که به تعریف مزبور محدود می شود) در نظر نگرفته، بلکه موقعیت تاریخی مرحله ی فعلی سرمایه داری را نسبت به سرمایه داری به طور کلی و یا رابطه ی امپریالیزم را با دو جریان اساسی در جنبش کارگری در نظر گیریم- چگونه می توان و باید امپریالیزم را به طور دیگری تعریف نمود. ولی اکنون باید متذکر شویم که امپریالیزم به مفهوم مذکور بدون شک مرحله ی خاصی از تکامل سرمایه داری است. برای این که خواننده بتواند تصور حتی الامکان مستدل تری از امپریالیزم داشته باشد ما عمداً سعی کرده ایم هر چه ممکن است اظهار نظر بیش تری از اقتصاد دانان پورژوازی که مجبورند واقعیات کاملاً مسلم اقتصادیات نوین سرمایه داری را اعتراف نمایند- نقل کنیم. به همین منظور نیز آمار مفصلی ذکر گردیده که امکان می دهد به این نکته پی برده شود که سرمایه ی مالی و غیره تا چه درجه ای نشوونما یافته و تبدیل کمیت به کیفیت یعنی انتقال سرمایه داری تکامل یافته به امپریالیزم در چه چیز بخصوصی متظاهر شده است. البته حاجتی به ذکر این نکته نیست که در طبیعت و جامعه هر حد و مرزی مشروط و متغیر است و مثلاً نابخردانه است هر آینه در اطراف این موضوع بحث شود که آیا استقرار «نهانی» امپریالیزم به کدام سال یا کدام ده ساله ای مربوط است.

ولی درباره ی تعریف امپریالیزم قبل از همه باید به کارل کانوتسکی تنورسین عمده ی مارکسیست در دوران به اصطلاح انترناسیونال دوم یعنی دوران ۲۵ ساله ۱۸۸۹-۱۹۱۴ به بحث پرداخت. کانوتسکی با ایده های اساسی تعریفی که ما درباره ی امپریالیزم نموده ایم هم در سال ۱۹۱۵ و هم حتی قبل از آن یعنی در نوامبر ۱۹۱۴ با قطعیت تمام مخالفت کرده و اظهار

داشته است امپریالیزم را نباید «فاز» یا مرحله ای از اقتصاد بدانیم بلکه امپریالیزم سیاست و آن هم سیاست معینی است که سرمایه ی مالی آن را «مرجح» می شمرد؛ امپریالیزم را نمی توان با «سرمایه داری کنونی» «همانند» دانست؛ اگر بخواهیم از امپریالیزم «تمام پدیده های سرمایه داری کنونی» یعنی کارتل ها، حمایت گمرکی، سیادت فینانسیست ها و سیاست استعماری- را درک نماییم آنگاه موضوع ضرورت امپریالیزم برای سرمایه داری تبدیل به یک «مترادف گویی کاملاً بی مزه ای» می گردد، زیرا در آن صورت «طبیعی است که امپریالیزم برای سرمایه داری ضرورت حیاتی دارد» و قس علیهذا. اگر هم چنین تعریفی را که کائوتسکی برای امپریالیزم کرده و مستقیماً بر ضدماهیت ایده هائی است که از طرف ما تشریح شده است- در این جا نقل نماییم، آنگاه فکر وی را با منتهای دقت بیان کرده ایم (زیرا کائوتسکی از اعتراضات اردوگاه مارکسیست های آلمانی که طی سال های مدید از یک چنین ایده هائی پیروی می کردند آگاه بود و آن را اعتراضات جریان معینی در مارکسیزم می دانست).

تعریف کائوتسکی چنین است:

«امپریالیزم محصول سرمایه داری صنعتی دارای تکامل عالی و عبارت است از تمایل هر یک از دول سرمایه دار صنعتی به الحاق مناطق هر چه وسیع تر زراعتی (تکیه روی کلمه از کائوتسکی است) یا تابع نمودن آن ها به خود بدون توجه به این که چه ملت هائی در آن ها سکونت دارند.»*

این تعریف مطلقاً به هیچ دردی نمی خورد زیرا به طور یک طرفه یعنی خودسرانه تنها مسأله ی ملی را متمایز می نماید (گرچه این مسأله خواه

* - «die Neue Zeit»، سال ۱۹۱۴، شماره ۲، جلد ۳۲، ص ۹۰۹ مورخه ۱۱ سپتامبر، سال ۱۹۱۴؛ رجوع شود به شماره ۲، سال ۱۹۱۵، ص-۱۰۷ و صفحات بعدی.

به خودی خود و خواه از لحاظ رابطه اش با امپریالیزم حائز نهایت اهمیت است) و خودسرانه و نادرست آن را فقط با سرمایه ی صنعتی کشورهایی که کشورهای دیگر را به خود ملحق می کنند، مربوط می سازد و با همان خودسری و نادرستی موضوع الحاق مناطق زراعتی را به میان می کشد.

امپریالیزم عبارت است از تمایل به الحاق اراضی دیگران- این است خلاصه ی قسمت سیاسی تعریف کائوتسکی. این صحیح ولی بی نهایت ناقص است، زیرا امپریالیزم از نقطه نظر سیاسی به طور کلی عبارت است از تمایل به اعمال زور و ارتجاع. ولی آن چه در این جا مورد توجه ماست جنبه ی اقتصادی مسأله است که خود کائوتسکی در تعریف خود، آن را مطرح کرده است. نادرستی هائی که در تعریف کائوتسکی وجود دارد به عیان دیده می شود. آن چه صفت مشخصه ی امپریالیزم را تشکیل می دهد اتفاقاً سرمایه ی صنعتی نبوده، بلکه سرمایه ی مالی است. تصادفی نیست که در فرانسه تکامل بسیار سریع سرمایه ی مالی که با تضعیف سرمایه ی صنعتی توأم بود، درست همان عاملی بود که از سال های هشتاد قرن گذشته موجب تشدید فوق العاده سیاست الحاق طلبی (استعماری) گردید. آن چه صفت مشخصه ی امپریالیزم را تشکیل می دهد اتفاقاً تنها تمایل به الحاق مناطق زراعتی نبوده بلکه تمایل به الحاق صنعتی ترین مناطق نیز هست (اشتهای آلمان برای بلعیدن بلژیک، و اشتهای فرانسوی ها برای بلعیدن لورن) زیرا اولاً به پایان رسیدن تقسیم جهان مجبور می کند هنگام تجدید تقسیم به هر زمینی دست دراز شود؛ ثانیاً آن چه برای امپریالیزم جنبه ی اساسی دارد مسابقه ی چند دولت بزرگ برای احراز سیادت یعنی اشغال اراضی است که بیش تر از لحاظ تضعیف دشمن و منزلزل ساختن سیادت او انجام می یابد تا منافع مستقیم خویش (بلژیک برای

آلمان بخصوص از لحاظ تکیه گاهی بر ضد انگلستان و بغداد برای انگلستان از لحاظ تکیه گاهی بر ضد آلمان و غیره اهمیت دارد).

کائوتسکی به ویژه - و به کرات - به انگلیسی ها استناد می جوید که گویا معنایی را که از نظر صرفاً سیاسی برای کلمه ی امپریالیزم قائل شده اند با مفهومی که کائوتسکی قائل شده مطابقت دارد. هوبسن انگلیسی را بر داریم.

در کتاب «امپریالیزم» وی منتشره در سال ۱۹۰۲ چنین می خوانیم:

«وجه تمایز امپریالیزم نوین با کهن اولاً این است که امپریالیزم نوین تنوری و پراتیک چند امپراطوری را که با یکدیگر در مسابقه هستند و همه برای توسعه طلبی سیاسی و تحصیل سود بازرگانی حرص و ولع یکسانی دارند. جایگزین تمایلات یک امپراطوری رشد یابنده ی واحد می نماید؛ ثانیاً این وجه تمایز عبارت است از سیادت منافع مالی یا منافع مربوط به سرمایه گذاری - بر منافع بازرگانی»*.

ما می بینیم کائوتسکی در استنادی که به طور کلی به تمام انگلیس ها می نماید در حقیقت امر بهیچوجه محق نیست (او فقط می تواند به امپریالیست های مبتذل انگلستان یا به مدافعین آشکار امپریالیزم استناد ورزد). ما می بینیم کائوتسکی که مدعی است به دفاع از مارکسیزم ادامه می دهد عملاً نسبت به هوبسن سوسیال لیبرال گامی به پس نهاده است، زیرا هوبسن به شیوه ی صحیح تری دو خصوصیت «تاریخی - مشخص» امپریالیزم کنونی را در نظر می گیرد (کائوتسکی اتفاقاً در تعریف خود خصوصیات تاریخی - مشخص را مورد استهزاء قرار می دهد!): (۱) رقابت چند امپریالیزم و (۲) تفوق فینانسیست بر تاجر. ولی اگر به طور عمده منظور، الحاق کشور

* - ۱۹۰۲, p. ۳۲۴, L., „Imperialism“ Hobson: (هوبسن: «امپریالیزم»، لندن، سال ۱۹۰۲، ص-۳۲۴، مترجم)

زراعتی از طرف کشور صنعتی باشد، آنگاه نقش عمده از آن تاجر خواهد بود.

تعریف کائوتسکی نه تنها نادرست و غیرمارکسیستی است، بلکه علاوه بر آن پایه‌ی سیستم تام و تمامی از نظریاتی است که از هر جهت، هم با تئوری و هم با پراتیک مارکسیستی مغایرت دارد. در این باره بعداً نیز سخن خواهیم گفت. جروبوتسکی که کائوتسکی درباره‌ی کلمات راه انداخته است به کلی بی‌معناست. او می‌گوید: آیا مرحله‌ی نوین سرمایه‌داری را باید امپریالیزم نامید یا مرحله‌ی سرمایه‌ی ملی. هر نامی می‌خواهید به آن بدهید، این موضوع علی‌السویه است. اصل مطلب در این است که کائوتسکی سیاست امپریالیزم را از اقتصاد آن جدا می‌کند، بدین طریق که الحاق طلبی را سیاستی می‌خواند که سرمایه‌ی مالی آن را «مرجح» می‌شمرد و سیاست بورژوازی دیگری را در مقابل آن قرار می‌دهد که گویی وجود آن بر همان پایه‌ی سرمایه‌ی مالی امکان‌پذیر است. نتیجه‌چنین می‌شود که انحصارها از لحاظ اقتصادی با سیاستی که شیوه‌ی عمل آن جنبه‌ی انحصاری و اعمال زور و اشغالگری نداشته باشد همسازند. نتیجه‌چنین می‌شود که تقسیم ارضی جهان، که اتفاقاً در عصر سرمایه‌ی مالی به پایان رسیده و مبنای آن است که به شکل‌های کنونی مسابقه‌ی بین بزرگ‌ترین دولت‌های سرمایه‌داری جنبه‌ی خاصی می‌دهد، با سیاست غیرامپریالیستی همساز است. بدین طریق به جای این که عمق اساسی‌ترین تضادهای مرحله‌ی نوین سرمایه‌داری آشکار شود این تضادها پرده‌پوشی می‌گردد و از حدتشان کاسته می‌شود و به جای مارکسیزم-رفورمیزم بورژوازی حاصل می‌آید.

کائوتسکی با کونف مدافع آلمانی امپریالیزم و الحاق طلبی که به شیوه ای مبتذل و وقیحانه استدلال می نماید به جروبحث می پردازد. کونف می گوید: امپریالیزم- سرمایه داری معاصر است؛ تکامل سرمایه داری ناگزیر است و جنبه ی مترقی دارد؛ پس امپریالیزم مترقی است؛ پس باید در مقابل امپریالیزم جبهه به زمین سائید و آن را ثنا خواند! این شبیه به آن کاریکاتوری است که ناردنیک ها در سال های ۱۸۹۴-۱۸۹۵ علیه مارکسیست های روس رسم می کردند، بدین معنی که: اگر مارکسیست ها سرمایه داری را در روسیه ناگزیر و مترقی می دانند، در این صورت باید دکانی باز کنند و به رواج سرمایه داری مشغول گردند. کائوتسکی معترضانه به کونف می گوید: خیر، امپریالیزم سرمایه داری معاصر نیست، بلکه فقط یکی از اشکال سیاست سرمایه داری کنونی است و ما می توانیم و باید بر ضد این سیاست، بر ضد امپریالیزم و بر ضد الحاق طلبی و غیره مبارزه کنیم.

این اعتراض خیلی ظاهر حق به جانبی دارد ولی در عمل برابر است با موعظه ی آشتی با امپریالیزم منتها به شکل ظریف تر و پوشیده تر (و به همین جهت خطرناک تر)، زیرا، «مبارزه ی» با سیاست تراست ها و بانک ها به شکلی که دست به ترکیب پایه های اقتصاد تراست ها و بانک ها نخورد، چیزی نیست جز رفورمیزم و پاسیفیزم بورژوازی و خیرخواهی های مشفقانه و معصوماته. نادیده گرفتن اساسی ترین تضادها و فراموش نمودن مهم ترین آن ها به جای آشکار ساختن تمام عمق تضادها- چنین است تنوری کائوتسکی که هیچ وجه مشترکی با مارکسیزم ندارد. و بدیهی است که یک چنین «تنوری» فقط به کار دفاع از ایده ی وحدت با کونف ها می خورد!

کانوتسکی می نویسد: «از نقطه نظر صرفاً اقتصادی بعید نیست که سرمایه داری فاز جدید دیگری را هم طی کند که عبارت است از منتقل شدن سیاست کارتل ها به صحنه ی سیاست خارجی یا فاز اولترا امپریالیزم» * یعنی مافوق امپریالیزم و اتحاد امپریالیزم های تمام جهان به جای مبارزه با یک دیگر، این فاز عبارت است از موقوف شدن جنگ ها در دوران سرمایه داری و «بهره برداری مشترک از جهان به توسط یک سرمایه ی مالی که در مقیاس بین المللی متحد شده باشد» **.

ما در پانین مجبوریم روی این «تنوری اولترا امپریالیزم» تأمل نماییم تا مغایرت قطعی و مسلم آن را با مارکسیزم به تفصیل نشان دهیم. همین جا نیز ما باید به موجب طرح کلی این رساله به آمارهای اقتصادی دقیقی مراجعه نماییم که به این مسأله مربوط است. آیا «از نقطه ی نظر صرفاً اقتصادی» «اولترا امپریالیزم» امکان پذیر است یا این که این موضوع اولترا مزخرف است؟

اگر منظور از ذکر نقطه نظر صرفاً اقتصادی، تجرید «صرف» باشد آنگاه تمام آن چه را که می توان گفت به این تز خلاصه می شود: تکامل به سوی انحصارها می رود و بنابر این به یک انحصار جهانی و یک تراست جهانی منجر خواهد شد. این موضوع مسلم است ولی در عین حال کاملاً بی معنا و نظیر این تعریف است که می گوید «تکامل» به سوی تولید مواد غذایی در لابراتوارها «می رود». از این لحاظ «تنوری» اولترا امپریالیزم به همان درجه بی معناست که «تنوری اولترا کشاورزی».

* - «Die Neue Zeit»، سال ۱۹۱۴، شماره ۲ (جلد ۳۲)، ص ۹۲۱، مورخه ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۴؛ مراجعه شود به شماره ۲، سال ۱۹۱۵، ص-۱۰۷ و صفحات بعدی.

** - «Die Neue Zeit»، سال ۱۹۱۵، شماره ۱، ص-۱۴۴، مورخه ۳۰ آوریل ۱۹۱۵.

ولی اگر شرایط «صرفاً اقتصادی» دوران سرمایه ی مالی را به مثابه دوران تاریخی مشخصی که به آغاز قرن بیستم مربوط است، در نظر گیریم، آنگاه بهترین پاسخ به تجزیه‌های بی روح «اولترا امپریالیزم» (یعنی همان تجزیه‌هایی که منحصراً به ارتجاعی‌ترین مقصود، یعنی انحراف توجه از عمق تضادهای موجوده، خدمت می‌کند) این خواهد بود که واقعیت اقتصادی مشخص اقتصاد جهانی کنونی را در مقابل آن‌ها قرار دهیم. استدلالات کاملاً بی‌معنای کاتوتسکی درباره ی اولترا امپریالیزم، ضمناً مشوق آن فکر سراپا اشتباه‌آمیزی است که آب به آسیاب مدافعین امپریالیزم می‌ریزد؛ این فکر حاکی از آن است که گویا سیادت سرمایه ی مالی موجب تضعیف ناموزونی‌ها و تضادهای موجوده در درون اقتصاد جهانی می‌گردد و حال آن‌که این سیادت عملاً موجب تشدید این عوامل می‌شود.

ر. کالور در رساله ی کوچک خود موسوم به «مقدمه ای درباره ی اقتصاد جهانی»^{*} کوششی به عمل آورده است تا از مهم‌ترین مدارک صرفاً اقتصادی که تصور مشخصی از مناسبات متقابل موجوده در اقتصاد جهانی، در سرحد بین قرن نوزدهم و بیستم بدست می‌دهد- نتیجه‌گیری نماید. او جهان را به پنج «بخش عمده اقتصادی» تقسیم می‌کند: (۱) بخش اروپای وسطی (شامل تمام اروپا به جز روسیه و انگلستان)؛ (۲) بخش انگلستان؛ (۳) بخش روسیه؛ (۴) بخش آسیای خاوری و (۵) بخش آمریکا. ضمناً مستعمرات را جزو «بخش‌های» دولت‌هایی که این مستعمرات به آن‌ها تعلق دارند محسوب می‌نماید و چند کشور را هم که بین بخش‌ها تقسیم نشده‌اند نظیر ایران،

R. Calwer: „Einführung in die Weltwirtschaft“ Brl. ۱۹۰۶ -*

افغانستان، عربستان در آسیا و مراکش و حبشه در آفریقا و غیره را «کنار می گذارد».

اینک خلاصه ای از پیکره های اقتصادی که نامبرده درباره ی این بخش ها ذکر می کند: (رجوع شود به جدول در صفحه ی بعد)

ما در این جا سه بخش می بینیم که در آن سرمایه داری در مدارج عالی تکامل است (هم طرق ارتباطی، هم بازرگانی و هم صنایع در این بخش ها فوق العاده تکامل یافته است): بخش اروپای وسطی، بریتانیا، آمریکا. در بین آن ها سه کشور بر جهان سیادت می نمایند: آلمان، انگلستان و ایالات متحده ی آمریکا. مسابقه ی امپریالیستی و مبارزه بین آن ها به علت این که آلمان منطقه ی کوچک و مستعمرات کمی در اختیار دارد فوق العاده حدت یافته است؛ تشکیل «اروپای وسطی» امری است مربوط به آینده و در جریان یک مبارزه ی شدید به وجود خواهد آمد.

عجالتاً صفت مشخصه ی تمام اروپا پراکندگی سیاسی آن است. برعکس در بخش انگلستان و آمریکا مرکزیت سیاسی در مدارج عالی است ولی بین مستعمرات پهناور اولی و مستعمرات ناچیز دومی تفاوت فاحشی وجود دارد. سرمایه داری در مستعمرات تازه رو به توسعه گذارده است. مبارزه بر سر آمریکای جنوبی روز به روز حدت بیش تری می یابد.

بخش های عمده ی اقتصاد جهانی	مساحت	سکنه	راه های ارتباطی		بازرگانی	صنایع		
			ناوگان پتزرگانی (به میلیون تن)	مجموع صادرات و واردات (به میلیارد مارک)		استخراج سنگ زغال سنگ (به میلیون تن)	استخراج چدن (به میلیون تن)	تعداد دوگ ها در صنایع نخبیاف (به میلیون)
(۱) اروپای وسطی	۲۷/۶ *(۲۳/۶)	۳۸۸ *(۱۴۶)	۲۰۴	۸	۴۱	۲۵۱	۱۵	۲۶
(۲) بریتانیا	۲۸/۹ *(۲۸/۶)	۳۹۸ *(۳۵۵)	۱۴۰	۱۱	۲۵	۲۴۹	۹	۱۵
(۳) روسیه	۲۲	۱۳۱	۶۳	۱	۳	۱۶	۳	۷
(۴) آسیای خاوری	۱۲	۳۸۹	۸	۱	۲	۸	۰/۰۲	۲
(۵) آمریکا	۳۰	۱۴۸	۳۷۹	۶	۱۴	۲۴۵	۱۴	۱۹

*- در پراکنشها مساحت و سکنه ی مستعمرات ذکر شده است.

در دو بخش تکامل سرمایه داری ضعیف است: بخش روسیه و آسیای خاوری. در بخش اول تراکم جمعیت بسیار ضعیف و در بخش دوم بسیار قوی است؛ در اولی مرکزیت سیاسی عظیمی وجود دارد و دومی فاقد آن است. تقسیم چین را تازه شروع کرده اند و مبارزه بین ژاپن و ایالات متحده و کشورهای دیگر برای دست یافتن به آن روز به روز بیش تر حدت می یابد.

افسانه‌ی سفیهانه‌ی کانوتسکی را درباره‌ی اولترا امپریالیزم «مسالمت آمیز» با این واقعیت یعنی با این تنوع عظیم شرایط اقتصادی و سیاسی، با این عدم تطابق فوق العاده‌ی که در سرعت رشد کشورهای گوناگون و غیره وجود دارد و با این مبارزه‌ی سبانه‌ی که بین دولت‌های امپریالیستی می‌شود- مقایسه کنید. مگر این کوشش مرتجعانه‌ی یک خرده بورژوازی واهمه زده برای گریز از یک واقعیت مخوف نیست؟ مگر کارتل‌های بین‌المللی که کانوتسکی آن‌ها را نطفه‌های «اولترا- امپریالیزم» تصور می‌کند (همانگونه که تولید قرص دارو در لابراتوار را «می‌توان» نطفه‌ی اولترا- کشاورزی نامید) نمونه تقسیم و تجدید تقسیم جهان و انتقال از تقسیم مسالمت آمیز به تقسیم غیرمسالمت آمیز و بالعکس را به ما نشان نمی‌دهد؟ مگر سرمایه‌ی مالی آمریکا و کشورهای دیگر، که با شرکت آلمان تمام جهان را از طریق مسالمت آمیز مثلاً در شرکت بین‌المللی ریل یا در تراست بین‌المللی کشتیرانی بازرگانی تقسیم کرده بود، اکنون جهان را براساس تناسب جدید نیروها که از طریق به کلی غیرمسالمت آمیز تغییر می‌نماید- تجدید تقسیم نمی‌کند؟

سرمایه‌ی مالی و تراست اختلاف بین سرعت تکامل رشته‌های گوناگون اقتصاد جهانی را کاهش نداده بلکه آن را شدت می‌دهند. و حال که تناسب

نیروها تغییر می نماید، در این صورت در دوران سرمایه داری چه وسیله ای جز نیرو می تواند تضاد را حل کند؟ آمار مربوط به راه های آهن مدارک فوق العاده دقیقی را درباره ی سرعت های مختلط رشد سرمایه داری و سرمایه ی مالی در تمام اقتصاد جهانی در اختیار ما می گذارد*. طی یکی دو، ده ساله ی اخیر توسعه ی امپریالیستی طول راه های آهن بدین طریق انجام گرفته است:

راه های آهن (به هزار کیلومتر)					
			۱۹۱۳		۱۸۹۰
	+		۳۴۶		۲۲۴
	+۱۲۲				اروپا.....
	+۱۴۳		۴۱۱		ایالات متحده آمریکا
	+۱۲۸		۲۱۰		همه مستعمرات
+۲۲۲	+۹۴	۳۴۷	۱۳۷	۱۲۵	دولت های مستقل و نیه مستقل آسیا و آمریکا.....
			۱۱۰۴		جمع.....

بنابر این سیر توسعه ی راه های آهن در مستعمرات و کشورهای مستقل (و نیمه مستقل) آسیا و آمریکا از همه جا سریع تر بوده است. به طوری که می دانیم سرمایه ی مالی ۴ الی ۵ کشور از بزرگ ترین کشورهای سرمایه داری در این بخش ها سیادت و حکمفرمائی کامل دارد. ساختمان دویست هزار کیلومتر راه آهن جدید در مستعمرات و کشورهای دیگر آسیا و آمریکا به معنای سرمایه گذاری جدیدی به مبلغ متجاوز از ۴۰ میلیارد مارک

* - Stat. Jahrbuch für das deutsche Reich, ۱۹۱۵; Archiv für Eisenbahn-wesen ۱۸۹۲ (سالنامه ی آمار دولت آلمان، سال ۱۹۱۵؛ آرشیو راه آهن، سال ۱۸۹۲ - مترجم)؛ خصوصیات چندی که به تقسیمات راه های آهن میان مستعمرات کشورهای گوناگون در جریان سال ۱۸۹۰ مربوط است، ناگزیر به طور تقریب تعیین گشته است.

با شرایط فوق العاده سودمند و تضمین های مخصوصی از لحاظ بهره دهی و دریافت سفارشی پُرسود برای کارخانه های فولادریزی و غیره و غیره است. سرمایه داری سریع تر از همه در مستعمرات و کشورهای ماوراء اقیانوس تکامل می یابد. در بین آن ها دول امپریالیستی جدیدی پدید می آیند (ژاپن). مبارزه ی امپریالیزم های جهانی حدت می یابد. خراجی که سرمایه ی مالی از بنگاه های فوق العاده پُرسود مستعمرات و کشورهای ماوراء اقیانوس می گیرد رو به افزایش می رود. هنگام تقسیم این «غنیمت» سهم هنگفتی عاید کشورهایانی می شود که از لحاظ سرعت تکامل نیروهای مولده همیشه هم مقام اول را احراز نمی کنند. طول راه های آهن در بزرگ ترین کشورها به اضافه ی مستعمرات آن ها بدین قرار بود:

راه های آهن (هزار کیلومتر)

+	۱۹۱۳	۱۸۹۰	
+۱۴۵	۴۱۳	۲۶۸	ایالت متحده
+۱۰۱	۲۰۸	۱۰۷	امپراتوری بریتانیا
+۴۶	۷۸	۳۲	روسیه
+۲۵	۶۸	۴۳	آلمان
+۲۲	۶۳	۴۱	فرانسه
+۳۳۹	۸۳۰	۴۹۱	مجموع پنج دولت....

بنابر این قریب ۸۰ درصد تمام راه های آهن در پنج کشور از بزرگ ترین کشورها متمرکز شده است. ولی تمرکز مالکیت بر این راه ها و تمرکز سرمایه ی مالی به مراتب بیش از این است، زیرا مقدار هنگفتی از سهام و

برگ های وام های آهن آمریکا، روسیه و غیره متعلق به میلیونرهای مثلاً انگلیسی و فرانسوی است.

انگلستان در سایه ی وجود مستعمرات خود، بر شبکه ی راه آهن «خود» ۱۰۰ هزار کیلومتر یعنی چهار بار بیش از آلمان افزود و حال آن که بر همه معلوم است که طی این مدت تکامل نیروهای مولده ی آلمان و بخصوص تکامل صنایع زغال سنگ و فلزسازی آن به مراتب سریع تر از انگلستان و به طریق اولی سریع تر از فرانسه و روسیه بوده است. در سال ۱۸۹۲ آلمان ۴/۹ میلیون تن چدن در مقابل ۶/۸ میلیون تن انگلستان تولید می کرد؛ ولی در سال ۱۹۱۲ این رقم به ۱۷/۶ در مقابل ۹ می رسد که برتری عظیمی را نسبت به انگلستان نشان می دهد! * حال سؤال می شود که در شرایط سرمایه داری چه وسیله ای جز جنگ می تواند عدم تطابق بین تکامل نیروهای مولده و تجمع سرمایه از یک طرف و تقسیم مستعمرات و «مناطق نفوذ» برای سرمایه ی مالی را، از طرف دیگر از بین ببرد؟

۸- طفیلیگری و گنبدیگی سرمایه داری

اکنون ما باید روی یکی از جنبه های دیگر امپریالیزم که بسیار مهم است ولی در اکثر استدالات مربوط به این مبحث غالباً آن را مورد ارزیابی کافی قرار نمی دهند- مکتب نماییم. یکی از نواقص هیلفردینگ مارکسیست این است

*- رجوع شود به: (Edgar Crammond: „The Economic Relation of the British and German Empires“ در Journal of the Royal Statistical Society, July, ۱۹۱۴, pp. ۷۷۷ ss. (ادگار گراموند: «مناسبات اقتصادی میان امپراتوری های بریتانیا و آلمان» مندرجه در «مجله ی انجمن پادشاهی آمار»، ژوئیه، سال ۱۹۱۴، ص-۷۷۷ و صفحات بعدی- مترجم)

که او در این مورد نسبت به هوبسن غیرمارکسیست گامی به عقب گذارده است. منظور ما در این جا طفیلیگری ذاتی امپریالیزم است.

چنان چه دیدیم عمیق ترین پایه ی اقتصادی امپریالیزم انحصار است. این انحصار سرمایه داری است یعنی از بطن سرمایه داری و در شرایط عمومی سرمایه داری یعنی تولید کالائی و رقابت به وجود آمده و با این شرایط عمومی در حال تضاد دائمی و درمان ناپذیری است. ولی با این حال این انحصار نیز مانند هر انحصار دیگر تمایل ناگزیری به وجود می آورد که متوجه رکود و کندیدگی است. تثبیت قیمت های انحصاری ولو به طور موقت، تا درجه ی معینی موجب از بین رفتن انگیزه ترقیات تکنیکی و بالنتیجه هرگونه ترقی و هرگونه پیش رفتی می گردد؛ به علاوه این عمل یک امکان اقتصادی به وجود می آورد برای آن که از ترقیات تکنیکی مصنوعاً جلوگیری شود. مثال: اونونس نامی در آمریکا یک ماشین بطری سازی اختراع نمود که در امر تولید بطری، انقلابی تولید می کرد. کارتل آلمانی صاحبان کارخانه های بطری سازی، امتیاز اختراع اونونس را خریداری می نماید و در کشوی میز خود جای می دهد و از عملی نمودن آن جلوگیری می کند. البته انحصار در دوره ی سرمایه داری هرگز نمی تواند رقابت را در بازار جهانی به کلی و برای مدتی مدید از بین ببرد (ضمناً همین موضوع یکی از دلایل پوچ بودن تئوری اولترا- امپریالیزم است). البته، امکان تقلیل هزینه ی تولید و افزایش سود از طریق اصلاحات موجب تغییراتی می گردد. ولی تمایل رکود و کندیدگی نیز که از خصوصیات انحصار است، به نوبه ی خود عمل خود را ادامه می دهد و در برخی از رشته های صنعت و برخی از کشورها در فواصل معینی از زمان تفوق حاصل می نماید.

انحصار تملک مستعمرات بسیار پهناور و پُر ثروت یا دارای موقعیت مناسب نیز در همان جهت عمل می نماید.

باری، امپریالیزم عبارت است از تجمع عظیم سرمایه ی پولی در معدودی از کشورها که چنان چه دیدیم به ۱۰۰-۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار بالغ می گردد. این جاست سرچشمه ی رشد طبقه، یا به عبارت صحیح تر، قشر تنزیل بگیران یعنی کسانی که از طریق «سفته بازی» زندگی می کنند و به کلی از شرکت در هرگونه بنگاهی برکنارند و حرفه ی آنان تن آسانی است. صدور سرمایه که یکی از مهم ترین ارگان اقتصادی امپریالیزم است، بیش از پیش این برکناری کامل قشر تنزیل بگیران را از تولید تشدید می کند و بر تمام پیکر کشوری که با استثمار از کار چند کشور ماوراء اقیانوس و مستعمرات گذران می کند، مهر و نشان طفیلیگری می زند.

هوبسن می نویسد: «در سال ۱۸۹۳ میزان سرمایه گذاری بریتانیا در کشورهای خارجی تقریباً ۱۵ درصد تمام ثروت پادشاهی متحد بریتانیا را تشکیل می داد.»* شایان ذکر است که مقارن سال ۱۹۱۵ این سرمایه تقریباً دو بار و نیم افزایش یافت. سپس هوبسن می نویسد: «امپریالیزم متجاوز که وجود آن برای مالیات دهندگان بسیار گران تمام می شود و اهمیت آن برای کارخانه دار و بازرگان بسیار ناچیز است... برای سرمایه داری که در جستجوی جایی برای به کار انداختن سرمایه ی خویش می باشد- منبع تحصیل سودهای هنگفت است...» (این مفهوم در زبان انگلیسی با یک کلمه بیان می شود: «اینوستور» یعنی «سرمایه گذار»، تنزیل بگیر)... «هیفن آمارشناس تمام درآمد سالیانه ای را که بریتانیای کبیر در سال ۱۸۹۹ از تمام

* - Hobson، ص- ۵۹، ۶۰.

بازرگانی خارجی و استعماری خود یعنی از واردات و صادرات، بدست آورده است، از روی حساب ۲/۵ درصد از کل ۸۰۰ میلیون پوند استرلینگی که در گردش بوده است، - ۱۸ میلیون پوند استرلینگی (قریب ۱۷۰ میلیون روبل) برآورد می نماید». هر قدر هم این رقم هنگفت باشد باز برای توضیح چگونگی امپریالیزم متجاوز بریتانیای کبیر کافی نیست. آن چه این موضوع را توضیح می دهد ۹۰ الی ۱۰۰ میلیون پوند استرلینگ از محل سود حاصله از سرمایه ی «گذاری» یا سود قشر تنزیل بگیران است.

سود تنزیل بگیران در «بازرگانی»ترین کشور جهان یَنج بار بیش از سودی است که از بازرگانی خارجی بدست می آید! چنین است ماهیت امپریالیزم و طفیلیگری امپریالیستی.

بدین جهت است که مفهوم «دولت تنزیل بگیر» (Rentnerstaat) یا دولت رباخوار در تمام مطبوعات اقتصادی مربوط به امپریالیزم، مورد استعمال عمومی پیدا می کند. جهان به مشتی دولت رباخوار و اکثریت عظیمی از دولت های وام دار تقسیم شده است. شولتسه گورنیتس در این باره می نویسد: «بین سرمایه هانی که در خارجه به کار انداخته می شوند، جای اول را آن سرمایه هانی اشغال می نمایند که در کشورهای از لحاظ سیاسی وابسته و یا متفق به کار می افتند: انگلستان به مصر، ژاپن، چین و آمریکای جنوبی وام می دهد. ناوگان وی در صورت لزوم نقش فراش دادگستری را بازی می کند. نیروی سیاسی انگلستان وی را از خشم و غضب وامداران مصون می دارد.» * سارتورینوس فون والتر سهانوزن در کتاب خود موسوم به «سیستم اقتصاد ملی سرمایه گذاری در خارجه» هلند را به عنوان نمونه ی

* - ۳۲۰، p. Schulze-Gaevernitz: Br. Imp.,

یک «دولت تنزیل بگیر» در نظر می گیرد و متذکر می شود که انگلستان و فرانسه نیز اکنون این جنبه را به خود می گیرند*. شیلدر بر آن است که پنج کشور صنعتی وجود دارند که «مفهوم کشور وام ده کاملاً درباره ی آن ها صدق می کند»: انگلستان، فرانسه، آلمان، بلژیک و سوئیس. هلند را فقط بدین جهت در این شمار داخل نمی کند که «چندان صنعتی نیست»**. ایالات متحده فقط در مورد آمریکا وام ده است.

شولتسه گورنیتس می نویسد: «انگلستان ضمن رشد خود به تدریج از یک دولت صنعتی به دولتی وام ده مبدل می شود. با وجود افزایش مطلق تولیدات صنعتی و صادرات کالاهای صنعتی باز بر میزان نسبی درآمد حاصله از تنزیل و بهره ی سهام و نشر اوراق بهادار و از دلالتی و احتکار روز به روز افزوده می شود. به عقیده ی من همانا این واقعیت است که پایه ی اقتصادی اعتلای امپریالیستی را تشکیل می دهد. بین وام ده و وام دار ارتباط محکم تری وجود دارد تا بین فروشنده و خریدار.»*** آ. لانسبورگ، ناشر مجله ی «بانک» چاپ برلن در سال ۱۹۱۱ در مقاله ای تحت عنوان «آلمان- دولت تنزیل بگیر» درباره ی آلمان چنین نوشته بود: «در آلمان تمایلی را که در فرانسه برای تنزیل بگیر شدن وجود دارد، شدیداً مورد استهزاء قرار می دهند. ولی این موضوع را فراموش می کنند که در حدودی که این قضیه به بورژوازی مربوط می گردد، شرایط آلمان بیش از پیش به شرایط فرانسه شبیه می شود.»****

* - Sart. Von Waltershausen: „D. Volkswirt. Syst. etc“, B. ۱۹۰۷, Buch IV.

** - Schilder, ص- ۳۹۳.

*** - Schulze-Gaevernitz, Br. Imp., ۱۲۲.

**** - „Die Bank“, سال ۱۹۱۱، ص- ۱۰-۱۱.

دولت تنزیل بگیر عبارت است از دولت سرمایه داری طفیلی و در حال گندیدن و این کیفیت نمی تواند در کلیه ی شرایط اجتماعی- سیاسی کشور معین عموماً و در دو جریان اساسی جنبش کارگری خصوصاً منعکس نگردد. برای این که این موضوع را هر چه واضح تر نشان دهیم رشته ی سخن را به هوبسن واگذار می نمایم که به عنوان گواه از هر کس «مطمئن» تر است، چون او را نمی توان به داشتن تعصب در «شریعت مارکسیستی» مظنون دانست و از طرف دیگر وی یک فرد انگلیسی است که به خوبی از اوضاع و احوال کشوری که هم از لحاظ مستعمرات و هم از لحاظ سرمایه ی مالی و تجربه ی امپریالیستی ثروتمندترین کشورهاست- آگاه است.

هوبسن ضمن این که تأثیر مستقیم جنگ انگلیس و بونر که خاطره اش کاملاً در وی زنده بود رابطه امپریالیزم را با منافع «فینانسیست ها» و نیز افزایش سود آنان را پیمانکاری و سفارشات جنگی گوناگون و غیره، توصیف می کند، می نویسد: «هادیان این سیاست کاملاً طفیلیگرانه سرمایه داران هستند؛ ولی همین انگیزه ها در قشرهای مخصوصی از کارگران نیز تأثیر می نماید. در عده ی زیادی از شهرها مهم ترین رشته های صنعت به سفارش های دولتی وابسته اند؛ تمایلات امپریالیستی مراکز صنایع فلزسازی و کشتی سازی تا درجه ی نسبتاً زیادی به این واقعیت منوط است.» نویسنده بر این عقیده است که دو کیفیت مختلف موجب تضعیف نیروی امپراطوری های قدیم بوده است: ۱) «طفیلیگری اقتصادی» و ۲) تشکیل ارتش از افراد ملل وابسته. «کیفیت نخست از رسم و عادت طفیلیگری اقتصادی ناشی می شود که به حکم آن دولت فرمانروا از استان ها و مستعمرات و کشورهای وابسته ی خود برای توانگر ساختن طبقه ی حاکمه کشور خویش و نیز برای تطمیع

طبقات پائین کشور خود و آرام نگاه داشتن آن ها استفاده می نماید.» ما از خود اضافه می کنیم که برای بدست آوردن امکان اقتصادی این تطمیع اعم از این که به هر شکلی انجام پذیرد- سودهای انحصاری هنگفتی لازم است.

هوبسن در خصوص کیفیت دوم چنین می نویسد:

«یکی از عجیب ترین علائم نابینائی امپریالیزم آن لاقیدی مخصوصی است که بریتانیای کبیر، فرانسه و دول امپریالیستی دیگر در اقدام به این عمل از خود نشان می دهند. بریتانیای کبیر در این راه از همه جلوتر رفته است. قسمت اعظم نبردهائی که ما به کمک آن امپراطوری هندوستان را مسخر خود ساختیم، به توسط نیروهائی که از اهالی بومی تشکیل داده بودیم انجام گرفته است؛ در هندوستان و نیز در این اواخر در مصر ارتش های دانی عظیمی تحت فرماندهی بریتانیائی ها قرار دارند؛ تقریباً تمام جنگ هائی که ما برای تسخیر آفریقا نموده ایم، به استثناء جنگ های مربوط به قسمت جنوبی آن توسط بومیان انجام گرفته است.»

ارزیابی هوبسن درباره ی دورنمای تقسیم چین از نظر اقتصادی چنین است: «در چنین صورتی قسمت اعظم اروپای باختری منظره و جنبه ای به خود خواهد گرفت که اکنون قسمت هائی از کشورهای زیرین دارند: جنوب انگلستان و ریویرا و نقاطی از ایتالیا و سوئیس که توریست ها بیش از هر جا از آن ها دیدن می نمایند و محل سکونت توانگران است. به عبارت دیگر منظره ی آن چنین خواهد بود: مشت ناچیزی از اشراف ثروتمند که از خاور دور بهره ی سهام و مقرری می گیرند؛ گروه نسبتاً بزرگ تری از کارمندان حرفه ای و بازرگانان و عده ی کثیرتری از نوکران و خدمتکاران و کارگران بنگاه های حمل و نقل و صنایعی که به تکمیل آخرین قسمت اشیاء ساخته شده

مشغول اند. ولی رشته های عمده ی صنایع از بین خواهد رفت و مقادیر هنگفتی مواد غذایی و اشیاء نیمه ساخته به عنوان خراج از آسیا و آفریقا وارد خواهد شد.» «ببینید اتحاد وسیع تر کشورهای باختری یعنی فدراسیون اروپایی دول معظم چه امکاناتی برای ما فراهم خواهد نمود: یک چنین فدراسیون نه تنها مدنیت جهانی را به جلو سوق نخواهد داد، بلکه ممکن است خطر عظیم طفیلیگری باختری را دربر داشته باشد که عبارت است از: متمایز شدن گروهی از کشورهای صنعتی پیشرو که طبقات فوقانی آن ها از آسیا و آفریقا خراج عظیمی دریافت می کنند و به کمک آن توده های کثیری از کارمندان و نوکران مطیع را نان می دهند که دیگر به تولید محصولات هنگفت کشاورزی و صنعتی مشغول نبوده، بلکه تحت نظر آریستوکراسی مالی نوین به خدمات شخصی یا کارهای فرعی صنعتی مشغولند. بگذار کسانی که آماده اند از این تنوری» (باید گفته می شد: از این دورنما) «روی برگردانند و آن را قابل بررسی نمی دانند در شرایط اقتصادی- اجتماعی آن شهرستان های انگلستان جنوبی فعلی که اکنون در این وضع قرار دارند- تعمق نمایند. بگذار آن ها فکر کنند اگر چین تحت نظارت اقتصادی این گروه فینانسیست ها، یا «سرمایه گذاران» و کارمندان سیاسی و بازرگانی و صنعتی آنان قرار می گرفت و این گروه از بزرگ ترین منابع دست نخورده ای که جهان تا کنون به خود دیده است بهره کشی می نمودند و آن را در اروپا به مصرف می رساندند- این سیستم چه دامنه ی عظیمی به خود می گرفت. بدیهی است وضعیت بسیار بغرنج است، حساب بازی نیروهای جهانی به مراتب مشکل تر از آن است که بتوان تحقق این پیش بینی و یا هر پیش بینی دیگری را درباره ی آینده تنها در یک جهت زیاد محتمل دانست. ولی آن نفوذهایی که در حال

حاضر امپریالیزم اروپای باختری را اداره می نمایند، همانا در این جهت سیر می کنند و اگر به مقاومتی برخورد نمایند و به سوی دیگری متوجه نشوند، درست در جهت انجام همین پروسه عمل خواهند کرد».*

نویسنده کاملاً محق است: اگر نیروهای امپریالیزم به مقاومتی برخورد نمی کردند، کار را درست به همین جا هم می کشاندند. اهمیت «کشورهای متحده ی اروپا» در شرایط کنونی یعنی امپریالیستی این جا به درستی مورد ارزیابی قرار گرفته است. فقط می بایستی اضافه می شد که در درون جنبش کارگری نیز اپورتونیست ها که اکنون در اکثریت کشورها موقتاً پیروز شده اند بطور منظم و بدون انحراف درست در همین جهت «عمل می نمایند».

امپریالیزم که معنای آن تقسیم جهان و استثمار نه تنها چین است؛ امپریالیزم که معنای آن تحصیل سودهای انحصاری هنگفت از طرف مشتی از ثروتمندترین کشورهاست، برای تطمیع قشرهای فوقانی پرولتاریا امکان اقتصادی به وجود می آورد و بدین طریق اپورتونیزم را می پروراند، شکل معینی به آن می دهد و آن را مستحکم می نماید. فقط آن نیروهایی را که بر ضد امپریالیزم عموماً و بر ضد اپورتونیزم خصوصاً مبارزه می نمایند و عدم مشاهده آن ها از طرف هوبسن سوسیال لیبرال امری طبیعی است، نباید فراموش نمود.

گرهارد هیلدبراند، اپورتونیست آلمانی که در موقع خود به مناسبت دفاع از امپریالیزم از حزب اخراج شد و امروز می توانست پیشوای حزب به اصطلاح «سوسیال دموکرات» آلمان باشد، گفته های هوبسن را خیلی خوب تکمیل می کند، بدین طریق که تشکیل «کشورهای متحده ی اروپای باختری» را

* - Hobson، ص- ۱۰۳، ۲۰۵، ۱۴۴، ۳۳۵، ۳۸۶.

(بدون روسیه) به منظور عملیات «مشترک»... علیه سیاه پوستان آفریقا، علیه «جنبش بزرگ اسلامی» و نیز به منظور تهیه یک «ارتش و ناوگان دریایی نیرومند» علیه «انتلاف ژاپن و چین»^{*} و غیره تبلیغ می نماید.

توضیحی که شولتسه گورنیتس از «امپریالیزم بریتانیا» می نماید همان خصوصیات طفیلیگری را به ما نشان می دهد. درآمد ملی انگلستان از سال ۱۸۶۵ تا ۱۸۹۸ تقریباً دو برابر شد و حال آن که درآمد حاصله «از خارجه» طی همان مدت ۹ بار افزایش یافت. اگر «خدمت» امپریالیزم «تربیت سیاه پوستان برای کار» باشد (بدون جبر که کار از پیش نمی رود...) در عوض «خطر» امپریالیزم هم این خواهد بود که «اروپا کار جسمانی را -ابتدا کار کشاورزی و معدنی و سپس کار خشن تر صنعتی را- به گردن بشر سیاه پوست تحمیل کند و خود با خاطری آسوده به تنزیل گرفتن مشغول گردد و بدین وسیله شاید هم موجبات رهایی اقتصادی و سپس سیاسی نژادهای سرخ پوست و سیاه پوست را فراهم سازد».

در انگلستان روز به روز قسمت بیش تری از زمین ها را از کشاورزی منتزع نموده و به ورزش و تفریح و تفرج اغنیا اختصاص می دهند. در مورد اسکاتلند که اشرافی ترین منطقه ی شکار و ورزش است-می گویند که «این سرزمین به برکت گذشته ی تاریخی خود و از دولت سرِ مسِترِ کارنه جی زندگی می کند» (کارنه جی یک میلیاردر آمریکائی ست). در انگلستان تنها برای اسب دوانی و شکار روباه سالیانه چهارده میلیون پوند استرلینگ (قریب ۱۳۰ میلیون روبل) خرج می شود. تعداد تنزیل بگیران انگلستان تقریباً به

Gerhard Hildebrand: „Die Erschütterung der Industriegherrschaft und -
des Industriesozialismus“ (گر هارد هیلدبراند: «تزلزل سیادت صنایع و سوسیالیزم
صنعتی»-مترجم) سال ۱۹۱۰، ص-۲۲۹ و صفحات بعدی.

یک میلیون نفر می رسید. تعداد نسبی افرادی که به کارهای تولیدی مشغولند دائماً در تنزیل است:

تعداد کارگر در رشته های عمده ی صنایع (به میلیون) سکنه	تعداد کارگران نسبت به تمام سکنه	سکنه ی انگلستان	
۴/۱	۲۳ درصد	۱۷/۹	... ۱۸۵۱
۴/۹	۱۵ درصد	۳۲/۵	... ۱۹۰۱

محقق بورژوازی «امپریالیزم بریتانیا در آغاز قرن بیستم» وقتی از طبقه ی کارگر انگلیس سخن می راند، مجبور است همواره بین «قشر فوقانی» کارگران و «قشر پائین صرفاً پرولتاریائی» فرق قائل شود. قشر فوقانی شامل گروهی از اعضاء کنوپراتیوها و اتحادیه های حرفه ای و انجمن های ورزشی و مجامع کثیر مذهبی است. قانون انتخابات که در انگلستان «هنوز هم به حد کافی محدود هست برای آن که بتواند قشر پائین صرفاً پرولتاریائی را از حق انتخابات محروم نماید» با سطح این قشر وفق داده شده است!! برای این که وضع طبقه ی کارگر انگلیس را رنگ و روغن بزنند معمولاً فقط از قشر بالائی که اقلیتی از پرولتاریا را تشکیل می دهد، دم می زنند. مثلاً «موضوع بیکاری اکثراً مسأله ای است مربوط به لندن و قشر پائین پرولتاریا که سیاستمداران کم تر آن را به حساب می آورند» * ... باید گفته می شد: که سیاست بافان بورژوا و اپورتونیست های «سوسیالیست» کم تر آن را به حساب می آورند.

از جمله ی خصوصیات امپریالیزم که با پدیده های مورد بحث مرتبط است یکی هم تقلیل مهاجرت از کشورهای امپریالیستی و افزایش مهاجرت

* - ۳۰۱. p., Br. Imp., Schulze-Gaevernitz.

(ورود کارگران و تغییر محل سکونت) به کشورهای نامبرده از کشورهای عقب مانده تری است که سطح دستمزد در آن ها پایین تر است. به طوری که هوبسن متذکر می گردد مهاجرت از انگلستان از سال ۱۸۸۴ رو به کاهش می رود: عده ی مهاجرین در سال مزبور ۲۴۲ هزار و در سال ۱۹۰۰-۱۶۹ هزار بود. عده ی مهاجرین از آلمان در جریان ده سال ۱۸۸۱-۱۸۹۰ به حد اعلاى خود یعنی به ۱۴۵۳ هزار رسید و طی دو ده ساله ی بعدی به ۵۴۴ و ۳۴۱ هزار تنزل نمود. در عوض بر تعداد کارگرانی که از اطریش، ایتالیا، روسیه و کشورهای دیگر به آلمان می آمدند افزوده شده. طبق سرشماری سال ۱۹۰۷ تعداد خارجیان در آلمان ۱/۳۴۲/۲۹۴ نفر بود که از آن ها ۴۴۰/۸۰۰ نفر کارگر صنعتی ۲۵۷/۳۲۹ نفر کارگر کشاورزی بودند*. در فرانسه «قسمت مهمی» از کارگران صنایع معدنی را خارجیان تشکیل می دهند: لهستانی ها، ایتالیائی ها و اسپانیائی ها**. در ایالات متحده مهاجرین اروپای شرقی و جنوبی کم مزدترین کارها را دارند و حال آن که تعداد کارگران آمریکائی که به سمت سرکارگر کار کرده و پرمزدترین کارها را دارند از لحاظ نسبی بیش از همه است***. امپریالیزم دارای این تمایل هم هست که در بین کارگران قشرهای ممتازی را متمایز نماید و آن ها را از توده ی وسیع پرولتاریا مجزا سازد.

ذکر این نکته لازم است که در انگلستان تمایل امپریالیزم مبنی بر این که بین کارگران شکاف ایجاد کند و اپورتونیزم را در بین آن ها تقویت نماید و

* - Statistik des Deutschen Reichs, Bd. ۲۲۱, «(آمار دولت آلمان)» - مترجم
** - Henger: „Die Kapitalsanlage der Franzosen“, St., ۱۹۱۳. (هنگر: «سرمایه گذاری های فرانسوی» - مترجم)
*** - Hourvich: „Immigration and Labour“, N. - Y., ۱۹۱۳. (هورویچ: «مهاجرت به درون کشور و کار»، نیویورک. - مترجم)

جنبش کارگری را موقتاً دچار فساد سازد - مدت ها قبل از پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم متظاهر گردیده بود. زیرا دو صفت مشخصه ی مهم امپریالیزم یعنی مستملکات عظیم مستعمراتی و موقعیت انحصاری در بازار جهانی از نیمه ی قرن نوزدهم در انگلستان وجود داشت. مارکس و انگلس سال های متمادی، این رابط اپورتونیزم در جنبش کارگری را با خصوصیات امپریالیستی سرمایه داری انگلستان به طور منظمی بررسی می نمودند. مثلاً انگلس در ۷ اکتبر سال ۱۸۵۸ به مارکس نوشت: «پرولتاریای انگلستان عملاً به طور روزافزونی جنبه ی بورژوازی به خود می گیرد و به نظر می رسد این ملت که از هر ملت دیگری بیش تر بورژواست می خواهد سرانجام کار را به جایی برساند که در ردیف بورژوازی یک اشرافیت بورژوازی و یک پرولتاریای بورژوازی داشته باشد. بدیهی است این امر از طرف ملتی که تمام جهان را استثمار می نماید تا حدود معینی طبق قاعده به نظر می رسد.» تقریباً پس از یک ربع قرن، انگلس در نامه مورخه ۱۱ اوت ۱۸۸۱ از «بدترین تردونیون های انگلیسی» صحبت می کند «که اجازه می دهند افرادی بر آن ها رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریداری شده و یا دست کم جیره بگیر وی هستند». و اما انگلس در نامه دیگر خود به کانتوسکی در تاریخ ۱۲ سپتامبر سال ۱۸۸۲ چنین می نویسد: «از من می پرسید کارگران انگلیسی درباره ی سیاست استعماری چه فکر می کنند؟ همان فکری که درباره ی سیاست به طور کلی می کنند. این جا حزب کارگری موجود نیست، فقط رادیکال های محافظه کار و لیبرال وجود دارند و کارگران با خاطری آسوده به اتفاق آنان از انحصار مستعمراتی انگلستان و انحصار وی در بازار جهانی

استفاده می نمایند»*. (عین همین مطلب را هم انگلس در سال ۱۸۹۲ در پیش گفتار چاپ دوم کتاب خود موسوم به «وضع طبقه ی کارگر در انگلستان» تشریح نموده است.)

در این جا علت و معلول به طور واضح ذکر گردیده است. علت: ۱) استثمار تمام جهان از طرف این کشور؛ ۲) موقعیت انحصاری آن در بانک جهانی؛ ۳) انحصار مستعمراتی آن. معلول: ۱) بورژوا شدن بخشی از پرولتاری انگلستان؛ ۲) قسمتی از آن اجازه می دهد افرادی بر وی رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریداری شده و یا دست کم جیره بگیر آن هستند. امپریالیزم آغاز قرن بیستم تقسیم جهان را بین مثنی از دول به پایان رسانده و هر یک از این دول اکنون آن چنان قسمتی از «تمام جهان» را استثمار می کند (به منظور تحصیل مافوق سود) که اندکی از آن چه انگلستان در سال ۱۸۵۸ استثمار می کرد کم تر است؛ هر یک کارتل ها از این دول در سایه ی تراست ها، کارتل ها و سرمایه ی مالی و داشتن مناسبات وام ده با وام دار- در بازار جهانی دارای موقعیت انحصاری است و هر یک از آن ها تا درجه ی معینی از انحصار مستعمراتی برخوردار است (دیدیم که از ۷۵ میلیون کیلومتر مربع مجموع مستعمرات جهان ۶۵ میلیون یعنی ۸۶ درصد در دست شش دولت متمرکز است؛ ۶۱ میلیون یعنی ۸۱ درصد در دست سه دولت متمرکز است).

* - ۴۵۳، IV، S. ۲۹۰، Bd. II، „Briefwechsel von Marx und Engels“، (مکاتبه مارکس و انگلس)، جلد دوم. مترجم) (K. Kautsky: „Sozialismus und Kolonialpolitik“، Brl. (ک. کائوتسکی: «سوسیالیزم و سیاست مستعمراتی»، برلن. - مترجم). این رساله در آن عهدی نوشته شده بود که کائوتسکی هنوز مارکسیست بود.

وجه ی تمایز موقعیت کنونی وجود آن چنان شرایط اقتصادی و سیاسی است که نمی توانست بر شدت آشتی ناپذیری اپورتونیزم با منافع عمومی و اساسی جنبش کارگری نیفزاید: امپریالیزم از حالت جنینی خود خارج شده و به یک سیستم مسلط مبدل گردیده است؛ انحصارهای سرمایه داری در اقتصاد ملی و سیاست، جای اول را اشغال می نمایند؛ تقسیم جهان به پایان رسیده است؛ و اما از طرف دیگر به جای انحصار بدون شریک انگلستان، اکنون می بینیم عده ی قلیلی از دول امپریالیستی برای شرکت در این انحصار با یکدیگر به مبارزه ای مشغولند که صفت مشخصه ی تمام آغاز قرن بیستم را تشکیل می دهد. اپورتونیزم اکنون دیگر نمی تواند در جنبش کارگری یک کشور، آن طور که در نیمه دوم قرن نوزدهم در انگلستان مشاهده می شد- برای مدتی مدید یعنی ده ها سال پی در پی پیروزی مطلق داشته باشد. اپورتونیزم در یک سلسله از کشورها به نضج خود رسیده، از حد نضج گذشته و گنبدیده شده و به عنوان سوسیال شوینیزم* کاملاً با سیاست بورژوازی در آمیخته است.

۹- انتقاد از امپریالیزم

انتقاد از امپریالیزم به معنای وسیع این کلمه از نظر ما عبارت از روشی است که طبقات گوناگون جامعه، برحسب ایدئولوژی عمومی خود، نسبت به سیاست امپریالیزم دارند.

*- سوسیال شوینیزم روسی حضرات پوترسرف ها، چکنل ها، ماسلف ها و غیره نیز، خواه به صورت آشکار و خواه به صورت پنهانی خود (آقایان چخیزه، اسکولف، آکسلرد، مارتف و غیره) از یکی از اشکال روسی اپورتونیزم یعنی از انحلال طلبی پدیده آمده است.

میزان عظیم سرمایه‌ی مالی که در دست عده‌ی معدودی متمرکز شده و شبکه‌ی انبوهی از مناسبات و ارتباطات به وجود آورده و دامنه‌ی این شبکه با چنان وسعت غیرقابل تصویری گسترش یافته که نه تنها توده‌ی سرمایه‌داران و صاحبکاران متوسط و کوچک بلکه خرده‌پاترین آن‌ها را نیز تابع سرمایه‌ی مالی نموده است، از یک طرف و مبارزه‌ی حاد با سایر گروه‌های ملی و دولتی فینانسیست‌ها بر سر تقسیم جهان و سیادت بر کشورهای دیگر -از طرف دیگر- موجب شده است که تمام طبقات دارا یکجا به سوی امپریالیزم روآور شوند. مجذوبیت «همگانی» به دورنماهای امپریالیزم، دفاع دیوانه‌وار از آن و رنگ آمیزی آن به تمام وسائل ممکنه- چنین است صفت مشخصه‌ی دوران حاضر. ایدئولوژی امپریالیستی در طبقه‌ی کارگر نیز نفوذ می‌نماید. دیوار چین این طبقه را از طبقات دیگر جدا نکرده است. اگر پیشوایان حزب کنونی به اصطلاح «سوسیال دموکرات» آلمان به حق و به جا به «سوسیال امپریالیست» یعنی سوسیالیست در گفتار و امپریالیست در کردار ملقب شده‌اند- باید دانست در سال ۱۹۰۲ هم هوبسن وجود «امپریالیست‌های فابین» را در انگلستان که به سازمان اپورتونیستی «جمعیت فابین» تعلق داشتند خاطر نشان نموده است.

دانشمندان و پوبلیسیست‌های بورژوازی معمولاً به شکل نسبتاً پوشیده‌ای از امپریالیزم دفاع می‌کنند، بدین طریق که سیادت مطلق امپریالیزم و ریشه‌های عمیق آن را پرده‌پوشی می‌نمایند، می‌کوشند جزئیات و فرعیات را در درجه‌ی اول اهمیت قرار دهند و تلاش می‌کنند با طرح‌های به کلی بی‌اهمیت «رفورم» از قبیل برقراری نظارت پلیسی بر تراست‌ها یا بانک‌ها و غیره توجه را از آن چه دارای اهمیت اساسی است منحرف سازند.

امپریالیست های وقیح و بی پرده ای که جسارت دارند اندیشه ی مربوط به اصلاح خصوصیات اساسی امپریالیزم را اندیشه ای نابخردانه اعلام دارند کم تر به سخن برمی خیزند.

اینک مثالی ذکر می نمایم. امپریالیست های آلمانی در نشریه ی موسوم به «بایگانی اقتصاد جهانی» سعی دارند جریان جنبش آزادی بخش ملی را در مستعمرات و البته بخصوص در مستعمرات غیرآلمانی تعقیب نمایند. آن ها تک جوش ها و اعتراضاتی را که در هندوستان می شود و جنبشی را که در ناتال (جنوب آفریقا) و در هند، هلند و غیره وجود دارد ذکر می کنند. یکی از آن ها در خصوص یک نشریه ی انگلیسی حاوی گزارش مربوط به کنفرانسی از ملت ها و نژادهای تابع که از ۲۸ تا ۳۰ ژوئن سال ۱۹۱۰ از طرف نمایندگان مختلف ملی از آسیا و آفریقا و اروپا که تحت سیادت بیگانگان قرار دارند تشکیل شده بود- مقاله ای نوشته و ضمن آن نطق های ایراد شده در این کنفرانس را چنین ارزیابی می نماید: «به ما می گویند با امپریالیزم باید مبارزه کرد؛ دولت های فرمانروا باید حق ملل تابعه را به استقلال به رسمیت بشناسند؛ دادگاه بین المللی باید بر اجرای قراردادهای منعقد شده بین دول معظم و ملت های کوچک نظارت کند. کنفرانس مزبور از این خواهش های معصومانه گامی فراتر نمی نهد. ما اثری از درک این حقیقت نمی بینیم که امپریالیزم در شکل کنونی خود با سرمایه داری ارتباط ناگسستنی دارد و بدین جهت (!!)

مبارزه ی مستقیم با امپریالیزم امری است بی نتیجه مگر این که به اقداماتی علیه برخی از زیاده روی ها به ویژه نفرت انگیز آن اکتفا شود».* چون اصلاح رفورمیستی ارکان امپریالیزم چیزی نیست جز فریب و «خواهش های

* - („Welt wirtschaftliches Archiv“, Bd., II.), (»بایگانی اقتصاد جهانی«)، جلد ۲، ص- ۱۹۳. مترجم)

معصومانه» و چون نمایندگان بورژوازی ملل ستمکش به سوی جلو «فراتر» از این گامی نمی نهند، بدین جهت نماینده ی بورژوازی ملت ستمگر گامی «فراتر» از این به سوی عقب برمی دارد یعنی در برابر امپریالیزم جبهه به زمین می ساید و آن را در لفافه ی ادعای «علمی بودن» مستور می گرداند. این هم نوعی از «منطق» است!

مسائلی حاکمی از این که آیا تغییرات رفورمیستی ارکان امپریالیزم امکانپذیر است و آیا باید به جلو رفت و تضادهائی را که زانیده ی امپریالیزم است بیش از پیش حدت داد و آن ها را عمیق تر ساخت یا این که باید به عقب رفت - و این تضادها را تخفیف داد- از مسائل اساسی انتقاد از امپریالیزم است. چون خصوصیات سیاسی امپریالیزم عبارت است از بسط ارتجاع در تمام جهات و تشدید ستمگری ملی ناشی از ستمگری الیگارشسی مالی و نیز بر افتادن رقابت آزاد، لذا امپریالیزم در آغاز قرن بیستم تقریباً در تمام کشورهای امپریالیستی با اپوزیسیونی از خرده بورژواهای دموکرات مواجه می شود. علت قطع علاقه با مارکسیزم از طرف کائوتسکی و جریان وسیع بین المللی کائوتسکیزم این است که کائوتسکی نه فقط نکوشید و نتوانست خود را در صف مقابل این اپوزیسیون خرده بورژوازی و رفورمیستی که پایه ی اقتصادی آن ارتجاعیست- قرار دهد، بلکه برعکس در عمل با آن درآمیخت.

جنگ امپریالیستی سال ۱۸۹۸ علیه اسپانیا در ایالات متحده موجب پیدایش اپوزیسیونی از «ضدامپریالیست ها» گردید. این ها آخرین موهیکان های*

* - موهیکان ها- گروهی از طوایف هندوهای آمریکای شمالی هستند که در حال زوال و از بین رفتند. آخرین موهیکان ها - نام رمان یکی از نویسندگان آمریکائی به نام فنیمور کوپر است. به طور کلی آخرین نمایندگان جریان های اجتماعی در حال زوال را- آخرین موهیکان ها می نامند. ه. ت.

دموکراسی بورژوازی بودند که این جنگ را جنگ «تبهکارانه» می نامیدند، تصرف اراضی دیگران را نقض قانون مشروطیت می دانستند، عملی را که نسبت به آگوینالدو، پیشوای بومیان فیلیپین شد (به وی وعده دادند که کشورش آزاد خواهد بود، ولی بعداً سپاهیان آمریکایی را در آن جا پیاده کردند و فیلیپین را به تصرف خود در آوردند) «فریب شوینیست ها» می خواندند و سخنان لینکلن را نقل قول می نمودند حاکی از این که: «هنگامی که سفیدپوست بر خود حکومت می کند، این عمل حکومت بر خویشتن است ولی هنگامی که بر خود و در عین حال بر دیگران حکومت می کند- این دیگر حکومت بر خویشتن نبوده بلکه استبداد است»^{*}. ولی مادامی که این انتقادکنندگان از اعتراف به ناگسستگی بودن ارتباط امپریالیزم با تراست ها و بنابر این با ارکان سرمایه داری واهمه داشتند و مادامی که از گرویدن به نیروهائی که به توسط سرمایه داری بزرگ و در نتیجه ی تکامل آن به وجود می آیند هراسناک بودند- انتقادشان کماکان جنبه ی «خواهش های معصوماته» را داشت.

هوبسن نیز در انتقاد از امپریالیزم به طور عمده از همین نظریات پیروی می نماید. هوبسن در رد «ناگزیری امپریالیزم» و اعلام ضرورت «ارتقاع قدرت خرید» اهالی (در دوران سرمایه داری!)، بر کائوتسکی سبقت جسته است. کسانی که در انتقاد از امپریالیزم و قدرت مطلق بانک ها، الیگارشی مالی و غیره از نظریه ی خرده بورژوازی پیروی می کنند عبارتند از آگاد، آ. لانسبورگ، ل. اشوه گه که ما در این رساله به کرات از آن ها نقل قول نموده ایم و نیز ویکتور برار، از نویسندگان فرانسوی، مؤلف یک کتاب

* - (J. Patouillet: „L, impèrialisme américain“, Dijon.) (ژ. پاتویه: «امپریالیزم آمریکایی»، دیژون، سال ۱۹۰۴، ص- ۲۷۲. - مترجم)

سطحی به نام «انگلستان و امپریالیزم» منتشره در سال ۱۹۰۰. همه ی آن ها بدون آن که ذره ای ادعای مارکسیست بودن داشته باشند، رقابت آزاد و دموکراسی را در نقطه ی مقابل امپریالیزم قرار می دهند، طرح احداث راه آهن بغداد را که به تصادمات و جنگ منجر می گردد تقبیح می کنند و ضمناً همه ی «خواهش های معصومانه» ای درباره ی صلح مطرح می نمایند و غیره و غیره. حتی آ. نیمارک متخصص آمار نشر اوراق بهادار بین المللی نیز جزو آن هاست. نام بُرده ضمن محاسبه ی صدها میلیارد فرانک پشتوانه های «بین المللی» در سال ۱۹۱۲ بانگ برآورد که: «آیا می توان تصور کرد صلح برهم خواهد خورد...؟ و با وجود چنین پیکره های هنگفتی به ریسک برپا کردن جنگ تن در خواهند داد؟»*.

یک چنین ساده لوحی از طرف اقتصاددانان بورژوا موجب شگفتی نیست؛ به علاوه این موضوع به سود آن ها نیز هست که خود را تا این درجه به ساده لوحی زده و در شرایط امپریالیزم «به طور جدی» از صلح دم بزنند. ولی برای کانتوسکی که در سال های ۱۹۱۴-۱۹۱۵-۱۹۱۶ به پیروی از همین نظریه ی بورژوا رفورمیستی پرداخته، ادعا می کند در مورد صلح «همه توافق نظر دارند» (امپریالیست ها، به اصطلاح سوسیالیست ها و سوسیال پاسیفیست ها) - دیگر چه چیزی از مارکسیزم باقی می ماند؟ به جای تجزیه و تحلیل و آشکار ساختن تمام عمق تضادهای امپریالیزم ما فقط یک چیز می بینیم و آن «تمایل معصومانه» رفورمیستی به سهل انگاشتن این تضادها و نفی آن هاست.

Bulletin de l'Institut International de Statistique“، t. XIX, livr. II,) - *
(p. ۲۲۵) (پژوهشگاه آمار بین المللی»، جلد ۱۹، کتاب ۲، ص-۲۲۵. - مترجم)

اینک نمونه ی کوچکی از انتقاد اقتصادی کائوتسکی از امپریالیزم. او پیکره های صادرات و واردات سال های ۱۸۷۲-۱۹۱۲ انگلستان را در مورد مصر با یکدیگر مقایسه می کند؛ معلوم می شود رشد این صادرات و واردات از رشد صادرات و واردات عمومی انگلستان کم تر بوده است. کائوتسکی از این جا چنین نتیجه گیری می کند: «هیچ دلیلی برای این فرض در دست نداریم که اگر مصر تحت اشغال نظامی قرار نمی گرفت بازرگانی با این کشور با وجود فشار عوامل اقتصادی کم تر رشد می کرد.» «تمایل سرمایه به بسط و توسعه» «بهتر از هر چیز به وسیله ی دموکراسی مسالمت آمیز ممکن است عملی گردد نه به وسیله ی شیوه های قهری امپریالیستی».*

این استدلال کائوتسکی که آقای اسپکتاتور^{۱۱} هوادار دو آتشه وی در روسیه (و استتارکننده سوسیال شوینیست ها در روسیه) آن را به صداها آهنگ زیر و بم تکرار می کند، اساس انتقاد کائوتسکیستی را از امپریالیزم تشکیل می دهد و از این رو باید با تفصیل بیش تری روی آن مکث نمود. نخست قسمتی از گفته های هیلفردینگ را نقل می نمایم که کائوتسکی بارها و منجمله در آوریل سال ۱۹۱۵ اعلام نموده که نتیجه گیری های وی را «تمام تنورسین های سوسیالیست به اتفاق آراء قبول دارند».

هیلفردینگ می نویسد: «کار پرولتاریا این نیست که در مقابل سیاست سرمایه داری مترقی تر سیاست عقب مانده ای را قرار دهد که مربوط به عصر بازرگانی آزاد و مناسبات خصومت آمیز نسبت به دولت است. پاسخی

* - () „Nationalstaat, imperialistischer Staat und Staatenbund“, Kautsky: ۱۹۱۵. (Nürnberg) (کائوتسکی. «دولت ملی، دولت امپریالیستی و اتحاد دولت ها». نورنبرگ، سال ۱۹۱۵، ص. ۷۰ و ۷۲. - مترجم)
^{۱۱} - اسپکتاتور - منشویک C. M. Naxumcom.

که پرولتاریا در مقابل سیاست اقتصادی سرمایه‌ی مالی و امپریالیزم می‌تواند بدهد آزادی بازرگانی نبوده، بلکه فقط سوسیالیزم است. هدفی که سیاست پرولتاریائی در حال حاضر می‌تواند تعقیب کند ایدالی نظیر برقراری مجدد رقابت آزاد - که اکنون دیگر به یک ایدال ارتجاعی مبدل شده- نبوده، بلکه فقط و فقط نابودی کامل رقابت از طریق برچیدن بساط سرمایه‌داری است»^{*}.

کائوتسکی با دفاع از «ایدالی» که برای دوران سرمایه‌ی مالی، یک «ایدال ارتجاعی» است و با دفاع از «دموکراسی مسالمت‌آمیز» و «فشار عوامل اقتصادی» پیوند خود را با مارکسیزم قطع نمود؛- زیرا این ایدال از نظر عینی تاریخ را به عقب می‌کشانند یعنی از سرمایه‌داری انحصاری به سوی سرمایه‌داری غیرانحصاری متوجه می‌گردد و از این رو چیزی نیست جز یک فریب رفورمیستی.

بازرگانی با مصر (یا با مستعمره‌ی دیگر و یا با کشور نیمه‌مستعمره) اگر این کشور تحت اشغال نظامی قرار نمی‌گرفت یعنی اگر امپریالیزم و سرمایه‌ی مالی وجود نمی‌داشت با شدت بیش‌تری «رشد می‌کرد». و اما معنای این عبارت چیست؟ آیا این است که اگر رقابت آزاد به وسیله‌ی انحصارها به طور کل و به وسیله‌ی «ارتباط‌ها» یا فشار (یعنی همان انحصار) سرمایه‌ی مالی و به وسیله‌ی تملک انحصاری برخی از کشورها بر مستعمرات محدود نمی‌گشت، آنگاه تکامل سرمایه‌داری سریع‌تر انجام می‌پذیرفت؟

استدلالات کائوتسکی معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد و این «معنا» هم بی‌معناست. فرض کنیم که آری یعنی رقابت آزاد در صورت نبودن هیچ‌گونه انحصاری، سرمایه‌داری و بازرگانی را با سرعت بیش‌تری تکامل می‌داد.

* - «سرمایه‌مالی»، ص-۵۶۷.

ولی هر قدر تکامل بازرگانی و سرمایه داری سریع تر انجام پذیرد، به همان نسبت تمرکز تولید و سرمایه نیز که به وجود آورنده ی انحصارست شدیدتر می شود و اما انحصارها هم اکنون به وجود آمده اند- و همانا از درون رقابت آزاد هم به وجود آمده اند! حتی اگر انحصارها اکنون سیر تکامل را بطئی هم نموده باشند باز این موضوع نمی تواند دلیلی به نفع آزادی رقابت باشد، که پس از به وجود آوردن انحصارها دیگر بقایش امکان پذیر نیست.

هر قدر هم استدلال های کائوتسکی را زیر و رو کنید باز جز ارتجاع و رفرمیزم بورژوازی چیزی در آن نمی یابید.

اگر هم بخواهیم این استدلال ها را اصلاح نمائیم و نظیر اسپکتاتور بگوئیم: بازرگانی مستعمرات انگلستان با انگلستان اکنون بطئی تر از بازرگانی آنان با سایر کشورها توسعه می یابد- باز کائوتسکی را نجات نخواهیم داد. زیرا انگلستان را نیز همان انحصار و همان امپریالیزم می گوید، منتهی انحصار و امپریالیزم کشور دیگر (آمریکا، آلمان). می دانیم که کارتل ها موجب پیدایش تعرفه های گمرکی حمایتی نوع جدید و نوظهوری شده اند: درست آن محصولات مورد حمایت قرار می گیرند (این موضوع را انگلس نیز در جلد سوم «کاپیتال» متذکر گردیده است) که به درد صادرات می خورند. و نیز می دانیم یکی از خصوصیات کارتل ها و سرمایه ی مالی استفاده از سیستم «صدور کالا با قیمت های نازل تر از مایه» یا به قول انگلیسی ها سیستم «بیرون ریختن کالا» است: کارتل محصول خود را در داخل کشور به قیمت انحصاری گزاف به فروش می رساند، ولی در خارجه قیمت را ۳ بار تنزل می دهد تا بدین طریق رقیب خود را زمین بزند و تولید خود را به حداکثر توسعه بخشد و قس علیهذا. اگر می بینیم آلمان بازرگانی

خود را با مستعمرات انگلستان سریع تر از خود انگلستان توسعه می دهد - این فقط ثابت می کند که امپریالیزم آلمان تازه نفس تر، زورمندتر، متشکل تر و در مرحله ای بالاتر از امپریالیزم انگلستان است. ولی این موضوع بهیچوجه «تفوق» بازرگانی آزاد را به ثبوت نمی رساند، زیرا این جا سخن بر سر مبارزه ی بازرگانی آزاد علیه اصول حمایت گمرکی و وابستگی مستعمراتی نبوده، بلکه بر سر مبارزه ی یک امپریالیزم علیه امپریالیزم دیگر، یک انحصار علیه انحصار دیگر و یک سرمایه ی مالی علیه سرمایه ی مالی دیگر است. تفوق امپریالیزم آلمان بر امپریالیزم انگلستان از دیوار مرزهای مستعمراتی یا از تعرفه های گمرکی حمایتی نیرومندتر است: از این موضوع به نفع بازرگانی آزاد و «دموکراسی مسالمت آمیز» اقامه ی «دلیل» نمودن، معنایش فرومایگی و فراموشی خصوصیات و صفات اساسی امپریالیزم و جازدن رفورمیزم خرده بورژوازی به عوض مارکسیزم است.

شایان توجه است که حتی آ. لانسبورگ، اقتصاددان بورژوا، با آن که همانند کائوتسکی به شیوه ای خرده بورژوانی از امپریالیزم انتقاد می نماید، معهذاً مدارک مربوط به آمار بازرگانی را به طرز علمی تر مورد بررسی قرار می دهد. او تنها یک کشور تصادفی و فقط مستعمرات را با کشورهای دیگر مقایسه ننموده، بلکه صادرات یک کشور امپریالیستی را (۱) به کشورهای که از لحاظ مالی به آن وابسته هستند و از آن وام می گیرند و (۲) به کشورهای که از لحاظ مالی به آن وابسته نیستند. مورد مقایسه قرار می دهد و چنین نتیجه می گیرد: (رجوع شود مقاله ی «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد».-

مترجم

لانسبورگ از این پیکره ها نتیجه گیری نکرده است و بدین جهت به طرز عجیبی به این نکته پی نبرده است که اگر این پیکره ها دلیلی برای اثبات موضوعی هم باشد، آن دلیل فقط بر ضد وی گواهی می دهد، زیرا سیر رشد صادرات به کشورهایی که از لحاظ مالی وابسته هستند ولو به مقدار کمی هم باشد باز به هر حال سریع تر از صادرات به کشورهایی بوده است که از لحاظ مالی وابسته نیستند (ما روی کلمه ی «اگر» تکیه کردیم زیرا آماري که لانسبورگ تهیه کرده است، بهیچوجه کامل نیست).

لانسبورگ ضمن بررسی ارتباط صادرات با وام ها چنین می نویسد:

«در سال ۱۸۹۰-۱۸۹۱ با میانجیگری بانک های آلمان قرارداد وامی با رومانی منعقد گشت. این بانک ها در سال های پیشین نیز قرضه هایی به حساب این وام داده بودند. این وام به طور عمده برای خرید مصالح و لوازم راه آهن که از آلمان دریافت می گردید به مصرف می رسید. صادرات آلمان به رومانی در سال ۱۸۹۱ بالغ بر ۵۵ میلیون مارک بود. در سال بعد این رقم تا ۳۹/۴ میلیون تنزل یافت و سپس با فواصلی چند باز هم پائین آمد و در سال ۱۹۰۰ به ۲۵/۴ میلیون رسید. فقط در همین سال های اخیر در نتیجه ی دو وام تازه مجدداً به سطح سال ۱۸۹۱ ارتقاء یافت.

صادرات آلمان (به میلیون مارک)

نسبت افزایش	۱۹۰۸	۱۸۸۹	نام کشورها....	به کشورهای که از لحاظ مالی به آلمان وابسته هستند:
۴۷+ درصد	۷۰/۸	۴۸/۲	رومانی.....	
۷۳+ درصد	۳۲/۸	۱۹/۰	پرتغال.....	
۱۴۳+ درصد	۱۴۷/۰	۶۰/۷	آرژانتین.....	
۷۳+ درصد	۸۴/۵	۴۸/۷	برزیل.....	
۸۵+ درصد	۵۲/۴	۲۸/۳	شیلی.....	
۱۱۴+ درصد	۶۴/۰	۲۹/۹	ترکیه.....	
۹۲+ درصد	۴۵۱/۵	۲۳۴/۸	جمع.....	
۵۳+ درصد	۹۹۷/۴	۶۵۱/۸	بریتانیای کبیر	به کشورهای که از لحاظ مالی به آلمان وابسته نیستند:
۱۰۸+ درصد	۴۳۷/۹	۲۱۰/۲	فرانسه.....	
۱۳۵+ درصد	۳۲۲/۸	۱۳۷/۲	بلژیک.....	
۱۲۷+ درصد	۴۰۱/۱	۱۷۷/۴	سوئیس.....	
۲۰۵+ درصد	۶۴/۵	۲۱/۲	استرالیا.....	
۳۶۳+ درصد	۴۰/۷	۸/۸	هند هلند.....	
۸۷+ درصد	۲۲۶۴/۴	۱۲۰۶/۶	جمع.....	

صادرات آلمان در پرتغال در نتیجه ی وام های سال ۱۸۸۸-۱۸۸۹ به ۲۱/۱ میلیون مارک (۱۸۹۰) رسید؛ سپس در دو سال بعد به ترتیب تا ۱۶/۲ و ۷/۴ میلیون تنزل یافت و فقط در سال ۱۹۰۳ به سطح سابق خود رسید. پیکره های مربوط به بازرگانی آلمان و آرژانتین از این هم مشخص تر است. در نتیجه ی وام های سال های ۱۸۸۸ و ۱۸۹۰ صادرات آلمان به آرژانتین در سال ۱۸۸۹ به ۶۰/۷ میلیون رسید. پس از دو سال این صادرات روی هم رفته به ۱۸/۶ میلیون یعنی کم تر از یک سوم مقدار سابق رسید. فقط در سال ۱۹۰۱ بود که به سطح سال ۱۸۸۹ رسید و از آن تجاوز نمود و این امر نتیجه ی وام های جدید دولتی و شهری و تأدییه ی وجه برای ساختمان کارخانه های برق و معاملات اعتباری دیگر بود.

صادرات به شیلی در نتیجه ی وام سال ۱۸۸۹ تا ۵/۲ میلیون (۱۸۹۲) ارتقاء یافت و یک سال بعد تا ۲۲/۵ میلیون تنزل نمود. پس از وام جدیدی که قرارداد آن با میانجیگری بانک های آلمان در سال ۱۹۰۶ منعقد شده بود، میزان صادرات به ۸۴/۷ میلیون (۱۹۰۷) ترقی نمود و در سال ۱۹۰۸ باز تنزل کرد و به ۵۲/۴ میلیون رسید*.

لانسبورگ از این واقعیات یک نتیجه ی اخلاقی خرده بورژوائی مضحکی می گیرد و آن این که تا چه اندازه صادراتی که به وام وابسته است ناستوار و ناموزون است، چقدر بد است به جای توسعه ی «طبیعی» و «ماهنگ» صنایع میهنی سرمایه ها به خارج کشور صادر شود و چقدر بخشش های چندین میلیونی کروپ که در مورد وام های خارجی انجام می گیرد برای وی «گران» تمام می شود و غیره. ولی واقعیات با وضوح تمام گواهی می دهند که: افزایش صادرات درست با کلاهبرداری های شیدادانه سرمایه ی مالی ارتباط دارد و این سرمایه بهیچوجه در بند اخلاقیات بورژوازی نبوده تمام همش مصروف آن است که از هر گاو دو پوست بکند: اولاً سود حاصله از وام، ثانیاً سود دیگری از همان وام وقتی که این وام به مصرف خرید مصنوعات کروپ یا مصالح راه آهن سندیکای فولاد و غیره می رسد.

باز تکرار می کنیم که ما بهیچوجه آماری را که لانسبورگ تهیه کرده است کامل نمی دانیم ولی ذکر آن حتمی بود، زیرا این آمار از آماری که کائوتسکی و اسپکتاتور تهیه کرده اند علمی تر است و لانسبورگ در مورد این مسأله برداشت صحیحی می نماید. برای این که بتوان درباره ی اهمیت سرمایه ی مالی در امر صادرات و غیره قضاوت نمود، باید توانست ارتباطی را که

* - "Die Zeit"، سال ۱۹۰۹، شماره ۲، صفحه ی ۸۱۹ و صفحات بعدی.

صادرات مخصوصاً و منحصرأً با کلاهبرداری های فینانسیست ها و با بازار فروش فرآورده های کارتل ها و غیره دارد مشخص نمود. ولی مقایسه ی ساده ی مستعمرات به طور کلی- با کشورهای غیره مستعمره، مقایسه ی یک امپریالیزم با امپریالیزم دیگر، مقایسه ی یک کشور نیمه مستعمره یا مستعمره (مصر) با سایر کشورها به معنای آن است که درست در مورد ماهیت قضیه سکوت اختیار شود و این نکته پرده پوشی گردد.

علت این که انتقاد تنوریک کائوتسکی از امپریالیزم هیچ گونه وجه مشترکی با مارکسیزم ندارد و فقط به درد موعظه درباره ی صلح و وحدت با اپورتونیست ها و سوسیال شوینیست ها می خورد- همانا این است که این انتقاد درست در مورد عمیق ترین و ریشه ای ترین تضادهای امپریالیزم سکوت اختیار نموده و آن ها را پرده پوشی می نماید: تضاد بین انحصارها و رقابت آزاد که به موازات آن وجود دارد، تضاد بین «معاملات» عظیم (و سودهای عظیم) سرمایه ی مالی و بازرگانی «شرافتمندانه» در بازار آزاد، تضاد بین کارتل ها و تراست ها از یک طرف و صنایع کارتلیزه نشده از طرف دیگر و قس علیهذا.

تنوری کذانی «اولترا- امپریالیزم» نیز که ساخته ی کائوتسکی است دارای همین جنبه ی ارتجاعی است. استدلال سال ۱۹۱۵ او را در این باره با استدلال سال ۱۹۰۲ هوبسن مقایسه کنید:

کائوتسکی: «... آیا سیاست امپریالیستی کنونی ممکن نیست به وسیله ی سیاستی جدید، سیاست اولترا- امپریالیستی که استثمار مشترک جهان را از طریق یک سرمایه ی مالی که در مقیاس بین المللی متحد شده جایگزین مبارزه بین سرمایه های مالی ملی می نماید- از صحنه به در شود؟ فرارسیدن

یک چنین فاز نوینی در سرمایه داری به هر حال امکان پذیر است. برای حل این مسأله که آیا این فاز عملی است یا خیر، هنوز مقدمات کافی در دست نیست»*.

هوبسن: «مسیحیت که در عده ی قلیلی از امپراطوری های فدراتیو بزرگ که هر کدام یک سلسله ی مستعمرات غیرمتمدن و کشورهای وابسته را در اختیار خود دارند- استوار گردیده، به نظر بسیاری قانونی ترین تکامل تمایلات کنونی و آن هم آن چنان تکاملی است که می تواند بیش از هر چیز در مورد نیل به صلحی دائمی که بر پایه ی استوار انتر- امپریالیزم مبتنی باشد مایه ی امیدواری باشد».

کائوتسکی آن چیزی را اولترا- امپریالیزم یا مافوق امپریالیزم نامیده است که هوبسن ۱۳ سال قبل از وی انتر- امپریالیزم یا بین الامپریالیزم نامیده بود. پیشرفتی که کائوتسکی در رشته ی اندیشه ی «علمی» نموده به جز اختراع کلام حکیمانه ی نوینی که در آن به جای یک پیشوند لاتینی پیشوند دیگری می گذارد فقط شامل این است که آن چه را هوبسن در ماهیت امر به عنوان سالوسی کشیش های انگلیسی توصیف می کند، او به عوض مارکسیزم جا می زند. پس از جنگ انگلیس و بونر امری کاملاً طبیعی بود که این زمره ی عالی اشأن مساعی عمده ی خود را صرف تسکین خرده بورژواها و آن کارگران انگلیسی نماید که عده ی کثیری از آن ها در نبردهای جنوب آفریقا به هلاکت رسیده بودند و برای تأمین سودهای هنگفت تر فینانسیست های انگلیسی مبالغی به عنوان افزایش مالیات می پرداختند. واقعاً هم چه تسکینی بهتر از این که گفته شود امپریالیزم چندان هم چیز بدی نیست و با انتر- (یا

* - "Die Zeit", ۳۰ آوریل ۱۹۱۵، ص- ۱۴۴.

اولترا-) امپریالیزم که قادر به تأمین صلح دائمی است قرابت دارد؟ حسن نیت کشیش های انگلیسی و یا کائوتسکی چرب زبان هر چه باشد، باز مفهوم اجتماعی عینی یعنی واقعی «تنوری» وی یک چیز و فقط یک چیز است: ارتجاعی ترین تسکین توده ها از طریق امیدوار ساختن آن ها به امکان صلح دائمی در شرایط سرمایه داری و انحراف توجه آنان از تضادهای حاد و مسائل حاد دوران کنونی و معطوف داشتن توجه شان به دورنماهای کاذب یک نوع «اولترا- امپریالیزم» آینده به اصطلاح جدید. در تنوری «مارکسیستی» کائوتسکی هیچ چیزی جز فریب توده ها یافت نمی شود.

در حقیقت هم کافی است واقعیات مسلمی که مورد قبول همگان است به طور واضحی با یکدیگر مقایسه شود تا به این موضوع یقین حاصل گردد که: دورنماهایی که کائوتسکی می کوشد به کارگران آلمانی (و به کارگران تمام کشورها) تلقین کند چقدر کاذبانه است. هندوستان و هندوچین و چین را در نظر گیریم. می دانیم که این سه کشور مستعمره و نیمه مستعمره که جمعیت آن ها به شش صد تا هفت صد میلیون بالغ می گردد در معرض استثمار سرمایه ی مالی چند دولت امپریالیستی یعنی انگلستان، فرانسه، ژاپن، ایالات متحده و غیره قرار دارند. فرض کنیم این کشورهای امپریالیستی برای دفاع یا توسعه ی متصرفات و منافع و «منطقه ی نفوذ» خود در کشورهای نامبرده ی آسیا - بر ضد یکدیگر عقد اتحاد ببندند؛ این اتحادها- اتحادهای «انتر- امپریالیستی» یا «اولترا- امپریالیستی» خواهند بود. فرض کنیم که تمام دول امپریالیستی برای تقسیم «مسالمت آمیز» کشورهای آسیائی نامبرده با یکدیگر عقد اتحاد ببندند- این عبارت خواهد بود از «سرمایه ی مالی که در مقیاس بین المللی متحد شده است». نمونه های واقعی یک چنین اتحادی در تاریخ

قرن بیستم مثلاً در مناسبات دول با چین وجود دارد. حال این سؤال پیش می آید: آیا در شرایط وجود سرمایه داری (کانوتسکی عیناً همین شرایط را در نظر دارد) این فرض «قابل تصور» است که یک چنین اتحادیه‌های کوتاه مدت نباشند؟ و یک چنین اتحادیه‌های اصطکاک‌ها و تصادم‌ها و مبارزات را با تمام اشکال گوناگون ممکنه ی آن منتفی سازند؟

کافی است این سؤال به طور واضح مطرح گردد تا بلافاصله معلوم شود که به آن تنها یک پاسخ می توان داد و آن هم پاسخ منفی است. زیرا در شرایط سرمایه داری برای تقسیم مناطق نفوذ و منافع و مستعمرات و غیره مبنای دیگری جز حساب نیروی شرکت کنندگان در این تقسیم یعنی نیروی اقتصادی و مالی و نظامی و غیره قابل تصور نیست. و اما نیروی شرکت کنندگان در این تقسیم به طور مختلفی تغییر می نماید، زیرا در شرایط سرمایه داری تکامل موزون بنگاه‌های مختلف، تراست‌ها، رشته‌های صنایع و کشورهای گوناگون امکان پذیر نیست. نیم قرن پیش نیروی سرمایه داری آلمان در مقایسه با نیروی انگلستان آن موقع بسیار ناچیز و بی مقدار بود؛ همین وضع را هم ژاپن در مقایسه با روسیه داشت. با این وصف آیا این فرض «قابل تصور» است که با گذشت ده سال دیگر تناسب قوای دول امپریالیستی بدون تغییر بماند؟ مطلقاً غیرقابل تصور است.

بدین جهت اتحادیه‌های «انتر- امپریالیستی» یا «اولترا- امپریالیستی» در شرایط سرمایه داری (ولی نه در تخیلات میتدل خرده بورژوائی کشیش‌های انگلیسی یا کانوتسکی «مارکسیست» آلمانی) اعم از این که به هر شکلی منعقد شده باشند، خواه به شکل یک ائتلاف امپریالیستی بر ضدائتلاف امپریالیستی دیگر و خواه به شکل اتحاد همگانی تمام دول امپریالیستی با

یکدیگر- ناگزیر چیزی جز «تنفس های» بین جنگ نخواهند بود. اتحادهای زمان صلح مقدمات جنگ را فراهم می آورند و خود نیز زاینده ی جنگ هستند، و چون یکی معلول دیگری است لذا بر زمینه ی واحد ارتباط ها و مناسبات متقابل امپریالیستی اقتصاد جهانی و سیاست جهانی موجب پیدایش تغییراتی در شکل های مبارزه ی مسالمت آمیز و غیرمسالمت آمیز می گردند. و اما کانتوسکی اعقل عقلاء برای آسودگی خاطر کارگران و آشتی دادن آنان با سوسیال شوینیست هائی که به جانب بورژوازی گرویده اند حلقه ای از زنجیر واحد را از حلقه ی دیگر آن جدا می نماید بدین معنی که اتحاد صلح آمیز امروزی (و اتحاد اولترا- امپریالیستی و حتی اولترا- اولترا- امپریالیستی) تمام دول را که هدف آن «آرامش» چین است (سرکوبی قیام بوکسرها را به یاد بیاورید) از تصادم غیرمسالمت آمیز فردا جدا می نماید، تصادمی که پس فردا مجدداً موجبات یک اتحاد «مسالمت آمیز» همگانی را برای تقسیم مثلاً ترکیه و غیره و غیره فراهم می سازد. کانتوسکی به جای نشان دادن ارتباط زنده ی دوره های صلح امپریالیستی با دوره های جنگ های امپریالیستی تجرید بیرونی را به کارگران تقدیم می دارد تا بدین وسیله آن ها را با پیشوایان بیروح خود آشتی دهد.

هیل آمریکائی، در پیشگفتار کتاب خود تحت عنوان «تاریخ دیپلوماسی در تکامل بین المللی اروپا»، تاریخ نوین دیپلوماسی را به دوره های زیرین تقسیم می نماید: (۱) عصر انقلاب؛ (۲) جنبش مشروطیت؛ (۳) عصر «امپریالیزم بازرگانی*» کنونی. نویسنده ی دیگری تاریخ «سیاست جهانی»

*- (David Jayne Hill: „A History of the Diplomacy in the international Development of Europe”, vol. I, p. ۱۰. (داوید جین هیل: «تاریخ دیپلوماسی در تکامل بین المللی اروپا»، جلد ۱، ص- ۱۰. -مترجم)

بریتانیای کبیر را از سال ۱۸۷۰ به چهار دوره تقسیم می کند: ۱) نخستین دوره ی آسیا (مبارزه علیه پیشرفت روسیه در آسیای میانه در سمت هند)؛ ۲) دوره ی آفریقا (در حدود سال های ۱۸۸۵-۱۹۰۲) - مبارزه با فرانسه بر سر تقسیم آفریقا (حادثه «فاشودا» در سال ۱۸۹۸ که در آن، جنگ با فرانسه به مونی بسته بود)؛ ۳) دومین دوره ی آسیا (قرارداد با ژاپن بر ضد روسیه) و ۴) دوره ی «اروپا» - به طور عمده علیه آلمان*. ریسر «رجل» بانکی حتی در سال ۱۹۰۵ ضمن اشاره به این نکته که چگونه سرمایه ی مالی فرانسه که در ایتالیا جریان داشت موجب اتحاد سیاسی این دو کشور را فراهم می ساخت و چگونه مبارزه ی بین آلمان و انگلستان بر سر ایران و مبارزه ی تمام سرمایه های اروپائی بر سر وام های چین و غیره بسط می یافت - می نویسد: «زد و خوردهای سیاسی دسته های جلودار بر زمینه ی مالی روی می دهد. «این است واقعیت زنده ی اتحادیه های مسالمت آمیز «اولترا-امپریالیستی» در ارتباط ناگسستگی آن ها با تصادمات ساده ی - امپریالیستی.

پرده پوشی ژرف ترین تضادهای امپریالیزم از طرف کائوتسکی که ناگزیر به آرایش و زینت امپریالیزم مبدل می گردد در انتقادی هم که این نویسنده از خصوصیات سیاسی امپریالیزم می نماید اثر خود را باقی می گذارد. امپریالیزم عبارت است از عصر سرمایه ی مالی و انحصارهایی که در همه جا با کوشش هائی توأم است که هدف آن آزادی نبود، بلکه احراز سیادت می باشد. نتیجه این تمایلات در این جا هم عبارت است از بسط ارتجاع در همه ی جهات علیرغم وجود هرگونه ی نظام سیاسی و نیز منتهای حدت تضادها. ستمگری ملی و کوشش برای الحاق اراضی دیگران یعنی کوشش برای نقض استقلال

* - Schilder، اثر نام بُرده، ص- ۱۷۸.

ملی دیگران (زیرا الحاق اراضی دیگران چیزی نیست جز نقض حق ملل در تعیین سرنوشت خویش) نیز شدت خاصی می یابد. هیلفردینگ به طرز صحیحی ارتباط بین امپریالیزم و تشدید ستمگری ملی را خاطر نشان ساخته می نویسد: «و اما در مورد کشورهای تازه کشف شده باید گفت که سرمایه وارد شده در آن جا بر شدت تضادها می افزاید و موجب مقاومت روزافزون توده هائی می گردد که افکار ملی آنان به ضد واردین بیگانه برانگیخته شده است؛ این مقاومت به سهولت ممکن است به اقدامات خطرناکی علیه سرمایه ی خارجی مبدل شود. مناسبات اجتماعی کهن از ریشه منقلب گردیده، انزوای ارضی هزاران ساله ی «ملت های برون از جریان تاریخ» از بین می رود و این ملت ها به گرداب سرمایه داری کشانده می شوند. خود سرمایه داری رفته رفته وسائل و شیوه های رهائی را در اختیار مسخر شدگان می گذارد. و آن ها هدفی را مطرح می نمایند که زمانی در نظر ملل اروپائی عالی ترین هدف ها بود و آن عبارت است از تشکیل دولت ملی واحد به مثابه ی حربه ی آزادی اقتصادی و فرهنگی. این جنبش استقلال طلبانه سرمایه ی اروپائی را در پُرارزش ترین مناطق استثمار که درخشان ترین دورنماها را نوید می دهد، تهدید می نماید و سرمایه ی اروپائی دیگر نمی تواند سیادت خود را حفظ کند مگر از طریق افزایش دائمی نیروهای نظامی خویش»*.

به این موضوع این نکته را نیز باید اضافه کرد که امپریالیزم نه تنها در کشورهای تازه کشف شده بلکه در کشورهای قدیمی نیز کار را به الحاق اراضی دیگران و تشدید ستمگری ملی و بالنتیجه به تشدید مقاومت می کشاند.

* - «سرمایه مالی»، ص- ۴۸۷.

کائوتسکی ضمن اعتراض به اقدام امپریالیزم مبنی بر تشدید ارتجاع سیاسی، مسأله مربوط به عدم امکان وحدت با اپورتونیست ها در دوران امپریالیزم را که جنبه ی بس مبرمی به خود گرفته است مسکوت می گذارد. اعتراض او به الحاق طلبی طوری است که برای اپورتونیست ها نهایت درجه بی زیان بوده و سهل تر از هر چیز برایشان قابل قبول است. او مستقیماً مستمعین آلمانی را مخاطب قرار می دهد ولی با این وصف درست همان چیزی را که از همه مهم تر و از مسائل روز است مثلاً این موضوع را که آلزاس- لورن سرزمینی است که آلمان به خود ملحق ساخته، پرده پوشی می کند. برای ارزیابی این «انحراف فکری» کائوتسکی مثالی می آوریم. فرض کنیم یک ژاپنی الحاق فیلیپین از طرف آمریکایی ها را مورد تقبیح قرار می دهد. حال این سؤال پیش می آید که آیا خیلی ها ممکن است به این موضوع باور نمایند که علت این تقبیح خصومت نسبت به هر نوع الحق طلبی است نه این که تمایل شخصی خود او به الحاق فیلیپین؟ و آیا نباید تصدیق کرد که فقط هنگامی می توان «مبارزه» آن ژاپنی را علیه الحاق طلبی صادقانه و از نظر سیاسی شرافتمندانه دانست که نام برده علیه الحاق کره به ژاپن نیز قیام کند و آزادی جدائی کره از ژاپن را نیز طلب نماید؟

هم تجزیه و تحلیل تنوریک کائوتسکی درباره ی امپریالیزم و هم انتقاد اقتصادی و سیاسی وی از امپریالیزم هر دو سرایا آغشته به روحی است که به کلی با مارکسیزم منافات دارد، زیرا در آن ها کوشش می شود ریشه ای ترین تضادها پرده پوشی و ماستمالی گردد و به هر قیمتی شده از وحدت با اپورتونیزم در جنبش کارگری اروپا یعنی همان وحدتی که شیرازه آن در حال از هم پاشیدن است دفاع شود.

۱۰- مقام تاریخی امپریالیزم

ما دیدیم که امپریالیزم از لحاظ ماهیت اقتصادی خود، سرمایه داری انحصاری است. تنها همین موضوع مقام تاریخی امپریالیزم را معین می کند، زیرا انحصار که بر زمینه ی رقابت آزاد به وجود آمده و همانا زائیده ی رقابت آزاد است یک دوران انتقالی از نظام سرمایه داری به نظام اقتصادی- اجتماعی عالی تری است. باید به ویژه چهار نوع عمده ی انحصار یا چهار پدیده ی عمده ی سرمایه داری انحصاری را که برای دوران مورد بحث سرمایه داری جنبه ی شاخص دارد در این جا ذکر نمود.

اولاً، انحصار زائیده ی تمرکز تولید در مدارج بسیار عالی تکامل آن و عبارت است از اتحادیه های انحصاری سرمایه داران یعنی کارتل ها، سندیکاها و تراست ها. ما دیدیم که این اتحادها در زندگی اقتصادی کنونی چه نقش عظیمی بازی می کنند. مقارن شروع قرن بیستم این اتحادها در کشورهای پیشرو تفوق کامل حاصل نمودند. و گرچه نخستین گام ها را در راه ایجاد کارتل ها قبل از همه، کشورهای برداشتنند که به وسیله ی تعرفه های گزاف گمرکی از صنایع خود حمایت می کردند (آلمان، آمریکا) ولی در انگلستان نیز با وجود بازرگانی آزاد آن فقط اندکی دیرتر، همان واقعیت اساسی یعنی پیدایش انحصارها در نتیجه ی تمرکز تولید- مشاهده گردید.

ثانیاً، انحصارها موجب تصرف بیش از پیش مهم ترین منابع موادخام و بخصوص منابعی گردیدند که صنایع عمده ی جامعه ی سرمایه داری یعنی صنایعی که بیش از همه کارتلیزه بودند، نظیر صنایع زغال سنگ و فلزسازی به آن نیاز داشتند. تملک انحصاری بزرگ ترین منابع مواد خام به طور

دهشتناکی بر اقتدار سرمایه ی بزرگ افزود و تضاد بین صنایع کارتلیزه و غیرکارتلیزه را شدیدتر ساخت.

ثالثاً، انحصار زانیده ی بانک هاست. بانک ها از مؤسسات میانجی ساده به انحصارکنندگان سرمایه ی مالی مبدل شدند. چهار پنج بانک از بزرگ ترین بانک های هر یک از پیشروترین کشورهای سرمایه داری «اتحادی شخصی» از سرمایه ی صنعتی و مالی تشکیل داد، و میلیاردها سرمایه را که شامل قسمت اعظمی از سرمایه ها و درآمدهای پولی یک کشور تام و تمام است، در دست خود متمرکز ساخته اند. بارزترین نمودار این انحصار- الیگارشوی مالی است که بدون استثناء تمام مؤسسات اقتصادی و سیاسی جامعه ی بورژوازی معاصر را به کمک شبکه ی انبوهی از ارتباطات به خود وابسته نموده است.

رابعاً، انحصار زانیده ی سیاست استعماری ست. سرمایه ی مالی مبارزه برای منابع موادخام، صدور سرمایه، «مناطق نفوذ» - یعنی مناطق معاملات سودمند، امتیازات، سودهای انحصاری و غیره و بالاخره مبارزه برای سرزمین های اقتصادی به طور کلی را- به انگیزه های متعدد سیاست استعماری «سابق» افزود. هنگامی که دول اروپایی مثلاً در سال ۱۸۷۶، یک دهم آفریقا را به عنوان مستعمره ی خود تحت اشغال داشتند- سیاست استعماری می توانست از طریقی غیر از انحصار و به شکل به اصطلاح «اشغال آزادانه ی» اراضی بسط و تکامل یابد. ولی هنگامی که نه دهم آفریقا تحت اشغال در آمد (مقارن سال ۱۹۰۰) و هنگامی که تقسیم تمام جهان به پایان رسید ناگزیر عصر تملک انحصاری مستعمرات و بنابر این دوران مبارزه ی فوق العاده شدید برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان فرا رسید.

این که سرمایه‌ی انحصاری تا چه اندازه بر حدّت تمام تضادهای سرمایه‌داری افزوده است. مطلبی است بر همه معلوم. در این مورد کافی است به گرانی فوق‌العاده‌ی قیمت‌ها و فشار کارتل‌ها اشاره شود. این حدّت تضادها بر قدرت‌ترین نیروی محرک آن دوران انتقالی تاریخی است که از هنگام پیروزی قطعی سرمایه‌ی جهانی مالی آغاز گشته است.

انحصار، الیگارشی، کوشش برای احراز سیادت به جای کوشش برای نیل به آزادی، استثمار تعداد روزافزونی از دول کوچک و ضعیف از طرف عده‌ی قلیلی از غنی‌ترین یا نیرومندترین ملت‌ها. همه‌ی این‌ها موجب پیدایش آن علائم مشخصه‌ی امپریالیزم است که وا می‌دارد امپریالیزم را به مثابه‌ی سرمایه‌داری طفیلی و پوسیده توصیف نماییم. ایجاد «کشور تنزیل بگیر» یا کشور رباخواری که بورژوازی آن به‌طور روزافزونی با صدور سرمایه و «سفته‌بازی» گذران می‌کند، بیش از پیش و هر روز به‌طور بارزتری به مثابه‌ی یکی از تمایلات دیگر امپریالیزم متظاهر می‌گردد. اشتباه بود اگر تصور می‌شد این تمایل به سوی گنبدگی، رشد سریع سرمایه‌داری را منتفی می‌سازد؛ خیر، رشته‌های گوناگون صنایع، قشرهای گوناگون بورژوازی و کشورهای گوناگون در دوران امپریالیزم با نیروی کم یا بیش گاه تمایل به سوی گنبدگی و گاه تمایل به سوی رشد سریع را متظاهر می‌سازند. روی هم رفته سرمایه‌داری با سرعتی به مراتب بیش از پیش رشد می‌یابد، ولی این رشد نه تنها به‌طور اعم ناموزون‌تر می‌شود، بلکه به‌طور اخص نیز این ناموزونی به صورت گنبدگی کشورهایی که از لحاظ میزان سرمایه از همه نیرومندترند نمودار می‌گردد (انگلستان).

ریسر، مؤلف یک اثر تحقیقی درباره ی بانک های بزرگ آلمان در خصوص سرعت تکامل اقتصادی آلمان چنین می نویسد: «نسبت سرعت ترقیات عصر پیشین (۱۸۴۸-۱۸۷۰) که چندان هم بطنی نبوده است به سرعت تکامل اقتصاد آلمان و منجمله بانک های آن در عصر حاضر (۱۸۷۰-۱۹۰۵) تقریباً مساوی است با نسبت سرعت حرکت کالسکه ی پستی قدیم به سرعت اتومبیل کنونی که به قدری سریع السیر است که هم برای پیاده ی بی مبالات خطرناک است و هم برای کسانی که در آن سوارند.» و اما این سرمایه ی مالی که با سرعت خارق العاده ای رشد یافته است، به علت همین سرعت رشد خود، بی میل نیست با «آرامش خاطر» بیش تری به تصاحب مستعمرات بپردازد و حال آن که همین مستعمرات موضوعی برای بیرون کشیدن از چنگ دول ثروتمندترند و این عمل هم تنها از طرق مسالمت آمیز انجام نمی پذیرد. ولی سرعت تکامل اقتصادی ایالات متحده طی چند ده ساله ی اخیر از آلمان هم بیش تر بوده و در نتیجه ی همین امر، علائم طفیلیگری سرمایه داری نوین آمریکا با وضوح خاصی نمایان گردیده است. از طرف دیگر مقایسه مثلاً بورژوازی جمهوری خواه آمریکا با بورژوازی سلطنت طلب ژاپن یا آلمان نشان می دهد که در دوران امپریالیزم حتی بزرگ ترین تفاوت سیاسی نیز بی اندازه کاهش می پذیرد و علت این امر آن نیست که تفاوت مزبور به طور کلی بی اهمیت است، بلکه آن است که در تمام این موارد سخن بر سر بورژوازی دارای علائم معینی از طفیلیگری است.

سرمایه داران یکی از رشته های کثیر صنایع در یکی از کشورهای کثیر و غیره در نتیجه ی بدست آوردن سودهای انحصاری هنگفت، از لحاظ اقتصادی امکان می یابند قشرهای معینی از کارگران و حتی به طور موقت اقلیت قابل

ملاحظه ای از آنان را تطمیع نموده به هواداری از بورژوازی رشته ی معین علیه ملل دیگر جلب کنند و تصادم خصومت آمیز شدید دول امپریالیستی در مورد تقسیم جهان نیز موجب تشدید این کوشش می شود. بدین طریق بین امپریالیزم و اپورتونیزم رابطه ای به وجود می آید که قبل از همه و نمایان تر از همه در انگلستان آشکار گردید، زیرا برخی از علانم امپریالیستی تکامل در این کشور خیلی زودتر از سایر کشورها پدید آمد. بعضی از نویسندگان، مثلاً ل. مارتف، دوست دارند واقعیت رابطه ی امپریالیزم با اپورتونیزم موجوده در جنبش کارگری را که اکنون با شدت خاصی جلب نظر می نماید- به کمک استدلالات «فرمایشی خوشبینانه ای» (طبق روح استدلالات کانتوسکی و هونیسمانس) نفی کنند. آن ها می گویند: اگر بخصوص سرمایه داری پیشرو کار را به تشدید اپورتونیزم منجر می کرد یا اگر بخصوص کارگرانی که بهترین دستمزدها را دریافت می دارند به اپورتونیزم متمایل می شدند و غیره، آن وقت کار مخالفین سرمایه داری زار می شد و از این قبیل. در مورد مفهوم این «خوشبینی» نباید دچار خودفریبی گردید: این خوشبینی- خوشبینی دربارۀ ی اپورتونیزم و وسیله ای است برای پرده پوشی اپورتونیزم. ولی در حقیقت امر سرعت فوق العاده و تکامل اپورتونیزم که جنبه ی بخصوص نفرت انگیزی دارد بهیچوجه ضامن پیروزی استوار آن نبوده و نظیر سرعت رشد دمل خطرناک در بدن سالمی است که فقط موجب تسریع سر باز کردن دمل گردیده و بدن را از شر آن رهایی خواهد بخشید. خطرناک ترین افراد در این مورد کسانی هستند که نمی خواهند به این نکته پی برند که اگر مبارزه ی علیه امپریالیزم به طور لاینفکی با مبارزه علیه اپورتونیزم توأم نباشد جز عبارت پردازی پوچ و دروغ چیزی نخواهد بود.

از تمامی مطالبی که فوقاً درباره ی ماهیت اقتصادی امپریالیزم گفته شد این نتیجه بدست می آید که امپریالیزم را باید به مثابه ی سرمایه داری انتقالی یا به عبارت صحیح تر سرمایه داری در حال احتضار توصیف نمود. نکته ی بسیار آموزنده در این مورد این است که اقتصاددانان بورژوا در توصیف سرمایه داری نوین کلمات متداولی نظیر «به هم پیوستگی» و «فقدان انزوا و پراکندگی» و غیره را استعمال می نمایند؛ بانک ها «بنگاه هائی هستند که از لحاظ وظائف و سیر تکامل خود جنبه ی اقتصادی صرفاً خصوصی نداشته و دامنه ی عمل آن ها وسعت یافته بیش از پیش از حیطة ی تنظیم امور اقتصادی صرفاً خصوصی فراتر می روند». همان ریسر که کلمات اخیر از اوست با قیافه ای بسیار جدی اظهار می دارد «پیش گوئی» مارکسیست ها در خصوص «اجتماعی شدن» «جامه ی عمل به خود نپوشید»!

پس این کلمه ی «به هم پیوستگی» مبین چیست؟ این کلمه فقط مبین مشهودترین علامت آن پروسه ای است که در برابر چشم ما انجام می یابد. این کلمه نشان می دهد که ناظر جریان، جنگل را ندیده و از درخت های جداگانه ای دم می زند. این کلمه به طور کورکورانه آن چیزی را منعکس می کند که جنبه ی ظاهری، تصادفی و پرهرج و مرج دارد. این کلمه نشان می دهد ناظر، شخصی است که در بین مشتئی مدارک خام سردرگم شده و بهیچوجه از مفهوم و معنای آن ها سر در نمی آورد. سهامداری و مناسبات مالکین خصوصی «به طور تصادفی به هم پیوسته اند». ولی آن چه که در زیر این به هم پیوستگی قرار دارد، آن چه که پایه ی آن را تشکیل می دهد، مناسبات اجتماعی متغیر تولید است. هنگامی که بنگاه بزرگ به بنگاهی هیولا مبدل می شود و از روی نقشه و به موجب محاسبه ی دقیقی که از روی

انبوهی مدارک انجام می‌گیرد موجبات تحصیل مواد خام اولیه را به میزانی برابر با دوسوم یا سه چهارم تمام احتیاجات ده‌ها میلیون سکنه فراهم می‌سازد؛ هنگامی که امر حمل و نقل این مواد خام به مناسب‌ترین مراکز تولید، که گاهی صدها و هزاران ورست از یکدیگر فاصله دارند، منظم‌اً انجام می‌گیرد؛ هنگامی که اداره‌ی تمام مراحل پیاپی تبدیل مواد خام و تهیه‌ی محصول و حتی تولید یک رشته از انواع گوناگون محصولات حاضر از یک مرکز واحد انجام می‌گیرد؛ هنگامی که توزیع این محصولات بین ده‌ها و صدها میلیون مصرف‌کننده طبق نقشه‌ی واحدی انجام می‌پذیرد (نفت چه در آمریکا و چه در آلمان به توسط «تراست نفت» آمریکایی به فروش می‌رسد) آنگاه واضح می‌شود که آن چه ما با آن رو به رو هستیم بهیچوجه یک «به هم پیوستگی» ساده نبوده بلکه اجتماعی شدن تولید است و مناسبات اقتصادی خصوصی و مناسبات مالکیت خصوصی پوسته‌ای است که دیگر با هسته‌ی خود مطابقت نداشته و اگر دفع آن مصنوعاً به تأخیر انداخته شود، ناگزیر خواهد گنبدید. این پوسته ممکن است (در بدترین حالات و در صورتی که معالجه‌ی دمل اپورتونیستی به طول انجامد) مدت نسبتاً مدیدی در حال گنبدگی باقی ماند، ولی با تمام این احوال به طور حتم دفع خواهند گردید.

شولتسه گورنیتس، ستایشگر پرشور امپریالیزم آلمان اعلام می‌دارد: «اگر هم رهبری بانک‌های آلمان، سرانجام، در دست عده‌ی قلیلی از افراد باشد، در عوض فعالیت آنان از نقطه نظر خیر و صلاح مردم، مهم‌تر از فعالیت اکثریت وزراء دولت است» (این جا صلاح در این بوده است که موضوع «به هم پیوستگی» رهبران بانکی و وزراء و کارخانه‌داران و تنزیل بگیران فراموش شود...)... «اگر در کنه‌ی مسأله مربوط به بسط و تکامل

آن تمایلاتی که ما دیدیم تعمق شود این نتیجه بدست می آید: سرمایه ی پولی ملت در بانک ها جمع شده است، بانک ها از طریق کارتل با یکدیگر وابسته اند، سرمایه ی ملت که برای به کار افتادن در جستجوی محلی است، به شکل اوراق بهادار درآمد است. این جاست که سخنان داهیانه ی سن سیمون جامه ی عمل به خود می پوشد: «هرج و مرج کنونی تولید که مطابق است با این واقعیت که مناسبات اقتصادی بدون عمل تنظیمی متداولشکلی بسط و گسترش می یابد، باید جای خود را به سازمان متشکل تولید واگذار کند. اداره ی تولید دیگر در دست کارفرمایان منفردی نخواهد بود که با یکدیگر ارتباطی نداشته و از نیازمندی های اقتصادی مردم بی خبرند. این عمل را مؤسسه ی اجتماعی معینی انجام خواهد داد. کمیته ی مرکزی اداره ای که امکان دارد بر حیطه ی وسیع اقتصاد اجتماعی از دیده گاه مرتفع تری نظاره نماید، آن را طوری منظم خواهد کرد که برای تمام جامعه مفید باشد. این کمیته وسایل تولید را به کسانی خواهد سپرد که برای این کار مناسب باشند و بخصوص هم خود را مصروف بر این خواهد داشت که بین تولید و مصرف هماهنگی دائمی برقرار باشد. مؤسساتی وجود دارند که قسمت معینی از کار متشکل ساختن امور اقتصادی را در دایره وظایف خود وارد کرده اند: این ها بانک ها هستند. «هنوز خیلی مانده است این سخنان سن سیمون جامه ی عمل به خود پوشد ولی ما هم اکنون در راه عملی ساختن این سخنان گام برمی داریم: این مارکسیسمی است غیر از آن چه که مارکس پیش خود تصور می کرد ولی فقط از لحاظ شکل غیر از آن است.»*

* - Grundris der Sozialökonomik» (نشریه «ارکان اقتصاد اجتماعی»، ص- ۲۴۶- مترجم)

جای حرف باقی نیست: سخنان مارکس خیلی خوب «رد» شده و در آن از تجزیه و تحلیل علمی دقیق مارکس، گامی به عقب یعنی به سوی حدسیات سن سیمون برداشته شده است. این حدسیات گرچه داهیانه است ولی مع الوصف چیزی نیست جز همان حدسیات.

منبع: منتخب آثار تک جلدی لنین صفحه ی ۳۹۲

بازنویس: یاشار آذری

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de/>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵



نشر کارگری سوسیالیستی